

کوبا پس از فیدل

آیا انقلاب قادر به ادامه حیات خواهد بود؟



برگردان: خ. طه‌وری

تارنگاشت عدالت

شهریور ۱۳۸۶

فهرست

- پیش‌گفتار ۴
- فیدل کاسترو:
- سخنرانی به مناسبت شصتمین سالگرد نام‌نویسی وی در دانشگاه،
در روز ۱۷ نوامبر ۲۰۰۵، در سالن بزرگ دانشگاه هاوانا
- ۱- من یک روح طغیانگرم ۷
- ۲- بشریت در خطر ۸
- ۳- جهانی که در آن می‌زییم ۹
- ۴- ایران، خاورمیانه و مکزیک ۱۱
- ۵- جوانان، دانشگاه و طغیانگری ۱۴
- ۶- تربیت، غریزه و خودآگاهی ۱۶
- ۷- کمبودها در کوبا ۱۸
- ۸- امپراتوری ایالات متحده آمریکا و مبارزه عقاید ۱۹
- ۹- مبارزه علیه ارتشاء و بازار سیاه در کوبا ۲۰
- ۱۰- انتقاد و انتقاد از خود ۲۱
- ۱۱- تفکر انتقادی و ریاضیات ۲۲
- ۱۲- هیچ‌کس نمی‌داند که سوسیالیسم چگونه بنا می‌شود ۲۵
- ۱۳- لنین، مارکس و اتیک انقلابی ۲۷
- ۱۴- استالین، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و حق تعیین سرنوشت ملی ۲۹
- ۱۵- آیا انقلابات محکوم به شکست‌اند؟ ۳۱
- ۱۶- واشنگتن منتظر مرگ من است ۳۲
- ۱۷- انقلاب تنها در اثر اشتباهات خود نابود خواهد شد ۳۴

۵۱

۱۸- کوبا جامعه کاملاً نوینی خواهد بود

۵۷

۱۹- جهان مجبور به مبارزه است

پیش‌گفتار

کارل فون کلاوز ویتس، که احتمالاً یکی از تئوریسین‌های نظامی با اهمیت در تاریخ است، حداکثر کارایی در نحوه رهبری جنگ را در یک جمله ساده خلاصه کرد: تمرکز تعداد درست نفرات، در زمان درست و در محل درست. فیدل کاسترو که نه تنها از نظر نظامی یک شخصیت فوق‌العاده با استعداد است، بلکه در رهبری مبارزه سیاسی نیز یک انسان خارق‌العاده محسوب می‌شود، این الگو را در دفاع از انقلاب کوبا در مقابل خشونت پایان‌ناپذیر ایالات متحده آمریکا، قریب نیم قرن با موفقیت کامل به کار بسته است.

فیدل تجسم واقعی دیالکتیک نظامی کلاوز ویتس در صحنه مبارزه سیاسی است؛ جورج بوش، نسخه مسخره این دیالکتیک است و به همین دلیل بوش قادر نخواهد بود تا وقتی که فیدل در قید حیات است، در سازوکار خصمانه خود علیه کوبا پیروز گردد. لذا جشن پیروزی این جنگ طلب شبه‌فاشیست در واشنگتن برای دوران پس از مرگ فیزیکی رییس‌جمهور کوبا در نظر گرفته شده است. تدارکات توطئه‌آمیز و تجاوزکارانه برای این لحظات که به طور کلی و بدون قید و شرط مورد پشتیبانی مجمع امپریالیستی اروپا و برخی از ساده‌لوحان و متزوران فراکسیون حزب چپ در پارلمان اروپا قرار دارد، هم‌اکنون در دست تهیه است.

این مسأله زمینه سخنرانی جامع فیدل کاسترو بود، که در ۱۷ نوامبر ۲۰۰۵ در دانشگاه هاوانا ایراد شد، که برای اولین بار احتمال این امکان را، که انقلاب کوبا می‌تواند مثل روند سوسیالیستی در آلمان دمکراتیک و اتحاد جماهیر شوروی بازگشت‌پذیر باشد، به بحث گذارد. کماندانت (فرمانده) دو سؤال برای دانشجویان، استادان و اعضای حزب طرح می‌کرد:

۱- «تصور می‌کنید که روند انقلابی و سوسیالیستی در کوبا قابل بازگشت است؟»

۲- کدام ایده‌ها و یا چه درجه‌ای از آگاهی قادر خواهد بود بازگشت روند انقلابی را غیرممکن سازد؟»

تشدید خشونت توسط ایالات متحده آمریکا و جامعه اروپا، انگیزه انتشار این کتاب شد که پیام فیدل برای بحث و تبادل نظر در مورد آینده انقلاب کوبا پس از کناره‌گیری نسل انقلاب را دنبال کند و با همبستگی کامل کمک کند تا بچه - بوش و همفکران اروپاییش به اهداف ارتجاعی اشغال نئوکلنیالیستی کوبا دست نیابند، نه امروز و نه پس از مرگ فیدل.

کلاوز ویتس در اثر کلاسیک خود در مورد جنگ^۱ نوشت: «هیچ قانون والاتر و ساده‌تری برای استراتژی به غیر از: نیروهای خود را متمرکز نگاه داشتن، وجود ندارد. هیچ عنصری، اگر به دلیل فوری و فوتی دیگری احضار نشود، نباید از توده اصلی دور گردد. این معیار را باید محکم نگاه داشت و به عنوان یک رهبر قابل اعتماد مورد استفاده قرار داد.»

فیدل که به این منطق وفادار است همواره سیاستی را اعمال کرده که گشایش چندین منطقه و جبهه بحرانی را مانع گردیده. تمرکز کلیه نیروها بری حل یک مشکل و انتخاب زمان درست برای مقابله با آن مشکل دو مشخصه بارز پراتیک سیاسی است که فیدل از آغاز فعالیت دانشجویی خود در دانشگاه هاوانا به کار گرفته است. و درست همین خصلت‌ها هستند که به سخنرانی ۱۷ نوامبر در دانشگاه اهمیت فوق‌العاده می‌بخشد. تقریباً پس از ۵۰ سال روند تکامل سوسیالیسم در کوبا در سال ۲۰۰۵ برای فیدل این «علت فوتی» پدید آمد، نیروهایی را از «توده اصلی» قدرت انقلابی و از جبهه اصلی - جبهه دفاع در مقابل تجاوز بورژوازی فوآتلانتیکی (ایالات متحده آمریکا و جامعه اروپا) - جدا کند تا در مقابله با خطر احیای مجدد سرمایه‌داری در کشور به کار گیرد. واکنش جنبش همبستگی بین‌المللی به این روند شوک و تحیر بود، زیرا کماندانتی که در طول نیم قرن گذشته انقلاب را شکست‌ناپذیر،

سوسیالیسم را فناپذیر و حزب را ابدی اعلام می‌کرد، اکنون ناگهان و به طور علنی آن را مورد سؤال قرار می‌داد. مسأله بر سر یک زلزله تئوری و سیاست شناخت انقلابی بود. کماندانه صادق و ضامن پیروزی نهایی، بی‌پرده و صریح، به طور ناگهانی و بدون تعارف، مجدداً گوی دیالکتیک را به درون گود مباحثه انقلاب کوبا انداخت. انقلاب بر لبه پرتگاه قرار گرفته و در نظر دارد با عزم جزم از آن رهایی یابد؛ هر دو، تجربه‌ای که در زندگی فیدل به کرات تکرار شده است.

اما در جنبش همبستگی بین‌المللی این طور نبود. این جنبش واکنشی نسبت به درخواست کماندانه در مورد ارایه ایده‌های مختلف برای جلوگیری از پروسه فروپاشی نشان نداد. این جنبش در این مورد سکوت کرد و حتا در برخی از موارد سخنرانی فیدل را از حیظه بحث عمومی دور نگاه داشت. این یک واکنش طبیعی انسانی است زیرا که ایده مرگ فیدل به ناچار غم و اندوه در قلوب همه کسانی که ترجیح می‌دهند با اسپارتاکوس و چه‌گوآرا بمیرند، به عوض این که با روم و بوش زنده بمانند، پدید می‌آورد.

پنج هفته پس از سخنرانی فیدل در روز ۲۳ دسامبر ۲۰۰۵، وزیر امور خارجه با استعداد کوبا و منشی خصوصی سابق فیدل، Flipe Perez Roque مجدداً افکار عمومی را به سخنرانی رییس‌جمهور جلب می‌کند. وی در مجمع ملی پافشاری می‌کند تا پیام فیدل به دانشگاه مورد دقت کامل قرار گیرد، به ویژه این جمله که «هیچ‌گاه قبل از این، به طور علنی ذکر نگردیده بود که انقلاب می‌تواند در اثر اشتباهات ما عقب‌گرد کند.»

فلیپه پرز روکه سه اقدام سیاسی استراتژیکی را پیشنهاد می‌کند، «سه شرط برای نجات انقلاب هنگامی که مرگ فیدل خلاءای باقی گذاشت که دیگر هیچ‌کس قادر به پرکردن آن نخواهد بود، مگر توسط همه ما، یعنی تمامی خلق.» و وی می‌خواهد که دولتمردان آینده «از هم‌اکنون به مبارزه برخیزند» تا احتمال بازگشت سرمایه‌داری را غیرممکن سازند.

این اقدامات عبارتند از:

۱- اتوریته اخلاقی رهبران انقلاب در دولت، حزب و جامعه بایستی پابرجا بماند، بدین صورت که آن‌ها به عنوان سرمشق و نمونه بدون هیچ مزایای ویژه‌ای حکومت کنند.

۲- پشتیبانی توسط اکثریت توده مردم باید تضمین شود، «نه برپایه مصرف مادی، بلکه بر اساس ایده‌ها و اعتقادات.»

۳- باید با پیدایش یک بورژوازی نوین مقابله گردد: «زیرا که اگر اجازه دهیم که این بورژوازی پدید آید، آن‌ها در کنار ایالات متحده آمریکا و کنسرن‌های فراملیتی قرار خواهند گرفت... ما اجازه نداریم ساده‌لوح باشیم...؛ نکته اساسی این است که چه کسی ثروت اجتماعی را در اختیار خواهد داشت- اکثریت و خلق، و یا اقلیت الیگارشلی فراملیتی که طرفدار یانکی است...؛ سؤال این است که مالکیت به چه کسی تعلق دارد، به خلق، به اکثریت‌ها و یا به اقلیت‌ها و یا یک اقلیت فاسد که غلام حلقه به گوش امپریالیسم آمریکا است.»

من در مباحثه خود هیچ‌یک از این اقدامات پیشنهادی وزیر امور خارجه و همین‌طور برخی از توضیحات فیدل را ضامن آینده انقلاب پس از مرگ فیدل نمی‌دانم. من به همین صورت برخی از تغییرات مثبت اقتصادی در کیفیت زندگی اکثریت‌های موجود در کوبا را کافی نمی‌دانم...

طبیعت بحران، استراتژیکی است و با اقدامات تاکتیکی نمی‌توان برای همیشه بر آن غلبه کرد. یک پروژه تاریخی نوین لازم است تا در اختیار سوسیالیسم قرن ۲۱ قرار گیرد. اینها تم مرکزی این کتاب است که فراخوان فیدل را می‌پذیرد و بحثی را آغاز کند که بنا بر اخلاق سیاسی من، تنها می‌تواند این هدف را دنبال کند که: تئوری و پراتیک گذار به دنیایی غیرسرمایه‌داری را به جلو برد که در آن آینده کوبا نقش تعیین‌کننده‌ای خواهد داشت.

هایتنز دیتریش

۲۰ مارس ۲۰۰۶

۱ - کارل فون کلاوز ویتس، در مورد جنگ، رورورو، هامبورگ ۲۰۰۳، ص. ۹۴

فیدل کاسترو

پرزیدنت جمهوری کوبا

سخنرانی به مناسبت شصتمین سالگرد نام‌نویسی وی در دانشگاه، در روز ۱۷ نوامبر ۲۰۰۵
در سالن بزرگ دانشگاه هاوانا

«این انقلاب ممکن نیست توسط دیگران نابود گردد،
بلکه تنها در اثر ضعف‌های ما و نابرابری‌ها»
فیدل کاسترو روس

دانشجویان و استادان عزیز دانشگاه‌های کوبا!
رفقا و شخصیت‌های مهم عزیز و دیگر میهمانان که سال‌ها همگام ما در مبارزه شرکت داشته اید!

۱- من یک روح طغیانگرم

اکنون سخت‌ترین لحظه آغاز می‌شود، لحظه سخن گفتن در این سالن بزرگ، جایی که سخنان زیادی گفته شده است. در این لحظه دنیایی از خاطرات به مخیله نفوذ می‌کند و منطقی هم هست، زیرا از وقتی که من در این دانشگاه نام‌نویسی کردم مدت‌ها می‌گذرد.
لطف کردید که امروز به خاطر یادبود یک روز، یعنی شصتمین سالگرد ورود خجالت‌زده من به این دانشگاه در اینجا گردهم فرا آمده اید.

یک عکس از من وجود دارد که دیدم: یک کت تنگ؛ یک صورت - نمی‌دانم آیا متهور، عصبانی، نیک و یا از خود بی‌خود - زیرا آن عکس همان روز اول گرفته نشده بود. فکر می‌کنم چند ماهی بود که اینجا بودم و شروع کرده بودم علیه برخی از پدیده‌ها که اینجا شاهدش بودیم، واکنش نشان دهم. طبیعتاً فکرم هنوز شکل نگرفته بود. فکری بود که تشنه ایده بود ولی در عین حال پر از آرزوی آشنایی با چیزهای نو. شاید یک روح طغیانگر، پر از رؤیا، من نمی‌توانم بگویم پر از ایده‌های انقلابی، بهتر است بگوییم پر از ایده و انرژی و شاید هم مملو از کشش برای مبارزه.

به هر حال. من ورزشکار بودم، کوهنورد بودم. مرا حتا - دقیقاً نمی‌دانم چرا - سروان پیشاهنگان کردند و پس از چندی درجه ژنرالی پیشاهنگان را گرفتم. بدین صورت من به عنوان بچه دبیرستانی، بلندپایه‌تر از امروز بودم (خنده حضار)؛ زیرا که من کماندانت شدم و دیگر بیش‌تر از آن هم ترقی نکردم. و Comandante en Jefe (فرمانده کل) مفهوم دیگری غیر از این ندارد که من فرمانده اصلی آن گروه کوچک ۸۲ نفری بودم که با «گرانما» وارد کوبا شد.

آن «درجه» پس از ورود ما در روز ۲ دسامبر ۱۹۵۶ به من اعطا شد. یک نفر مابین آن ۸۲ نفر می‌بایستی کله کل باشد و بعدها «en» نیز بدان اضافه شد. بدین صورت من بعد از این که تعداد کماندانت‌ها بیش‌تر شد از کماندانت‌ها به کماندانت‌ها ان شفه تبدیل شدم، زیرا که مدت‌ها بالاترین مقام ارتشی بود. من همه آن چیزها را به خاطر می‌آورم. انسان باید فکر کند، که چه کسی بوده، چه افکاری را در سر می‌پرورانده و چگونه احساساتی را با خود حمل می‌کرده است.

شاید برخی شرایط ویژه در زندگی من، مرا به واکنش مجبور کرد. زندگی من از طفولیت ساده نبود و شاید همین مرا به فعالیت‌های طغیانگرانه وا داشت.

۲- بشریت در خطر

برخی افراد سخن از یاغیان بی‌علت می‌گویند؛ ولی به نظرم می‌رسد و اگر درست به یاد بیاورم، من به دلایل متعددی یاغی بودم و از زندگی سپاسگزارم که تمام این مدت یاغی باقی مانده‌ام، حتا امروز و شاید هم به حق، چون که من هنوز ایده‌های زیادی دارم، چون که تجربه‌ام بیش‌تر شده است، چون از مبارزه‌ام پند گرفته‌ام، چون من این کره را که در آن به دنیا آمده‌ایم و این جهان را که در آن می‌زییم خیلی بهتر درک می‌کنم؛ این دنیای جهانی شده را که دقایق حیاتی سرنوشت خود را طی می‌کند. جرأت نمی‌کنم که بگویم: در دقایق تعیین‌کننده تاریخ خود، زیرا که تاریخ آن بسیار کوتاه است، عملاً بسیار ناچیز نسبت به عمر یک تیره. تاریخی که در زمان معاصر، شاید از ۳۰۰۰ و یا ۴۰۰۰ و یا ۵۰۰۰ سال پیش و پس از پشت سر گذاردن تکامل بلند و کوتاه خود، تازه قدم‌های اولیه را برداشته است. می‌گویم بلند و کوتاه، زیرا تکامل آن به انسان متفکر در طی شاید چندین ۱۰۰ هزار سال صورت گرفته است. در ابتدا حیات پدید آمد و سپس میلیون‌ها نوع و تیره که ما تنها یکی از انواع آن هستیم که در این کره به وجود آمده است. به همین دلیل می‌گویم پس از یک حیات کوتاه و در عین حال بلند، ما در این لحظه وارد این هزاره شدیم، هزاره‌ای که سومین هزاره آغاز دوران مسیحیت نام گرفته است.

حالا چرا این قدر فکر در مورد این ایده؟ فکر می‌کنم که امروزه بشریت مورد خطر واقعی و حقیقی انقراض قرار دارد و هیچ‌کس نمی‌تواند تضمین کند - خوب گوش کنید - هیچ‌کس نمی‌تواند تضمین کند که بشریت قادر است سالم از این خطر بگذرد.

خوب، این که این تیره نخواهد توانست جان سالم بدر ببرد، چیزی است که ۲۰۰۰ سال پیش گفته شده بود. به خاطر دارم که به عنوان محصل از روز قیامت که در انجیل آمده، شنیده بودم. این‌طور به نظر می‌رسد که ۲۰۰۰ سال پیش برخی درک کرده بودند که این تیره ضعیف می‌تواند روزی منقرض شود.

طبیعی است که مارکسیست‌ها نیز نظر می‌دادند. خیلی خوب کتاب انگلس در مورد دیالکتیک در طبیعت را به خاطر دارم، که از این سخن می‌گفت که روزی خورشید خاموش خواهد شد، که ماده سوزنده آن که آتش آن را تغذیه می‌کند، که روشنایی به ما می‌بخشد، روزی به پایان خواهد رسید و نور آفتاب از بین خواهد رفت. و سرانجام برای من این سؤال باقی می‌ماند که شماها و پرفسورهایتان و یا هزاران هزار نفر دیگر آیا روزی از خود نپرسیده‌اید که آیا این امکان موجود خواهد بود که تیره انسان به منظومه شمسی دیگری کوچ کند.

آیا هیچ‌گاه این سؤال را از خود نکرده‌اید؟ روزی این سؤال را از خود خواهید کرد زیرا که انسان در طول حیات خود با سؤالات متعددی مواجه است. و به ویژه انسان وقتی سؤال می‌کند که دلیلی برای آن داشته باشد. و من فکر می‌کنم که انسان هیچ‌گاه بیش از امروز دلیل برای سؤال کردن از خود نداشته است. زیرا وقتی آن شخص که مارکسیست بود در مورد مشکل از بین رفتن گرما و نور می‌اندیشید و در مقام یک دانشمند تصور می‌کرد که

روزی سیستم منظومه شمسی وجود نخواهد داشت، پس ما نیز باید به مثابه یک فرد انقلابی فانتازی خود را رها کنیم و از خود بپرسیم که چه اتفاقی خواهد افتاد. و آیا این امید موجود است که این تیره بتواند فرار کند و به منظومه شمسی دیگری که دارای حیات است و یا حیات در آن مقدور است پناه برد. تنها چیزی که ما تاکنون می‌دانیم این است که در فاصله چهار سال نوری از کره زمین خورشیدی وجود دارد. خورشیدی از صدها میلیارد خورشید دیگر در این فضای عظیم که هنوز به طور دقیق نمی‌دانیم که آیا محدود است و یا لایتناهی. با علم محدودی که ما از فیزیک، ریاضیات، نور، سرعت نور و یا از کسانی که به سیارات نزدیک سفر کرده‌اند و چیزی نیافته‌اند و از آن‌هایی که قرار است به ونوس پرواز کنند- فکر می‌کنم که در روم باستان ونوس خدای عشق بود- می‌دانیم، می‌توانیم به این نتیجه برسیم که آن‌هایی که این امتیاز را خواهند داشت تا بدانجا سفر کنند، توفان‌هایی خواهند دید که نمی‌دانم چندصد برابر قوی‌تر از «کاترینا»، «ریتا»، «میشل» و یا «میچ» و همه آن دیگر توفان‌هایی خواهد بود که هر بار پر قدرت‌تر بر ما نازل می‌گردد؛ زیرا گفته می‌شود که گرمای ونوس ۴۰۰ درجه سانتی‌گراد است و بخش‌های عظیم اتمسفر این سیاره دائماً در حرکت است.

آن‌هایی که در کره مارس بوده‌اند می‌گویند که در گذشته در این کره می‌توانسته حیات موجود بوده باشد - چاوز به تمسخر می‌گوید که در آنجا حیات موجود بوده است- و اکنون از بین رفته. همه چیز نابود شده و اکنون همه در جستجوی آنند که آیا در آنجا یک ملکول اکسیژن یا هیچ اثر دیگری از حیات یافت می‌شود یا نه. بسیار خوب، امکان دارد که هر چیزی اتفاق افتاده باشد، ولی محتمل‌تر از هر چیز این است که هیچ نوع از زندگی تکامل یافته در سیارات دیگر وجود نداشته است. کلیه فاکتورهایی که پیدایش حیات را مقدور می‌ساخت، پس از گذشت میلیاردها سال در کره زمین پدید آمد. این حیات شکننده و حساس که تنها در بین طیف حرارتی بسیار محدودی ممکن است: مابین چند درجه زیر صفر و چندین درجه بالای صفر، زیرا که هیچ کس قادر نیست در گرمایی بالاتر از ۶۰ درجه در آب دوام آورد؛ ۲۰ ثانیه بدون هر گونه حفاظی کافی خواهد بود که هیچ انسانی باقی نماند، و همین‌طور چندین درجه زیر صفر بدون گرمای مصنوعی و انسان قادر به ادامه حیات نیست. حیات در یک چنین طیف حرارتی محدودی پدید آمد.

۳- جهانی که در آن می‌زییم

ما از حیات سخن می‌گوییم زیرا وقتی که در مورد دانشگاه حرف می‌زنیم، سخن از حیات است. شما چه هستید؟ اگر هم اکنون کسی از من سؤال کند؛ خواهم گفت که شما حیاتید. شما سمبل حیاتید.

ما اینجا در مورد وقایع طریق حیات سخن گفتیم، از دانشگاهمان، از آلما ماتر... از آن‌هایی که امروز در اینجا حضور دارند؛ آن‌هایی که تازه سال اول را آغاز کرده‌اند و آن‌هایی که در حال به پایان رساندن تحصیلات خود هستند و یا آن‌هایی که تحصیلاتشان به پایان رسیده و مسئولیت‌هایی به عهده دارند که آن‌هایی که دارای تجربه کم‌ترند، قادر به اجرای آن نیستند.

من کوشش می‌کنم به خاطر بیاورم که دانشگاه در آن دوران چگونه بود. مشغولیت ما چه بود و نگران چه بودیم. سبب اصلی نگرانی ما سرنوشت این جزیره بود، این جزیره کوچک. در آن زمان کسی از جهانی شدن سخن نمی‌گفت. تلویزیون نبود، اینترنت نبود. رابطه فوری از این سر به آن سر دنیا مقدور نبود. حتا به ندرت تلفن پیدا می‌شد و شاید چند هواپیمای ملخ‌دار. در زمان من هواپیمای مسافری ما حداکثر تا میامی می‌کشید و آن هم با مشکلات. با این که من به عنوان شاگرد دبستان از مسافرت «باربران» و «کولار» شنیده بودم. در «بیران» ادعا می‌شد: «باربران و کولار از اینجا رد خواهند شد.» دو خلبان اسپانیایی که بر فراز آتلانتیک پرواز کردند و تا

مکزیک پیش رفتند. اما پس از آن دیگر خبری از باربران و کولار شنیده نشد. هنوز بحث است که آن‌ها کجا سقوط کردند، در دریا مابین «پینار دل ریو» و مکزیک و یا در «یوکاتان» یا جای دیگری. ولی بعد از آن هیچ‌کس خبری از باربران و کولار نشنید، افرادی که آن قدر تهور داشتند که با یک هواپیمای ملخ‌دار که تازه کشف شده بود از فراز آتلانتیک پرواز کنند. پروازهای هوایی تازه در آغاز قرنیه که اخیراً به پایان رفت شروع شد.

باری، جنگ وحشتناکی تازه پایان گرفته بود که تقریباً ۵۰ میلیون کشته به جای گذارد و من از لحظه‌ای سخن می‌گویم، سال ۱۹۴۵، که من تازه وارد دانشگاه شدم، روز ۴ سپتامبر. باری، در آن زمان من وارد دانشگاه شدم و شما به خود اجازه دادید آن سالگرد را در یک روز که انتخاب کردید، جشن بگیرید. آن روز می‌توانست چهارم و یا هفدهم باشد. می‌توانست در نوامبر باشد، می‌توانست امروز باشد. شما امروز را انتخاب کردید، زیرا که آن قدر تعداد سالگردها زیاد است که نه شما قادرید همه آن‌ها را جشن بگیرید و نه من می‌توانم در همه آن‌ها شرکت کنم. و بزرگ‌ترین درد زندگی من آن بود که نتوانم در آن شرکت کنم، به ویژه در زمان فعلی و در جشنی که در سالن بزرگ دانشگاه ترتیب داده شده و از من دعوت گردیده.

من هر روز در جلسات متعددی شرکت می‌کنم و هر روز ساعت‌ها با مردم زیادی صحبت می‌کنم، به ویژه با جوانان، با تعداد زیادی دانشجو و محصل. با گروه‌های پزشکی که مسئولیت پرافتخاری را به عهده دارند، که تقریباً هیچ‌کس به غیر از آن‌ها در دنیا... قادر به انجام آن نیست، زیرا که هیچ کشور دیگری ۱۰۰۰ پزشک مثل آن‌ها برای کمک به خلق برادر خود در آمریکای مرکزی اعزام نکرده و آن‌ها در آنجا به مقابله ... با درد و رنج رفته اند، درد و رنجی که پی‌آمد بزرگ‌ترین فاجعه طبیعی است که در تاریخ آن کشور به وقوع پیوست.

با هر یک از این گروه‌ها، یکی پس از دیگری، من صحبت کردم و وداع نمودم. ما با آن‌هایی هم که به آن سوی دنیا پرواز کردند، ۱۸ ساعت پرواز (منظور پاکستان است)، جایی که تقریباً به طور همزمان یکی از بزرگ‌ترین تراژدی‌های انسانی عصر ما وقوع یافت، سخن گفتم... جایی که تقریباً ۱۰۰ هزار نفر جان باختند که در میان آن‌ها ۲۵ تا ۳۰ هزار کودک بود و یا جایی که بیش از ۱۰ هزار نفر زخمی به جای ماند، که اغلب آن‌ها دچار شکستگی استخوان دست و پا شدند و تنها در بهترین شرایط ۱۰ درصد آن‌ها مورد عمل جراحی قرار گرفتند، جایی که اطفال، جوانان، زنان و کهنسالان علیل به جای مانده اند.

این دنیایی است که ما در آن زندگی می‌کنیم. این دنیا، دنیایی مملو از نکویی نیست. این دنیایی پر از خودپرستی است؛ این دنیایی مملو از عدالت نیست، دنیایی است اشباع از استثمار، سوءاستفاده، تاراج، جایی که هر سال چندین میلیون کودک می‌میرند- و می‌توان آن‌ها را نجات داد- زیرا فقط چند سنت برای دارو کم است. کمی ویتامین و نمک‌های معدنی و همین‌طور چند دلار برای مواد غذایی کفایت که آن‌ها زنده بمانند. تقریباً به اندازه همان تعداد انسان‌هایی که در آن جنگ عظیم که چند لحظه پیش در باره‌اش سخن گفتم، جان باختند، هر سال به علت وجود بی‌عدالتی گرفتار پنجه مرگ می‌شوند.

این چه جهانی است؟ این چه جهانی است که یک امپراتوری بربرمنش حق خود بداند، به طور غافلگیرانه و پیشگیرانه، ۷۰ و یا بیش‌تر کشور دیگر را مورد حمله قرار دهد، امپراتوری که قادر است مرگ را در هر گوشه دنیا بیافریند، با سلاح‌های ظریف و پیشرفته و تکنیک‌های مرگبار خود؟ جهانی که در آن امپراتوری خشونت و زور حکم‌فرماست با صدها پایگاه نظامی در سرتاسر کره زمین، از جمله یکی در سرزمین ما (گواتانامو)، جایی که وقتی قدرت استعماری اسپانیا دیگر قادر به حفظ آن نبود، آن‌ها به طور اختیاری و دلخواه وارد شدند و چندین صدهزار نفر از بهترین فرزندان خلق این کشور که کم‌تر از یک میلیون نفر جمعیت داشت، را در طی یک جنگ

طولانی که قریب ۳۰ سال به طول انجامید، به خاک و خون کشاندند...

اکنون ۱۰۰ سال از آن دوران می‌گذرد و ایالات متحده آمریکا هنوز این قطعه از سرزمین ما را با زور در اشغال خود نگاه داشته است. از وقتی که فاش شد که گوانتانامو به سیاهچال شکنجه صدها نفر انسان که از اقسام نقاط دنیا بدانجا کشانده شده‌اند، تبدیل گردیده، این قطعه زمین باعث شرم و دهشت دنیا گشته است. آن‌ها این اسرا را به کشور خود نمی‌برند، زیرا که در آنجا احتمالاً قوانینی وجود دارد که برای ربودن قهرآمیز افراد و حبس غیرقانونی آن‌ها برای مدت چندین سال، بدون هیچ فرمالیته، قانون و یا دادرسی، مشکل به وجود می‌آورد. علاوه بر این، کره زمین با نفرت آگاه شد که این زندانیان مورد شکنجه سخت و سادیستی قرار گرفته‌اند و آن هم درست در همان هنگام که در زندان «بوغریب» در عراق، صدها زندانی کشوری که مورد تجاوز آن امپراتوری بزرگ قرار گرفته بود تحت شکنجه قرار داشتند و صدها هزار انسان غیرنظامی عراقی کشته شده بودند.

هرروز مسایل جدیدی افشا می‌گردد. چندی پیش اخباری اشاعه یافت که دولت ایالات متحده آمریکا زندان‌های مخفی در کشورهای اقمار در اروپای شرقی دارد، همان کشورهایی که در ژنو علیه کوبا رأی می‌دهند و کوبا را متهم به نقض حقوق بشر می‌کنند؛ کشوری که در آن هیچ‌گاه کسی در طول ۴۶ سال انقلاب، شکنجه‌گاهی نیافته است. زیرا که هیچ‌گاه در کشور ما آن سنت بی‌نظیر تاریخی شکسته نشد که یک نفر تحت شکنجه قرار گرفته شده باشد و یا حداقل ما مطلع شده باشیم که کسی شکنجه شده است. و ما تنها کسانی نخواهیم بود که از این کار جلوگیری به عمل می‌آورد، بلکه تمام خلق ما اقدام خواهد کرد، خلقی که از مدت‌ها پیش سطح والایی از وقار انسانی را برای خود کسب کرده. چه کسی از ما، چه کسی از شما و یا کدامیک از شهروندان ما با طیب خاطر اجازه شکنجه حتا یک نفر از شهروندان خود را می‌دهد، با وجود هزاران اقدام بربرمنشانه و تروریستی که علیه خلق ما صورت گرفته و یا با وجود هزاران قربانی که در اثر خشونت امپراتوری به خاک افتاده، امپراتوری که کشور را ۴۵ سال آزرگار محاصره و بلوکه کرده و با کلیه ابزار و وسایل در صدد خفه کردن ماست؟ و حالا این عناصر وقیح، با وجود آرای خردکننده ۱۸۲ کشور عضو سازمان ملل متحد علیه بایکوت اقتصادی آمریکا و یک رأی ممتنع، می‌گویند که مشکلات ما نتیجه شکست ما است. و یک دزد سرگردنه و یک دولت پشتیبان نازی‌ها مثل اسرائیل که وردست دزد سرگردنه دیگر مثل ایالات متحده آمریکا است، از این محاصره اقتصادی پشتیبانی می‌کند. باید این‌طور گفت، زیرا آن‌هایی که یک چنین جنایاتی را مرتکب می‌شوند، به نام خلقی عمل می‌کنند که در طول ۱۵۰۰ سال گذشته در سطح جهان تحت تعقیب قرار داشته و قربانی جنایات بسیار هولناکی در طی جنگ دوم جهانی شده است، یعنی خلق اسرائیل، که هیچ‌گانهی در این بربرمنشی و کشتار در خدمت به امپراتوری ندارد که به هولوکوست (سوزاندن کامل) خلق دیگری، یعنی خلق فلسطین منجر می‌شود. اکنون اسرائیل هم همین‌طور اعلام می‌کند که این حق نفرت‌آور را برای خود قایل است به طور غافلگیر کننده و پیشگیرانه کشورهای دیگر را مورد حمله قرار دهد.

۴- ایران، خاورمیانه و مکزیک

و درست امروز امپراتوری ایالات متحده آمریکا، ایران را تهدید می‌کند که اگر این کشور بخواهد انرژی اتمی تولید کند آن را مورد حمله قرار خواهد داد. انرژی اتمی نه به معنی سلاح هسته‌ای است و نه بمعنی بمب اتمی. مانع شدن از این که کشوری بتواند ماده سوخت آینده خود را تأمین کند مثل این است که مانع حفر چاه نفتی توسط کسی باشیم، که ماده سوختی زمان حال است و به زودی به پایان خواهد رسید. برای کدام کشور دنیا غدغن شده که مواد سوختی، ذغال سنگ، گاز و یا نفت جست‌وجو کند؟

ما ایران را به خوبی می‌شناسیم. ایران کشوری است با ۷۰ میلیون جمعیت که کوشش دارد تا از نظر صنعتی خود را رشد دهد و به حق عقیده دارد که این یک جنایت خواهد بود اگر این کشور ذخایر گازی و نفتی خود را تنها برای تولید میلیاردها کیلو وات برق در ساعت، که این کشور به مثابه یک کشور جهان سوم برای تکامل صنایع خود به شدت احتیاج دارد، مصرف کند و به خطر افکند. ولی امپراتوری میل دارد که این اقدام را ممنوع سازد و لذا تهدید به بمباران می‌کند. امروز در سطح جهان سخن از این است که این حمله در چه روز و چه ساعتی رخ خواهد داد، و آیا این که خود امپراتوری خواهد بود و یا مثل گذشته در عراق از دست نشانده خود اسرائیل جهت بمباران پیشگیرانه و غافلگیرانه مراکز تحقیقات اتمی ایران استفاده خواهد نمود.

در طی ۳۰ سال آینده این منبع انرژی، یعنی نفت به پایان خواهد رسید. ۸۰ درصد این نفت در حال حاضر در اختیار کشورهای جهان سوم قرار دارد، زیرا که دیگر کشورها، از جمله ایالات متحده آمریکا ذخایر خود را مصرف کرده‌اند. ایالات متحده آمریکا دارای ذخایر معتناهی از نفت و گاز بود، ولی باقی‌مانده آن اکنون کفاف بیش از چند را سال ندارد، به همین دلیل آمریکا کوشش می‌کند تا سلطه بر منابع نفتی را در هر گوشه جهان و با هر وسیله ممکن تضمین کند. در ۲۵ و یا ۳۰ سال آینده انرژی اتمی در کنار انرژی خورشیدی و بادی، عمده‌ترین نوع انرژی برای تولید الکتریسته خواهد بود.

روزی که به کمک روندهای تولید (که در حال حاضر دوران طفولیت خود را می‌گذراند و بشریت هنوز به آن سطح معین از تکامل و پیشرفت نایل نشده) بتوان از هیدروژن، به عنوان منبع انرژی مناسب‌تر و بهتر، که انسان بدون آن قابلیت حیات نداشته باشد، استفاده کند، نرسیده است. این یک مشکل واقعی است.

وزیر امور خارجه ما اخیراً به ایران دعوت شده بود، زیرا که کوبا در سال آینده محل اجماع بعدی کشورهای غیرمتعهد است و ایران خواستار احقاق حق خود می‌باشد که مانند هر کشور صنعتی دیگری انرژی اتمی تولید کند و مجبور نگردد ذخایر نفتی خود را نابود سازد، که تنها منبع انرژی‌زا نیست، بلکه منبع تولید محصولات دیگری چون کود شیمیایی و یا لوازم پوشاکی هم هست و به طور وسیع در این زمینه‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد. وضع دنیای کنونی این‌طور است و اگر آن‌ها تصمیم بگیرند ایران را بمباران کنند و تأسیسات اتمی ایران را نابود سازند، ما خواهیم دید که چه اتفاقی خواهد افتاد.

ایران هم مثل کوبا قرارداد منع توسعه سلاح‌های هسته‌ای را امضا کرده است. ما هیچ‌گاه در نظر نداشتیم سلاح هسته‌ای تولید کنیم، زیرا به آن احتیاجی نداریم. گیریم که تولید آن مقدور باشد. چه هزینه‌ای را باید صرف آن کرد و تازه در حالی که دشمن هزاران بمب اتمی در اختیار دارد، ما به کجا خواهیم رسید اگر یک بمب اتمی داشته باشیم. این تنها بدین معنی است که ما می‌خواهیم وارد بازی جنگ اتمی شویم.

ما بمب‌های «اتمی» دیگری داریم و آن ایده‌های ماست. ما دارای سلاح‌هایی هستیم که دارای قدرت بمب اتمی است و آن معیار عدالت است که ما برایش مبارزه می‌کنیم. ما دارای قدرت اتمی و سلاح غلبه‌ناپذیر اخلاقییم. و درست به همین جهت هیچ‌گاه به فکر ما خطور نکرد که بمب اتمی تولید کنیم.

همان‌طور که هیچ‌گاه به فکرمان خطور نکرد، سلاح بیولوژیکی تولید کنیم. برای چه؟ ما نیروها و منابع خود را صرف تولید سلاح علیه مرگ، سلاح علیه ایدز، سلاح علیه مقابله با بیماری‌ها، سلاح علیه سرطان می‌کنیم. در حالی که آن دزد سرگردنه که به خاطر نمی‌آورم اسمش چیست - نمی‌دانم بولتون و یا بوردون - این دروغگوی قهار و بی‌حیا که در مقام سفیر ایالات متحده آمریکا در سازمان ملل متحد منصوب شده، از خود درآورده که کوبا در مرکز کشور، تحقیقات بیولوژیکی انجام می‌دهد و درصدد است سلاح‌های بیولوژیکی تولید کند.

آن‌ها ما را متهم کردند که با ایران همکاری می‌کنیم و تکنولوژی لازم تسلیحاتی برای جنگ در اختیار آن‌ها قرار

می‌دهیم. این هم باز یک دروغ دیگر است. آنچه را که ما در ایران بنا می‌کنیم، یک کارخانه تولیدکننده داروهای ضد بیماری سرطان است. این کاری است که ما انجام می‌دهیم و اگر آنها می‌خواهند این کار را هم ممنوع کنند، بروند به جهنم! این دیوانه‌ها نمی‌توانند اینجا کسی را بترسانند! (کف زدن حضار)

دروغگوهای بی‌حیا! تمام دنیا می‌داند، حتی سازمان سیا افشاء کرده که آنچه را که نمایندگان دولت آمریکا در سازمان ملل متحد گفته‌اند، دروغ بوده است. و آنها حتی یک کارمند دولت را مجبور به استعفا کردند، زیرا که گفته بود همه این حرف‌ها دروغ است. و دیگران در وزارت امور خارجه نیز اعلام کردند که دروغ بوده و آقای بولتون دروغگو از دست همه آنها بی‌کی که حقیقت را گفته بودند، غضبناک بود. این آقا نماینده «بچه بوش» در جامعه سازمان ملل متحد است که همین چندی پیش ۱۸۲ کشور عضو آن علیه سیاست وقیحانه محاصره آنها رأی دادند.

این جهانی است که آنها کوشش می‌کنند تا توسط رسانه‌های عمومی که در انحصار آنهاست با زور و به کمک نیروی کذب و دروغ حرف خود را به کرسی بنشانند. این اکنون یک جنگ است که در حال حاضر رخ می‌دهد. و آنها آقای بولتون را بدون اطلاع مجلس نمایندگان در مقام نماینده بوش در سازمان ملل متحد منصوب کردند، با این که تمام دنیا می‌داند که وی یک فرد دروغگو و بی‌حیا است.

هر روز انسان با ترفند جدیدی از آن فردی که در ایالات متحده آمریکا حکومت می‌کند روبه‌روست، یک جنایت جدید و یا عمل خبیث جدید توسط همکارانش. و آنها به قول دهقانان در شرق کشور ما یکی بعد از دیگری، مثل برگ‌های درخت نارگیل سقوط می‌کنند. بله آنها این‌طور سقوط می‌کنند، با کمی سروصدا. با این که آنها دیگر چیزی برای اختراع کردن ندارند و با وجود این به اعمال شنیع خود ادامه می‌دهند.

من در مورد زندان‌ها در کشورهای مختلف برایتان گفتم، زندان‌های مخفی، که انسان‌های ربوده شده تحت عنوان مبارزه با تروریسم به آنجا گسیل می‌گردند. این زندان‌ها تنها مختص ابوغریب و گوانتانامو نیست. در هر گوشه‌ای از جهان چنین زندان‌هایی وجود دارد که در آنها این به اصطلاح مدافعان حقوق بشر اسرای خود را شکنجه می‌کنند. این افراد همان کسانی هستند که در ژنو به گوسفندان خود دستور می‌دهند تا علیه کوبا رأی دهند، علیه کشوری که شکنجه نمی‌شناسد:

به افتخار و سرفرازی این نسل! به افتخار و سرفرازی انقلاب! به افتخار و سرفرازی مبارزه برای عدالت، استقلال و وقار انسانیت که خلوص و مرتبه آن برقرار بماند! (کف زدن حضار)

ولی این هم کافی نیست. صبح امروز خبرگزاری‌ها از استعمال فسفر سفید در فلوجه گزارش دادند؛ فلوجه محلی است که امپراتوری کشف کرد که حتی خلقی که عملاً خلع سلاح شده را هم نمی‌توان به زانو درآورد. و اکنون متجاوزین در وضعیتی قرار گرفته‌اند که نه می‌توانند بروند و نه می‌توانند بمانند؛ اگر بروند، مبارزین بازخواهند گشت و اگر بمانند گردان‌های آنها در جای دیگری مورد نیازند. تاکنون بیش از ۲۰۰۰ سرباز جوان آمریکایی به هلاکت رسیده‌اند و برخی از خود می‌پرسند: تا کی باید آنها در یک جنگ غیرعادلانه که تنها با دروغ‌های شاخدار توجیه شده جان ببازند؟

اما فکر نکنید که آنها ذخایر عظیمی از سرباز در اختیار دارند. هر بار از تعداد شهروندانی که آزادانه برای شرکت در جنگ ثبت‌نام می‌کنند، کاسته می‌گردد. دولت در ادارات کاریابی، امکان برای ثبت‌نام در ارتش را فراهم ساخته و از نیروی بیکاران یارگیری می‌کند و در عین حال کوشش می‌شود تا برای این جنگ غیرعادلانه، حداکثر تعداد نفرات از میان آمریکاییان آفریقایی‌نژاد انتخاب شود. ولی آنها با وجود بیکاری و تضییقات اجتماعی، روزه‌روز کم‌تر حاضرند به استخدام ارتش درآیند، زیرا که می‌دانند که به عنوان گوشت دم توپ مورد استفاده

قرار خواهند گرفت. در حلبی آبادهای «لوئیزیانا»، هنگامی که دولت فریاد «هرکس که می‌تواند، خود را نجات دهد» سر می‌داد، ۱۰۰۰ شهروند به علت فقدان همیاری و کمک جان باختند، غرق شدند و یا در خانه سالمندان و بیمارستان‌ها مردند. در مورد برخی از آن‌ها حتا «اوپتانازی» (قتل زیر نظر پزشک) صورت گرفت زیرا که کارمندان و پرسنل بهداری از دیدن آن‌ها در حال خفه شدن در آب می‌هراسیدند. این‌ها داستان‌های واقعی هست که همه بر آن واقفند و بایستی مورد تعمق قرار گیرد.

آن‌ها در تعقیب مردم آمریکای لاتین و آن مهاجرینی هستند که برای فرار از گرسنگی به طور غیرقانونی از مرز عبور می‌کنند. مرزی که سالانه شاهد قتل ۵۰۰ نفر مهاجر است. تعدادی که به مراتب بیش‌تر از تمام کسانی است که در طی ۲۸ سال دیوار برلین قربانی شده‌اند.

امپراتوری هر روز از دیوار برلین سخن می‌گفت: از دیوار مابین مکزیک و ایالات متحده آمریکا که سالانه بیش از ۵۰۰ قربانی فقر و عقب‌ماندگی کارنامه وجود آنست، هیچ سخنی نمی‌گوید. این است دنیایی که ما در آن می‌زییم. فسفر سفید در فلوجه!... این است امپراتوری. وقتی که این اقدام کاملاً مخفی برملا شد، ایالات متحده آمریکا اعلام کرد که فسفر سفید یک اسلحه متداول و نرمال است. اگر نرمال بود پس چرا آن را رسماً اعلام نکرد؟ چرا هیچ‌کس نمی‌دانست که آن‌ها این سلاح که توسط قراردادهای بین‌المللی ممنوع شده است را مورد استفاده قرار داده‌اند؟ اگر ناپالم ممنوع است، پس فسفر سفید که باید ممنوع‌تر باشد!

۵- جوانان، دانشگاه و طغیانگری

هر روز یک چنین اخباری انتشار می‌یابد و تمام این‌ها با زندگی سروکار دارد، همه این‌ها با این دنیا سروکار دارد. ببینید چه اختلاف فاحشی با دورانی که ما، سرشار از ایده‌آل، رؤیا و عزم مصمم وارد دانشگاه شدیم، موجود است... در آن زمان جوانان وارد دانشگاه می‌شدند که به مردم ساده تعلق نداشت. آن دانشگاه متعلق به قشر متوسط مردم و یا قشر غنی کشور بود، گرچه که جوانان عموماً پیشرفته‌تر از طبقه و قشر خود فکر می‌کردند و همان‌طور که تاریخ شاهد است، بسیاری از آنان حاضر به مبارزه بودند.

۸ دانشجو در سال ۱۸۷۱ به قتل رسیدند. آن‌ها پایه‌های بهترین احساسات و یاغی‌ترین روح خلق ما شدند، که به علت بی‌عدالتی‌های فاحش برآشفته بود. همانند آن ۹ نفر دیگری که در ۱۷ نوامبر ۱۹۳۹، در آغاز جنگ دوم جهانی در پراگ به دست نازی‌ها به قتل رسیدند و ما امروز یاد آن‌ها را گرامی می‌داریم.

در تاریخ جوانان ما، یاد آن ۸ دانشجوی پزشکی همواره زنده بود و دانشجویان همیشه علیه دولت‌های استبدادی و فساد مبارزه می‌کردند. Julio Antonio Mella یکی از آنان بود. او هم از قشر متوسط بود، زیرا که فرزندان قشرهای فقیر و یا دهقانان که نه سواد خواندن و نه نوشتن داشتند، چگونه قادر بودند به دانشگاه راه یابند، چگونه قادر بودند دیپلم بگیرند.

من، فرزند یک زمیندار بزرگ توانستم پس از گرفتن تصدیق کلاس ششم، وارد دبیرستان شوم. چه کسی که دبیرستان نرفته بود، می‌توانست وارد دانشگاه شود؟ کسی که فرزند یک دهقان و یا یک کارگر، فرض کنید کارخانه نیشکر بود و مثلاً در سانتیاگو د کوبا، Holguin، و شاید مانزانیلو و یا دوسه یا سه شهر دیگر زندگی نمی‌کرد، به دبیرستان راه پیدا نمی‌کرد. نمی‌توانست دیپلم بگیرد، چه رسد که فارغ‌التحصیل دانشگاه شود، زیرا که در آن روزها مجبور بود که پس از دیپلم به هاوانا بیاید.

من توانستم به هاوانا بیایم زیرا که پدرم دارای امکانات بود و توانستم دیپلم بگیرم و دست‌افشان مرا به دانشگاه برد. آیا من از جوانان دیگری که هیچ یک تصدیق ششم ابتدایی را دریافت نکردند و یا دیپلم نگرفتند و به دانشگاه راه

نیافتند، بهترم؟

مورد من شبیه به موارد بسیار دیگری است. من از Mella یاد کردم. من می‌توانم از Guiteras و یا Trejo یاد کنم که طی آن میتینگ ۳۰ سپتامبر جان باختند؛ در مبارزه علیه ماخادو؛ می‌توانم از کسانی یاد کنم که شما در بدو این جلسه نام بردید.

قبل از انقلاب علیه استبداد باتیستا، تعداد زیادی از دانشجویان متهور وجود داشتند که آماده بودند خود را فدا کنند. آماده بودند جان ببازند. و هنگامی که ... استبداد باتیستا مجدداً بازگشت، تعداد زیادی دانشجو به مبارزه برخاستند و تعداد زیادی از آنها نیز جان باختند. و آن مرد جوان از «کاردناس» که وی را «مانزانیتا» می‌نامیدند، چون همیشه سرشاد و مفرح و با همه صمیمی بود، با تهور و پایداری خود جلوه کرد، چه وقتی که پله‌های دانشگاه را با سرعت رو به پایین می‌پیمود و چه وقتی در مقابل ماشین‌های پلیس و آتش‌نشانی مقاومت می‌کرد. و بدین صورت همه آنها رفته‌رفته رشد کردند. وقتی که به دیدار خانه‌ای که محل سکونت «چوریا» بود می‌رویم - نام خوزه آنتونیو است - می‌بینیم که خانه خوبی است، خانه بسیار خوبی. و این به شما نشان می‌دهد که چگونه به کرات دانشجویان در این سنین که انسان دارای امیدها و آرزوهای فراوان است، از ریشه اجتماعی و طبقاتی خود فراتر روییدند.

در آن دانشگاه تنها یک دانشکده پزشکی و تنها یک بیمارستان وابسته به آن وجود داشت. در آنجا مدال‌های فراوانی توزیع می‌شد، مثلاً مدال رتبه اول در پزشکی و یا مثلاً در جراحی، بدون آن‌که فرد حتماً عمل جراحی انجام داده باشد.

برخی از دانشجویان به اهداف خود نایل می‌شدند. آن‌ها فعال بودند و با استادانی ارتباط داشتند که به آن‌ها کمک می‌کردند و آن‌ها را به دوره‌های عملی در بیمارستان‌های مختلف می‌بردند. و بدین صورت برخی از آن‌ها به پزشکان خوب تربیت می‌یافتند. اما تعداد پزشکان خوب زیاد نبود. ولی تعداد زیادی پزشک وجود داشت که آرزو می‌کردند به ایالات متحده آمریکا بروند چون بیکار بودند. پس از پیروزی انقلاب این‌ها به ایالات متحده آمریکا رفتند. تنها نیمی از آن‌ها، ۳۰۰۰ پزشک و ۲۵ درصد استادان در کوبا ماند. بدو حرکت ما از اینجا آغاز شد و اکنون به آنجا رسیده‌ایم که می‌توانیم خود را پایتخت پزشکی جهانی بنامیم.

امروز در مقابل هر پزشکی که در کشور ماند، ۱۵ پزشک وجود دارد که نسبت به گذشته خیلی بهتر هم پخش گردیده‌اند. اکنون چندین دوجین مراکز بزرگ بهداشتی وجود دارد و ده‌ها هزار در خارج از کشور به خدمات رایگان مشغولند که تعداد آن‌ها افزایش نیز می‌یابد. در حال حاضر - من تعداد دقیقش را سؤال کردم - ۲۵ هزار دانشجوی پزشکی وجود دارد. سالانه حداقل ۷۰۰۰ دانشجو پذیرفته می‌شود. کشور ما هم‌اکنون بیش از ۷۰ هزار پزشک دارد. اگر تعداد پرستاران، و کلیه کسانی که دارای لیسانس در بخش‌های پرستاری می‌باشند و یا دیگر رشته‌هایی که با پزشکی در ارتباط اند را نیز در نظر بگیریم، در بخش پزشکی دارای ۹۰ هزار دانشجوییم که بخشی از تعداد عظیم دانشجویانی که امروز در دانشگاه‌های ما تحصیل می‌کنند، را تشکیل می‌دهد.

می‌خواستم تفاوت با آن سال‌ها را نشان دهم و لذا وارد دانشگاه شدم: کشور ما چه بود؟ این را باید از خود پرسید و در این مورد فکر کرد که کشور ما امروز چگونه است و آن هم در همه بخش‌ها. و ما می‌توانیم در مورد هشت، ده، پانزده و یا بیست جنبه مختلف همین سؤالات را مطرح کنیم. هیچ نوع مقایسه‌ای ممکن نیست.

تعریف کردم که «باربران» و «کولار» در یک هواپیمای کوچک با باک پر از بنزین مفقود شدند، زیرا که این تنها کاری بود که می‌توانستند انجام دهند... راه افتادند، تقریباً مثل ما که در سال ۱۹۵۶ از مکزیک راه افتادیم: «اگر راه بیافتیم، خواهیم رسید؛ اگر رسیدیم، رسوخ خواهیم کرد. اگر رسوخ کردیم، پیروز خواهیم شد.» ظاهراً مردان دیگری نیز پیش از آن جرأت انجام یک چنین اقدام متهورانه‌ای مثل عبور از آتلانتیک را داشته بودند. آن‌ها

پرواز کردند و به کوبا رسیدند و مجدداً پرواز کردند، و سرانجام به مکزیک رسیدند، لکن این بار تنها اجسادشان. من سخن از هواپیمایی گفتم که پرواز کرد؛ آن هواپیمایی بود که در آغاز تکامل به پرواز درآمده بود، یک هواپیمای بسیار کوچک، که به نظر می‌رسید که توسط یک تیرکمان رها شده باشد. هیچ‌گاه آن هواپیمای کوچک را دیده‌اید که توسط یک نوار کشی که به شدت کشیده شده، پرتاب می‌گردد، که بلند می‌شود و در آسمان پرواز می‌کند و سپس فرود می‌آید؟ هنگامی که انقلاب ما در این بخش از جهان پیروز شد، در کنار امپریالیسم و در محاصره اعمار امپراتوری با یک استثنا کوچک، ما راه بسیار سخت خود را آغاز کردیم....

ما اواخر سال ۱۹۴۵ آغاز به تحصیل کردیم و در روز ۲۶ ژوئیه ۱۹۵۳ قدم در راه مبارزه مسلحانه خود در مونکادا نهادیم، در واقع ۸ سال پس از آغاز تحصیل و ۵ سال و ۵ ماه و ۵ روز پس از مونکادا طی مسیری بسیار طولانی که از طریق زندان، مهاجرت و مبارزه در کوهستان‌ها می‌گذشت، سرانجام انقلاب پیروز شد. این دوره از نظر تاریخی، اگر با مبارزات سخت و سنگین گذشته خلق ما مقایسه گردد، بسیار کوتاه بود و در دو مرحله صورت گرفت: ورود به دانشگاه، خروج و کودتا در ۱۰ مارس ۱۹۵۲.

این مرحله اول از مبارزه ما را می‌توان نقطه مبدأ محسوب کرد. ما شروع کردیم، یعنی کوشش به شروع کردیم، ما حتا به طور دقیق قوانین جاذبه را نمی‌شناختیم، ولی از کوه بالا رفتیم و علیه امپراتوری به مبارزه برخاستیم، امپراتوری که بسیار پر قدرت بود ولی در دورانی که یک ابرقدرت دیگر هم وجود داشت. راه سربالایی بود و ما به راه‌پیمایی خود ادامه دادیم و تجربه کسب کردیم، همین‌طور در حال بالا رفتن از کوه، خلق ما و انقلاب ما نیرو گرفت، تا ما به حال رسیدیم.

ای کاش وقت بیش‌تری برای صحبت کردن داشتم، چون این ساعت... با همه ساعت‌های دیگر اختلاف دارد. این زمان هیچ شباهتی با سال ۱۹۴۵ ندارد، این زمان هیچ شباهتی با سال ۱۹۵۰ ندارد، وقتی که ما فارغ‌التحصیل شدیم و همان افکاری را صاحب شده بودیم که من روزی با محبت، احترام و کشش شدید ادعا کردم که من در این دانشگاه، جایی که تنها با یک روح طغیانگر و برخی تصورات ساده در مورد عدالت وارد شده بودم، به یک انقلابی و یک مارکسیست-لنینیست تحول یافتم. من در اینجا احساساتی را کسب کردم که دیگر هیچ‌گاه از دست ندام و هیچ‌گاه از دست نخواهم داد.

و حال که ما به اعتراف مشغولیم: هنگامی که من از این دانشگاه فارغ‌التحصیل شدم، فکر می‌کردم که خیلی انقلابی و راهی بسیار طولانی و بسیار دوری را آغاز کردم. آری من خود را یک انقلابی احساس می‌کردم، من خود را سوسیالیست احساس می‌کردم و به ایده‌هایی دست یافته بودم که مرا به یک انقلابی تبدیل می‌کردند و راه دیگری جز آن نبود. من با کمال تواضع به شما اطمینان می‌دهم که من امروز خود را ده بار، بیست بار، صد بار انقلابی‌تر از آنچه که بودم احساس می‌کنم. (کف زدن) اگر من در آن زمان حاضر بودم که زندگی خود را فدا کنم، امروز هزار بار بیش‌تر حاضر از زندگی چشم‌پوشم. (کف زدن)

۶- تربیت، غریزه و خودآگاهی

انسان حاضر است که برای مفهوم بخشیدن به وقار و منزلت و یا برای یک ایده والا و یا یک پرنسپ اخلاقی حتا زندگی خود را فدا کند، قبل از آن که یک انقلابی باشد. میلیون‌ها نفر در جبهه‌های جنگ جهانی اول و یا جنگ‌های دیگر، به خاطر یک سمبل، یک پرچم که زیبا بود، یک سرود که نوایش آن‌ها را تکان می‌داد، مثل مارسییز در دوران انقلابی زمان خود که بعدها سرود امپراتوری استعماری فرانسه شد، جان باختند. به نام این امپراتوری استعماری و به خاطر تقسیم جهان میلیون‌ها فرانسوی طی جنگ جهانی اول در سنگرهای خود فنا شدند.

بلی انسان حاضر است بمیرد. انسان تنها جاننداری است که حاضر است آزادانه از زندگی خود چشم پبوشد. او مثل بسیاری از حیوانات غریزی مبارزه نمی‌کند. قوانین طبیعی عملاً وی را در سمت این تکامل حرکت داده است. انسان یک مخلوق کامل است... مرد و زن... و انسان باید هر بار بیش‌تر از زنان سخن گوید. ولی بشر تنها جاننداری است که قادر است آگاهانه غرایز خود را نادیده گیرد. انسان موجودی است پر از غرایز - پر از خودپرستی، وی اصولاً خودپرست به دنیا می‌آید، این خودپرستی را طبیعت در دامن وی می‌نهد؛ این غرایز را طبیعت به وی عطا می‌کند در حالی که تربیت، نهایتاً به وی عفت و تقوا می‌بخشد. بدین صورت طبیعت توسط غریزه، خواصی را به وی عطا می‌کند. یکی از این غرایز، غریزه بقا است، که وی را قادر به انجام کارهای زشت و پست می‌نماید در حالی که از طرف دیگر خودآگاهی می‌تواند وی را به انجام کارهای قهرمانانه هدایت کند. مهم نیست که هر یک از ما چگونه ساخته شده‌ایم و چه اندازه با یکدیگر اختلاف داریم، زیرا که همه ما یک واحد را پدید می‌آورد.

تعجب‌آور است که موجود انسانی با وجود تمایز بین خود، می‌تواند در یک لحظه به یک عنصر واحد و یا به میلیون‌ها انسان تبدیل گردد. هیچ‌کس صرفاً به خاطر خوش آمدن از کسی و یا به علت سمپاتی خصوصی نسبت به کسی در یک انقلاب شرکت نکرده است. اگر یک خلق به همان درجه از فداکاری رسیده که آن‌هایی که با وفاداری و اخلاص کوشش می‌کنند تا انقلاب را به سرمقصد معهود برسانند، این کار تنها از طریق پرنسیپ و ایده‌ال مقدور گردیده است.

شما همه روزه در مورد متفکرین می‌خوانید، در مورد تاریخ می‌خوانید و در تاریخ میهن ما از «خوزه مارتی» می‌خوانید، در مورد بسیاری دیگر از وطن‌پرستان برجسته، در تاریخ جنبش انقلابی راجع به تئوریسین‌های بزرگ که هیچ‌گاه پرنسیپ‌های انقلابی خود را به کنار نگذاشتند، می‌خوانید. تنها نظرات و ایده‌ها است که ما را متحد می‌سازد، تنها نظرات و ایده‌هاست که ما را به یک خلق مبارز مبدل می‌سازد، تنها ایده‌هاست که ما را نه تنها به عنوان فرد و به صورت کلکتیو به انقلابی تبدیل می‌کند. و سرانجام این‌طور خواهد بود که به دنبال وحدت نیروی همگان، خلق هیچ‌گاه شکست نخواهد خورد. و هنگامی که تعداد ایده‌ها و ارزش‌ها که بایستی مورد دفاع قرار گیرد، افزایش یابد، قابلیت شکست خلق باز هم کم‌تر خواهد شد...

من مثلاً رفیق عزیزمان «Alarcon» را می‌بینم. من به وی می‌اندیشم، زیرا که اینجا در مورد نبرد بر سر ۵ قهرمان اسیر صحبت شد (۵ انقلابی کوبایی که بی‌گناه در زندان‌های ایالات متحده آمریکا به حبس ابد محکوم گردیده اند)، و وی تاکنون یک مبارزه خستگی‌ناپذیر در راه اجرای عدالت در مورد مبارزین هم‌بند خود پابرجا مانده است. این وظیفه‌ای بود که از طرف انقلاب به وی محول شد. این وظیفه را وی به علت توانایی‌ها و استعدادش و به خاطر مسؤولیتش در مقام رییس شورای ملی دریافت کرد.

من رفیق Machadito را که یک دکتر با سابقه است می‌بینم... که ما را در کوهستان‌ها همراهی کرد. من Lazo، Lage، و Balaguer را می‌بینم. من اینجا و آنجا بسیاری را می‌بینم - من یک چیز دیگر هم می‌بینم (خنده) - تصور می‌کنم که Saez را می‌بینم، فکر می‌کنم که وزیر فرهنگ را هم می‌بینم، فکر می‌کنم «گومز» است، شاید کمی خیکی‌تر و کمی آنطرف‌تر «آبل» را می‌بینم، یک نام انجیلی، که چندی پیش در Mar del plata، جایی که یک نبرد پرافتخار صورت گرفت، خود را برجسته کرد.

ببینید چه دنیایی است، ببینید چقدر تغییرات پدید آمده است و چه اهدافی را ما امروز دنبال می‌کنیم. ببینید چه راهبردهایی طرح می‌گردد که ما را به درون دینامیسم جهانی راه می‌دهد، در حالی که ما کشور بسیار کوچکی هستیم، در فاصله ۹۰ مایلی امپراتوری عظیم، پر قدرت‌ترین امپراتوری که در طول تاریخ وجود داشته است. و تنها ۴۶ سال گذشته است و امکان به زانو درآوردن ملت کوبا کم‌تر از هر وقتی در گذشته است؛ آن ملتی را که آن‌ها

مدتی تحقیر کرده و مورد توهین قرار دادند... آن‌هایی که که اربابان وی بودند، صاحبان همه چیز: معادن، زمین؛ صدها هزار هکتار؛ بنادر، نیروگاه‌های تولید انرژی، سیستم حمل و نقل، سیستم بانکی و تجارتي و غیره و غیره. و این ابلهان بزرگ تصور می‌کنند که به اینجا باز خواهند گشت و ما در مقابلشان زانو زده و التماس خواهیم کرد: «بیا و بار دیگر ما را نجات ده! دنیا را نجات ده! بیا و بار دیگر همه چیز را به شما تحویل خواهیم داد، مثلاً دانشگاه را، تا شما ۵۰۰۰ دانشجوی ثبت‌نام کنید و نه نیم میلیون، چون نیم میلیون دانشجوی باب طبع شما نیست، شما می‌کنید که طالب بیکاری و گرسنگی هستید تا سرمایه‌داری کثیف عمل کند؛ زیرا که سرمایه‌داری همواره بر اساس ارتش ذخیره صنعتی عمل می‌کند. بیا و مجدداً بیکاران و بی‌سوادانی را تولید کنید که در کنار مزارع نیشکر صف می‌بستند، بدون آن که کسی به آن‌ها یک قطره آب، چه رسد به صبحانه، نهار، محل سکونت و امکان رفت و آمد دهد. بروید و بگردید، ببینیم که آیا آن‌ها را خواهید یافت، چون صدها هزار فرزندان آن‌ها اینجا هستند و در دانشگاه‌ها تحصیل می‌کنند. (کف زدن)

من خود دیدم، کسی برایم تعریف نکرد. من درست ۴۸ ساعت پیش دیدم. من در قصر کنگره دیدم؛ در ابتدا گروهی متشکل از صدها نفر، با پلوورهای آبی رنگ خود؛ من آن‌ها را از طریق آن مردم جوانی دیدم که لیسانس مددکاری اجتماعی را کسب کرده و همگی بدون استثنای دانشجوی دانشگاه بودند که از سال اول تا سال پنجم، پس از یک دوره یکساله فشرده رشته مددکاری اجتماعی را پشت سر گذارند. تعداد آن‌ها در ابتدا ۵۰۰ نفر بود و اکنون تعداد آن‌ها ۲۸۰۰۰ نفر گردیده است.

فکر می‌کنم Agramonte ولی برخی می‌گویند که Cespedes بود، هنگامی که فقط ۱۲ مرد مبارزه (در مبارزه علیه نیروهای استعمارگر اسپانیایی) در اختیار داشت، در مورد بدبینان گفته بود: آن‌هایی که اعتماد ندارند، ارزشی ندارند. ۱۲ مرد، یک خلق است. اگر ۱۲ نفر یک خلق است پس ما اکنون چند بار ضرب در ۱۲ نفر هستیم؟ و من نمی‌دانم که ۱۲ چندین بار ضریب افرادی خواهد بود که با ایده و دانش و فرهنگ مسلحند، که می‌دانند که این جهان چگونه است، افرادی که با تاریخ و جغرافی آشنایی دارند، که از مبارزات مطلعند و دارای آگاهی انقلابی... این مجموعه یک آگاهی بشردوستانه است، مجموعه آگاهی حرمت و وقار، یعنی بهترین ارزش‌هایی که وجود انسانی قادر به کسب آن‌هاست. این‌ها فرزند وطن‌پرستی و عشق به جهان است که هیچ‌گاه آن شعاری را که بیش از صد سال پیش گفته شد، فراموش نمی‌کند که می‌گفت: وطن، بشریت است! (Patria es humanidad خوزه مارتی). وطن یعنی بشریت، این را باید هر روز تکرار کرد تا کسی آن‌هایی را که در هائیتی زندگی می‌کنند و یا آن‌هایی که در گواتمالا دچار فاجعه طبیعی گردیده و یا آن‌هایی که دچار درد غیرقابل توصیف و یا فقرند، چیزی که در بزرگ‌ترین بخش از کره زمین وجود دارد، فراموش نکنند.

این تنها چیزی است که امپراتوری وقیح و سیستم مشمئزکننده‌اش می‌تواند به عنوان دست‌آورد راه‌درازی که در راه رسیدن به جامعه عادلانه در طی هزاران سال طی کرده و هنوز بدان دست نیافته، ارایه دهد... و این امپراتوری همیشه از یک جامعه عادلانه به دور بوده است، همان قدر که ما خود را خیلی به آن نزدیک احساس می‌کنیم و برای آن که ثابت کنیم که دستیابی به آن مقدور است و این همان جامعه‌ای است که ما می‌خواهیم بنا کنیم. اما من جرأت می‌کنم اضافه کنم که با وجود نقصان‌ها، اشتباه‌ها و گمراهی‌هایی که دچارش هستیم، در تاریخ بشریت جامعه ما را می‌توان به یک جامعه که دارای عدالت اجتماعی باشد، از همه نزدیک‌تر دانست.

۷- کمبودها در کوبا

این عدالت کجاست که من آن را نمی‌بینم؟ من آن را نمی‌بینم چون فلانی بیست برابر، سی برابر از من که پزشکم

و یا مهندس و یا حتی بهتر، استاد دانشگاهم بیش تر درآمد دارد. پس این عدالت کجاست؟ و چرا؟ فلانی چه تولید می‌کند؟ چند نفر را تربیت می‌کند؟ چند نفر را معالجه می‌کند؟ چند نفر را با علم خود، با کتب خود با هنر خود خوشبخت می‌کند؟ چند نفر را خوشبخت می‌کند، چون برایشان خانه می‌سازد؟ چند نفر را با آنچه که می‌کارد و به عمل می‌آورد خوشبخت می‌کند؟ با کار خود در کارخانه، در صنعت، در سیستم تولید انرژی یا تولید آب آشامیدنی، جاده‌سازی، کابل برق کشی، ارتباطی و یا چاپ کتاب چند نفر را خوشبخت می‌کند؟ چند نفر؟

چندین ده‌هزار پارازیت در کشور وجود دارند، باید این را گفت، که هیچ چیز تولید نمی‌کنند و با این حال درآمدشان مثل مثلاً یک دانشجوی جوان است... آن‌ها برای سوار کردن از هاوانا تا گوانتانامو، در یک ماشین قدیمی برای بنزین راه که یا می‌خرند یا می‌دزدند ۱۰۰۰ تا ۱۲۰۰ پزو می‌گیرند. این جاده‌ها در بسیاری از نقاط پر از دست‌انداز است و تابلو راهنمایی وجود ندارد زیرا که ما به دلایل مختلف نتوانستیم آن‌ها را به اتمام برسانیم، چون هزینه برای آن وجود نداشت، چون بی‌لیاقتی‌هایی وجود داشت که ما نتوانسته‌ایم از میان برداریم، چون کسانی که این اقدامات را اجرا می‌کردند و یا سرپرستی می‌نمودند، مورد کنترل قرار نداشتند.

بله ما باید این‌ها را بدانیم... چون ما یک نبرد عظیم را آغاز کرده‌ایم... و سرانجام هم پیروز خواهیم شد. بلی، ما بر کمبودها، کاستی‌ها، اشتباه‌ها، نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌های خود کاملاً واقفیم.

و من جرأت نمی‌کردم در مورد این مطالب سخن گویم، اگر من اطمینان و باور کامل به این نداشتیم، که به استثناء فاجعه‌های جهانی و جنگ‌های عظیم و غیره، ما خیلی به سرعت قادر به کاهش این کمبودها خواهیم بود. ما می‌خواهیم که شهروندان این کشور که در زمانی ۱۰ درصد، ۱۵ درصد و یا حتی ۲۰ درصد بیکار بودند، شهروندانی که قریب ۱ میلیون آن‌ها، یا به دیگر سخن تا ۹۰ درصد سواد خواندن و نوشتن را نداشتند و یا بی‌سواد نسبی بودند، هرچه زودتر عمدتاً مخارج زندگی خود را با نیروی کار و یا حق بازنشستگی خود تأمین کنند.

هیچ‌گاه آن‌هایی را که در طی سال‌های متمادی طبقه کارگر ما بود و یا به کار اشتغال داشت، فراموش نخواهیم کرد. من هرگز آن‌هایی که طی ده‌ها سال جان باختند، مثلاً به دست مزدوران در کوه‌ها، یا طی حملاتی مثل حمله به ساحل ژیرون و به دنبال هزارها خرابکاری که به قیمت جان بسیاری صورت گرفت، مثلاً در بین کارگران درو نیشکر، در کارخانجات نیشکر، در بین کارگران صنعتی و یا در تجارت، در کشتیرانی و ماهی‌گیری که به ناگهان با توپ و یا بازو کا مورد حمله قرار گرفتند، تنها به این علت که ما کوبایی هستیم، زیرا ما خواستار استقلالیم، زیرا ما سرنوشت خلق خود را می‌خواهیم بهبود ببخشیم، فراموش نخواهیم کرد

۸- امپراتوری ایالات متحده آمریکا و مبارزه عقاید

و در آنجا، آن باندها که همواره نقشه‌های خرابکارانه در سر می‌پروراندند و به استخدام سازمان سیا درآمده و آزمون می‌یابند، در آنجا آن جنایتکاران، آن تروریست‌ها که هواپیماها را در حین پرواز منفجر می‌کنند، یا کوشش به انهدام آن می‌نمایند، بی‌آن‌که بدانند چه کسی به قتل خواهد رسید، آن جنایتکارانی که انواع و اقسام سوءقصد‌ها و یا عملیات تروریستی علیه کشور ما را سازماندهی می‌کنند. آیا امپراتوری تغییر یافته است؟

برخی سؤال می‌کنند که آیا کوبا در اجلاسیه رؤسای جمهور آمریکا در «مار دل پلاتا» در آرژانتین سخن گفت یا خیر، آیا کوبا جبهه‌گیری کرد یا خیر. من روی این مسأله تکیه می‌کنم، زیرا برخی در این مورد به طور مضحکی توطئه‌چینی می‌کنند. کوبا سخن می‌گوید، هنگامی که باید سخن بگوید و کوبا حرف برای گفتن زیاد دارد، ولی کوبا نه عجله دارد و نه بی‌حوصله است. کوبا دقیقاً می‌داند چگونه و کجا به امپراتوری، به سیستمش و به دست‌نشاندهانش ضربه وارد کند.

ظاهراً برخی تصور می‌کنند و یا تظاهر به دانستن می‌کنند که در «مار دل پلاتا» حتا یک کوبایی نبود، یک نیروی درجه یک انقلابی کوبایی در آنجا نبود، هنگامی که ده‌ها هزار از شهروندان جهان، به ویژه از آرژانتین با مارش نظامی خود به استقبال «قیصر» (جورج بوش) رفتند. بوشی که با استقرار ناو هواپیمابر خود در سواحل آرژانتین به مردم این کشور توهین کرد، بوشی که یک ارتش در مرکب خود داشت، بوشی که کلیه هتل‌ها را رزرو کرد و هزار جاسوس پلیس به کار گرفت. هیچ کس قصد نداشت با وی کشتی بگیرد و یا زور آزمایی کند؛ هیچ کس قصد نداشت یک تخم‌مرغ گندیده به سوی وی پرتاب کند؛ خیر! یک چنین افتخار بزرگی، به هیچ‌وجه حق وی نیست. (خنده حضار)

و شهروندان متمدن آرژانتین و مردم هر روز آگاه‌تر و باشناخت‌تر این نیم‌کره، نیم‌کره‌ای که نظام تحمیلی هم امروز نجات‌ناپذیر و غیرقابل تحمل گردیده است می‌دانند که چه می‌کنند. آن‌ها گفتند که تظاهراتی آرام خواهند داشت... و همین که زیر رگبار سرد باران این همه انسان را به حرکت درآوردند، ساعت‌ها مارش پشت سر گذاردند و به استادیوم ورزشی رفتند و در آنجا یک چنان متینگ عظیمی را سازمان دادند، درس فراموش نشدنی به امپراتوری دادند، زیرا که آن‌ها نشان دادند که انسانند، خلقتند و می‌دانند چه می‌کنند و کسی که بداند چه می‌کند به سوی پیروزی در حرکت است. این امری مسلم است. و آن‌هایی که نمی‌دانند که چه می‌کنند، توسط خلق‌ها له خواهند شد.

ما نباید به امپراتوری بهانه دهیم تا برای ما تئاتر بازی کند. در این بازی شطرنج با ۵۰ فیگور، سرانجام خواهیم دید که، که دیگری را مات خواهد کرد.

وقتی که از امپراتوری سخن می‌گویم، منظوم شهروندان ایالات متحده آمریکا نیست. باید درست درک کرد. مردم ایالات متحده آمریکا بسیاری از ارزش‌های اتیک را زنده خواهند کرد و بسیاری از پرنسپ‌ها را که به دست فراموشی سپرده شده‌اند، نجات خواهند داد. مردم ایالات متحده آمریکا برای آن‌که دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم، نجات یابد، خود را با آن تطبیق خواهند داد. و این جهان بایستی که نجات یابد. و همه، از جمله ما، و به ویژه ما در صف اول باید مبارزه کنیم برای این‌که بتوانیم این جهان را نجات دهیم، بهترین و شکست‌ناپذیرترین سلاح ما، ایده‌های ما خواهد بود.

کسی سخن از مبارزه عقاید می‌کند: آری، این مبارزه عقاید، که ما چندین سال بدان پرداختیم، اکنون به جنگ عقاید در سطح بین‌المللی تبدیل گردیده است. و ایده سرانجام پیروز خواهد گردید. بگذار این پیام را به گوش همه برسانیم و چشمان انسان، این تیره محکوم به مرگ را باز کنیم. با وجود این واقعیت که مدت زیادی نخواهد زیست و به احتمال زیاد حتا نور خورشید نیز رو به خاموشی خواهد رفت و تقریباً محرض است که هیچ نوع و شکلی وجود نخواهد داشت تا ماده سفت و جاندار را به مسافتی معادل چندین سال نوری از سیاره کنونی ما انتقال دهد... با وجود این معتقدم که این بشریت و چیزهای بزرگی را که وی قادر است بیافریند، بایستی که تا وقتی که حفظ آن مقدور است، حفظ گردد. بشریتی که به دنبال حفظ تیره خود نباشد، شبیه به آن دانشجو و یا آن کادر حزبی جوانی است که می‌داند طول عمرش تنها محدود به چند سال است و لذا تنها به فکر خود است.

۹- مبارزه علیه ارتشاء و بازار سیاه در کوبا

من نام برخی از رفقای حاضر را ذکر کردم. برخی از آن‌ها بیشتر و برخی کمتر عمر خواهند داشت و هیچ کس نمی‌داند که چند سال. ولی تصور نمی‌کنم که هیچ‌یک از آن‌ها تنها به فکر بقای خود باشد بدون آن‌که به سرنوشت این خلق قابل توجه و ایجاز‌آفرین بیاندیشد. این خلق که دیروز فقط جوانه‌ای بود و امروز به درختی

استوار با ریشه‌های عمیق تبدیل گردیده است؛ دیروز با عفت و تقوای بالقوه و امروز بالفعل، دیروز با دانشی فرضی و امروز با شناخت عینی و آن هم با وجود این که که این دانشگاه عظیم، که امروز کوبا نام دارد، تازه در اول راه است...

همانطور که می‌دانید ما در حال مبارزه علیه بی‌عفتی، علیه اختلاس و علیه دزدی قرار داریم و در این مبارزه از این نیرو (دانشجویان)، که قبل از برخورد عقاید به آن دسترسی نداشتیم، استفاده می‌کنیم.... من در مورد کارگران ساختمانی برای شما صحبت می‌کنم... آن‌ها اگر بخواهند، قهرمانند. ولی تصور نکنید که دزدی و سرقت لوازم ساختمانی چیز جدیدی است و یا تنها خاصه پریود ویژه (بحران پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی). پریود ویژه تنها باعث تشدید مشکلات شد، زیرا که نابرابری‌های فراوانی را پدید آورد و مقدور ساخت تا برخی از افراد پول زیادی انبار کنند.

به خاطر می‌آورم که در «Bejugal» در حال بنای یک مؤسسه بیوتکنولوژیکی مهمی بودیم. در نزدیکی آن محل یک قبرستان بود. من روزی که در حول و حوش مؤسسه قدم می‌زدم، گذارم به آن قبرستان افتاد. در آنجا یک بازار بزرگ فروش مواد ساختمانی سیمان، آهن، چوب، رنگ و هرچه که برای ساختمان لازم است یافتیم که کارگران ساختمانی آن مؤسسه همراه رؤسایشان در آنجا برپا کرده بودند.

می‌دانید که مشکل ساختمان همواره و حتی امروز هم هنوز بسیار جدی است. ما دارای وسایل لازم هستیم. اما گه‌گاه برخی از مواد وجود نداشت، ولی امکان به دست آوردن آن مواد روزبه‌روز بیش‌تر شد؛ با این وجود مسأله کارگران ساختمانی نامبرده یک تراژدی بود... چه ضعف عظیمی از رؤسای بریگادها.

ولی خوب این چیز نویی نیست. در آن زمان که صحبتش هست برای تولید یک تن بتن ۸۰۰ کیلو سیمان لازم بود. یک تن بتن خوب که ما با آن کف زمین را بتون می‌کردیم و یا با آن ستون می‌ساختیم... که طول عمرشان بیش‌تر از بسیاری از چیزهایی است که دنیای مدرن امروز می‌سازد. در حالی که مصرف سیمان (برای هر تن بتن) ۲۰۰ کیلوگرم است. ببینید که مواد چگونه مورد تفریط قرار می‌گیرد، اختلاس می‌شود و به سرقت می‌رود.

در مبارزه علیه این عادت ناشایسته، نرمش با هیچ کس جایز نیست. باید بی‌پرده سخن گفت و روی سخن ما با شرف و آبروی هر بخش است. ما اطمینان داریم که هر انسانی دارای احساس شرف و آبرو است. هنگامی که وی با خود خلوت کرده است، دیگر یک قاضی سخت‌گیر نیست، گرچه که به نظر من اولین وظیفه یک فرد انقلابی، سخت‌گیر بودن در مورد خود است.

۱۰- انتقاد و انتقاد از خود

ما صحبت از انتقاد و انتقاد از خود می‌کنیم. درست است ولی انتقادات ما معمولاً در مقابل گروه کوچکی است. هیچ‌گاه ما در سطح وسیع و یا در مقابل جمعیتی انتقاد نمی‌کنیم.

وقتی که مثلاً یک مسؤول در بخش پزشکی و بهداشت، اطلاعات در مورد وجود پشه *Aedes Aegypti* (مسبب تب دنگ) را دستکاری می‌کند، احضار می‌گردد و مورد انتقاد قرار می‌گیرد. من برخی را می‌شناسم که می‌گویند: «آری، من انتقاد از خود می‌کنم»، و سپس ساکت می‌مانند، مثل این که از فرط خنده مرده باشند! و خوشبختند. آه! تو از خود انتقاد می‌کنی؟ و خسارتی را که به بار آورده‌ای و میلیون‌ها نفری که به دنبال این تقلب و این طرز کار از دست رفتند؟

انتقاد و انتقاد از خود خیلی مهم است و در گذشته وجود نداشت. ولی اگر آدم بخواهد آن را به طور جدی به کار گیرد، بایستی که از گلوله با کالیبر درشت‌تری استفاده کند. برای انتقاد و انتقاد از خود باید از سالن بیرون رفت،

باید به میان گروه رفت، بعد از آن در خارج گروه در ایالت و سپس استان و سپس در سطح کشور از خود انتقاد کرد.

باید از این احساس شرمی که انسان‌ها دارند، استفاده کرد. من انسان‌های زیادی را می‌شناسم که به بی‌شرم و حیایی مشهورند... اما وقتی که در روزنامه محلی گزارشی در باره آن‌ها و کارهایی که کرده‌اند، انتشار می‌یابد، با این حال خجالت‌زده می‌شوند... انقلاب باید از این اسلحه استفاده کند. و انقلاب از این اسلحه استفاده خواهد کرد، هنگامی که لازم شود! ولی بهتر است که مورد استفاده قرار نگیرد، زیرا که انقلاب کنترل‌های لازم را ممکن خواهد ساخت.

۱۱- تفکر انتقادی و ریاضیات

انسان‌های زیادی وجود داشتند که از زندگی متشکر بودند... که با لوله پلاستیکی ماشین‌های قدیمی آمریکایی خود را بنزین می‌زدند و یا از تازه به دوران رسیده‌ای پول دریافت می‌کردند که حتا حاضر نبود پول بنزینی را که مصرف می‌کرد، بپردازد.

روی هم رفته یک اغتشاش عمومی وجود داشت و نه تنها در این بخش. ولی در این بخش خسارات وارده چندین میلیون دلار بود، شاید ۸۰ میلیون - گوش کن، ۸۰ میلیون خیلی پول است! شاید هم ۱۶۰ میلیون و یا ۲۰۰ میلیون دلار. می‌دانید ۲۰۰ میلیون دلار چقدر است؟ شما ریاضیات خوانده اید و تعریف دانشگاه‌های کشور را هم شنیده‌اید. آره یا نه؟ شما در دانشگاه‌ها رییسید... می‌دانید تعداد دانشجویان دانشگاه‌ها در حال حاضر چقدر است؟ تعداد دانش‌آموزان در سطح دبیرستان و هنرستان؟ اگر نمی‌دانید، می‌توانیم تجزیه و تحلیل کنیم. من در راه در مورد اعداد و ارقام سؤال کردم: ۳۶۰ هزار نفر... بلی پس از عمومی کردن آموزش عالی ۳۶۰ هزار نفر.

«وسینو» حتماً می‌داند. ناراحت نشو که من در مورد این ارقام از تو می‌پرسم، اگر دقیق نمی‌دانی، مهم نیست. مراکز آموزشی کشور، به انضمام مراکز آموزش نظامی چند دانشجو دارد؟ اگر او نمی‌داند، یک نفر باید بداند. (کسی می‌گوید ۲۳۰ هزار نفر). «انریکه» این عدد با ارقامی که تو می‌دانی، همخوانی دارد؟ (انریکه ترکیب دانشجویان را در این عدد توضیح می‌دهد). بلی ۵۰۰ هزار، ولی تعداد دیگری نیز بدان اضافه می‌شوند... ولی این یک مقوله دیگر است، فهمیدم. (انریکه توضیح می‌دهد که آسیستان‌ها نیز در این ارقام محاسبه شده‌اند که روی هم ۷۵۰۰۰ نفرند و با استادپاران دانشگاه که حدود ۲۵۰۰۰ نفرند تقریباً ۱۰۰ هزار نفر می‌شوند)

اینجا نوشته که این تعداد تقسیم می‌شوند به: «۱۴۱ هزار دانشجو در رشته‌های معمولی». درست است؟ «۱۴۱ هزار در کورس‌های مختص افراد شاغل به کار». این هر دو یکی است یا نه؟ و یا این که بخشی از ۳۶۰ هزار نفر است؟ این در آن ۳۶۰ هزار نفری که در برنامه عمومی ساختن شرکت دارند ادغام شده؟ صحیح است یا نه؟ (انریکه توضیح می‌دهد که این‌ها از هم جدا است، رشته تحصیلی معمولی، کورس برای افراد شاغل به کار و برنامه عمومی‌سازی). منظور تو رشته تحصیلی معمولی است؟ (توضیح داده می‌شود که آن رقمی که در اختیار وی قرار داده شده، تعداد دانشجویان رشته‌های معمولی است).

کورس‌هایی برای کارمندان وجود دارد که در دانشگاه هستند، فکر می‌کنم وقتی که وارد دانشگاه می‌شوند، در طرح ۳۶۰ هزار نفر قرار می‌گیرند؛ ۳۲ هزار دانشجو در تحصیل از راه دور، این جزو کدام مقوله قرار می‌گیرد؟ آیا این‌ها هم جزو ۳۶۰ هزار نفرند؟ این‌ها نه در رشته‌های معمولی و نه در کورس برای کارمندان هستند و با این حال دانشجوییند. این نوع آموزش هم وجود دارد. باشد، محتاطانه‌ترین عدد را انتخاب می‌کنیم، برای قصدی که در پیش دارم کافی است.

در حال حاضر بیش از ۵۰۰ هزار دانشجو وجود دارد...

تقریباً ۱۰۰ هزار استاد: پرفسورهای رسمی و پرفسورهای آسیستان. بسیاری از آنها در دستگاه بوروکراتیک کارخانجات و قند و شکر و در جاهای دیگر بودند و امروز در مقام آسیستان به تدریس اشتغال دارند. نتیجتاً تعداد استادان در سطح دانشگاهی رشد یافته است. هر دو با هم - و من از دیگر کارمندان دانشگاه‌ها سخن نمی‌گویم - یعنی استادان و دانشجویان، ۶۰۰ هزار نفرند. در بین دانشجویان بیش از ۹۰ هزار نوجوان وجود داشت که نه تحصیل و نه کار کرده بودند که بسیاری از آنها از خانواده‌های ساده بودند و اکنون نتایج بسیار چشم‌گیری در تحصیلات دانشگاهی خود ارایه می‌دهند.

آیا من سؤال مطرح می‌کنم و یا این که تنها اطلاعاتی را که کم‌وبیش دارم بیان می‌کنم؟
من تا لحظه آخر سؤال کردم که مخارج تأسیسات دانشگاهی چقدر است. «کارلیتوس» رقمی گفت، فکر می‌کنم ۸۳۰ «واسینو» باید بدانند، زیرا او این ارقام را می‌شناسد. واسینو، آیا این ارقام را به خاطر می‌آوری؟
(واسینو می‌گوید که این مخارج در سال گذشته ۲۳۰ میلیون پزو بوده است)

نه، خیر، خوب بود اگر این قدر بود... ببینید؛ این ارقام مال وزارت دارایی است و این به سال ۲۰۰۴ تعلق دارد، ولی من در مورد سال ۲۰۰۵ سؤال می‌کنم، که مخارج به طور سرسام‌آوری افزایش یافته‌اند. واسینو، ارقام سال گذشته به درد من نمی‌خورند.

خوب، آنچه که برای واسینو اتفاق افتاد، برای همه ما اتفاق می‌افتد و مطلبی است در باره مرگ و زندگی. چند روز پیش نزد ۲۰۰ نفر از افراد فارغ‌التحصیل و متخصص و بسیار خوب تعلیم‌دیده بودم و سؤال کردم: «کدامیک از شما می‌داند که پول برق خانه‌اش چقدر است؟» رفقا، خوب گوش کنید. فکر می‌کنید چند نفر جواب مرا دادند؟ به طور منطقی فکر کنید و تخمین بزنید.

تو چه فکر می‌کنی، آره، همونی که الان صحبت کردی... فکر می‌کنی چند نفر از ۲۰۰ متخصص فارغ‌التحصیل دانشگاه به این سؤال جواب دادند؟ (حاضرین می‌گویند ۱۰۰ نفر)

تو چه فکر می‌کنی؟ میدانی تو چقدر مصرف می‌کنی؟ (وی جواب می‌دهد که وی یک تصور تقریبی دارد.) به من بگو که این تصور تو، به پول و کیلو وات چقدر است؟ (خنده حضار) نه صبر کن، حتا من به تو خواهم گفت اگر به من بگویی چند تا لامپ داری، مارک یخچالت چیست، چه تلویزیونی استفاده می‌کنی، سیاه و سفید یا رنگی و طول عمرش چقدر است، بادبزنی برقی تو چه مارکی است، روزانه چقدر آب می‌جوشانی، آیا با گاز، نفت یا گاز مایع. اما نه... شماها باید تخمین بزنید که چند نفر از ۲۰۰ نفر به سؤال من در مورد مصرف برق خود جواب دادند.

تو، تو الان می‌خندی، بیا، یک حساب ساده، یک تخمین، ۵۰، ۷۰، ۱۲۰. (یک نفر می‌گوید که یک سوم آن است.) و تو؟ (دیگری می‌گوید که از ۱۰۰ کم‌تر نیست) تو حتماً از ترس این که از تو هم سؤال کنم، به خاطر خواهی آورد که مصرف چقدر است، ولی از تو سؤال نمی‌کنم (خنده حضار) میدانی از ۲۰۰ نفر چند نفر جواب دادند؟ می‌دانید، چند نفر؟ صفر ممیز صفر. شما حساب آموخته اید و می‌توانید بفهمید: هیچ کدام. فکر می‌کنم که تمام شهروندان این کشور باید در این مورد فکر کنند.

می‌توانم سؤالی از شما بکنم؟ چرا این طور شد؟ ببینیم. باید فکر کرد. ما گفتیم که جهان بایستی تغییر کند، که جهان بایستی نجات داده شود، که ما در ساعات بسیار بحرانی و حتا در نزدیکی پایان تراژیک جهان هستیم. من برای این که شما را متأثر کنم، غلو نمی‌کنم. ممکن است که شماها کم‌تر از من عمر کنید. من برای شما، برای فرزندان، برای برادرانتان، پیرتر و یا جوان‌تر صحبت می‌کنم. هیچ‌گاه پیش از این ممکن نبود یک چنین تری را ارایه کرد...

چرا؟ شما وظیفه دارید فکر کنید. شما چه نیروی رهبری کننده دانشگاه دیده‌ای هستید؟ کارلیتوس، این دسته که قادر نیست یک ایده ارائه کند که چرا ۲۰۰ متخصص و فارغ‌التحصیل دانشگاه نمی‌توانند سؤال در باره مصرف برق خود را جواب دهند، از کجا می‌آید؟ شماها چقدر وقت برای فکر کردن لازم دارید؟ یک دقیقه کافی است؟ (یک رفیق توضیح می‌دهد که هر خانواده کوبایی قادر است پول برق خود را بپردازد و لذا در این مورد فکر نمی‌کند). تو چه فکر می‌کنی؟ (وی جواب می‌دهد، چون یک فارغ‌التحصیل برای کسب درآمد نیازی به کار کردن ندارد تا پول برق خود را بپردازد، وضع این طور است).

تو چه فکر می‌کنی؟ (وی جواب می‌دهد چون مبلغی که باید پرداخت شود بسیار ناچیز است).
توجه فکر می‌کنی؟ (وی بر این نظر است که چون انقلاب بخش اعظم مخارج خلق را یارانه می‌کند، نیاز به صرفه‌جویی نیست).

خوب، من سؤال دیگری را مطرح می‌کنم. شما رفته‌رفته به دلیل اصلی نزدیک می‌شوید، حداقل به آنچه که من می‌بینم. و من این دلیل را تنها در این نمی‌بینم. سؤالات دیگری نیز وجود دارد که خیلی بغرنج‌تر است، ولی باید مردم را به فکر کردن واداشت و باید همگی شهروندان صادق و حتماً ناصادق را فراخواند چون که ممکن است شهروند ناصادقی نیز باشد که حقیقت را بگوید. دلایل زیادی وجود دارد، ولی دلیل اصلی این است که الکتریسته تقریباً به طور مجانی اهدا می‌گردد.

سؤالات دیگر نیز با آن در ارتباطند: درآمد ما چقدر است؟ و هنگامی که این سؤال مطرح می‌شود که درآمد ما چقدر است، تازه می‌توان این آرزو را درک کرد که هر کس می‌خواهد با درآمد و یا حقوق بازنشستگی در استحقاق خود زندگی کند.

مثال بزنم. دو خواهر، که یکی از آن‌ها معلم بود، اکنون با هم زندگی می‌کنند و دچار مشکلاتی هستند، آن‌ها فقط ۸۰ پزو حقوق بازنشستگی دریافت می‌کردند چون سطح حقوق‌ها در گذشته پایین‌تر بود. بعدها دوران دیگری فرا رسید: «من به تو بیش‌تر پول می‌دهم، چون ساعات کارت نامنظم است، بیش‌تر پول می‌دهم چون زیادتر کار کردی، چون شب کار کردی، چون روزهای یک‌شنبه مجبور بودی کار کنی.» هیچ‌یک از این‌ها هیچ تغییری در پایه حقوق نمی‌داد. درآمد فردی آن معلم را چرا ولی نه حقوقش را. بسیاری از قوانین بازنشستگی قدیمی شده بود و ما مجبور بودیم آن‌ها را رفته‌رفته تغییر دهیم. زندگی یعنی آموختن تا لحظه آخر و برخی از چیزها تنها در لحظات مشخصی بر تو عیان می‌گردد. میلیون‌ها مطلب که انسان به آن فکر می‌کند، وقت انسان را می‌گیرد. و آنگاه، وقتی پررود ویژه آغاز شد، ما درنیافتیم که افزایش درآمد شخصی تقریباً به طور کامل در چارچوب مقررات تعیین شد و پایه حقوق اصلاً در نظر گرفته نشد. به همین دلیل وقتی که ما چندی پیش حداقل حقوق بازنشستگان را به ۱۵۰ پزو افزایش دادیم، جای هیچ‌گونه تردیدی نبود... حالا آن خانم و یا آقای معلم را در نظر بگیرید که ۴۰ سال کار کرده، قبل از این که بازارهای دهقانی آزاد و یا دلان و واسطه‌ها به جمهوری هجوم آورند. هر کس می‌داند که دهقان برای این که سه کیلو برنج خود را بفروشد، دوره نخواهد افتاد. دهقان تاجر نیست، دهقان تولید کننده است. ولی یک نفر هست که دارای یک کامیون کوچک است، چون آن را دزدیده و یا آن را خریده و یا آن را با پول دزدی خریده است...

من از انقلاب بد نمی‌گویم. برعکس، من از آن تعریف می‌کنم، زیرا ما در باره انقلابی سخن می‌گوییم که این مسایل را به طور علنی به بحث می‌کشانند و شاخ گاو را می‌گیرند، خیلی بهتر از گاوبازان در مادرید. آن‌ها یک پارچه سرخ را به دست می‌گیرند و گاو را تحریک می‌کنند و گاو می‌آید، گاوباز چشم‌هایش را می‌بندد و با شمشیر به سر وی می‌کوبد، وی را زخمی و خشمناک می‌کند؛ ولی انسان باید گاو را از شاخش سفت بگیرد تا

بازی را ببرد.

من با این که همینگوی را خوانده‌ام، هیچ‌گاه طرفدار گاو‌بازی نبوده‌ام، ولی در مکزیک که گاه به مسابقات گاو‌بازی می‌رفتم... و سپس جایزه: گاو‌باز خوب، دم و گوش. هر کس که به طور کامل و مطلوب بازی کند برنده دو گوش، یک دم، شهرت و آوازه و یک جشن گاو‌بازی از نوع رومی آن. من با آن سرشاخ نمی‌شوم. به خاطر می‌آورم که در ابتدای انقلاب یکی از ماها، نمی‌دانم چه کسی، شروع کرد در مورد گاو‌بازی صحبت کردن. ما خیلی بی‌اطلاع بودیم ولی چون در مکزیک آن را دیده بودیم، در مورد آن صحبت می‌کردیم که می‌تواند باعث جلب توریسم باشد. می‌بینید که ما چقدر می‌دانستیم و تازه ما خیلی انقلابی بودیم، یا حداقل فکر می‌کردیم که خیلی انقلابی هستیم.

شماها می‌خندید و من خوشحالم، چون خنده شما مرا وامی‌دارد تا در مورد چند مسأله دیگر هم صحبت کنم.

۱۲- هیچ‌کس نمی‌داند که سوسیالیسم چگونه بنا می‌شود

نتیجه‌ای که من پس از سال‌ها گرفته‌ام، این است که ما بین اشتباهاتی که همه ما کردیم، مهم‌ترین آن‌ها این بود که فکر می‌کردیم کسی هست که چیزی از سوسیالیسم بفهمد و یا این که کسی می‌داند که سوسیالیسم چگونه بنا می‌گردد. به نظر می‌رسید که سوسیالیسم علمی است که زیر و زبر آن کشف شده، مثل سیستم الکتریسته که برخی که کاشف آن بوده‌اند، خود را کارشناس سیستم الکتریسته می‌دانستند. ما آن‌هایی را که می‌گفتند: «فرمول این است»، آگاه می‌پنداشتیم. مثل این که رفته باشی دکتر. تو در مورد بیماری کم‌خونی، ناراحتی گوارشی و یا هر بیماری دیگری که با یک دکتر بحث نمی‌کنی. با یک دکتر هیچ‌کس بحث نمی‌کند. تنها می‌شود فکر کرد که آیا وی دکتر خوبی است یا بد، چه می‌دانم، دستوراتش را می‌توان اجرا کرد یا خیر ولی کسی با وی بحث نمی‌کند. کدام یک از ما با یک دکتر، با یک ریاضی‌دان و یا یک کارشناس تاریخ و یا ادبیات و یا هر رشته دیگری بحث می‌کنیم؟ ولی اگر مثلاً فکر کنیم که اقتصاد- از ده‌ها هزار اقتصاددانی که در کشور هستند، عذر می‌خواهم- یک علم دقیق و ابدی است که از دوران آدم و حوا وجود دارد، دیوانه ایم. اگر کسی تصور کند که اقتصاد امروزی درست مثل اقتصاد ۵۰ سال، ۱۰۰ سال و یا ۱۵۰ سال پیش و یا مثل دوران لنین و مارکس است، که تمام مفهوم دیالکتیک از بین می‌رود. فکر من سال‌های نوری از رویزیونیسم فاصله دارد. من واقعا به مارکس، انگلس و لنین متعصبانه احترام می‌گذارم. روزی گفتم: «در این دانشگاه من انقلابی شدم.» ولی علتش این بود که من با این کتب تماس پیدا کرده بودم. اما حتی قبل از این که من این کتب را مطالعه کرده باشم، در مورد اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری تردید داشتم چون به نظرم مغایر با منطق می‌رسید.

من در سال اول، زیر نظر پرفسور «پورتالا» اقتصاد سیاسی خواندم. ۹۰۰ صفحه چاپی. خیلی سخت بود و تقریباً همه دانشجویان مردود شدند. آن پرفسور یک جلاذ بود. و آن درس، درس اقتصاد، که قوانین سرمایه‌داری را تعریف می‌کرد و همین‌طور تئوری‌های مختلف مارکسیستی، اوتوپستی، کمونیستی و غیره در مورد پیدایش ارزش را مطرح می‌نمود هم سخت بود. اما من در هنگام تحصیل اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری دچار شک و تردید شدیدی شدم و این تئوری‌ها را مورد سؤال قرار دادم، زیرا که علاوه بر آن در ملک بزرگی زندگی کرده بودم و چیزهای زیادی را از آن دوران در خاطر داشتم و به اندازه تعداد اوتوپست‌های جهان، ایده با خود می‌پروراندم. هنگامی که فراگرفتم، کمونیسم اوتوپیک چیست، دریافتم که من یک کمونیست اوتوپیکم زیرا که کلیه ایده‌های من فرض را بر این می‌نهاد: «این خوب نیست، این بد است، این مفهوم ندارد. چطور ممکن است که هم بحران اضافه تولید و هم به موازات آن گرسنگی موجود باشد، چطور ممکن است با وجود ذغال سنگ زیاد، سرما وجود داشته باشد،

چگونه ممکن است با وجود توان بیش تر برای تولید ثروت بیکاری وجود داشته باشد؟ بهتر نیست که بیش تر تولید و بیش تر تقسیم شود؟»

در این زمان به نظر می‌رسید (همان‌طور که به نظر کارل مارکس در زمان برنامه‌گتا رسید) که مرز فراوانی و وفور در سیستم اجتماعی قرار دارد؛ به نظر می‌رسید که به همان اندازه که نیروهای مولده رشد پیدا می‌کنند، قادرند تقریباً بدون محدودیت، هرچه را که انسان برای ارضای حوایج اساسی مادی و معنوی خود لازم دارد، تولید کنند. همه این برنامه را که برنامه واقعاً قابل قبولی است، خوانده‌اند. این برنامه با روشنی مشخص می‌سازد که تفاوت مابین برنامه تقسیم سوسیالیستی و تقسیم کمونیستی کدام است و مارکس دوست نداشت در مورد آینده پیش‌گویی کند یا گمانه‌زندی بسیار جدی بود و هیچ‌گاه این کار را نکرد.

هنگامی که وی کتب سیاسی مثل ۱۸ برومر و یا جنگ داخلی در فرانسه را می‌نگاشت، یک نابغه ادبیات بود و وقایع را به طور بسیار روشنی مطرح می‌ساخت. کتاب «مانیفست حزب کمونیست» وی یک کتاب کلاسیک است. شما می‌توانید آن را تجزیه و تحلیل کنید و با آنچه که در آن آمده کم و بیش راضی خواهید بود.

من از کمونیسم اتوپیک به کمونیسمی که بر پایه تئوری‌های جدی تکامل اجتماعی و همین‌طور ماتریالیسم تاریخی بنا شده بود گرایش یافتم. در رابطه فلسفی این جهان‌بینی از ماتریالیسم دیالکتیک استفاده می‌کرد. فلسفه، بحث و جدل زیاد بود. بدیهی است که انسان همیشه باید فلسفه‌های مختلف را با دقت مورد توجه قرار دهد.

در این جهان واقعی که بایستی تغییر یابد، هر فرد انقلابی فعالی مؤظف است آنچنان تاکتیک و استراتژی را انتخاب کند که او را به هدف اصلی، یعنی تغییر واقعیت برساند. آن تاکتیک و استراتژی که نفاق نیافکند، بسیار خوب است.

من این امتیاز را یافتم هنگامی که در سال ۱۹۷۱ در شیلی، سالوادر آلنده را ملاقات کردم، با نمایندگان علوم الهی رهایی‌بخش ملاقات کنم و در آنجا با کشیشان و نمایندگان مجمع‌های مذهبی متعددی آشنا شوم. آن‌ها این ایده را مطرح می‌کردند، که بایستی بدون در نظر گرفتن اعتقادات مذهبی، نیروها را متحد کرد و به مبارزه پرداخت. جهان مایوسانه نیاز به وحدت دارد و اگر ما به حداقلی از این وحدت دست نیابیم، هیچ چیز به دست نخواهیم آورد. من دیروز در جلسه‌ای با حضور نمایندگان واتیکان در کشورمان به مناسبت رابطه بلانقطاع ۷۰ ساله مابین واتیکان و کوبا گفتم که آنچه را که در مورد یوهانس پل دوم قابل تمجید می‌دانم، روح جهان‌گرایی وی بود. من از سال اول تا آخر دبستان در مدارس می‌دانم و استادان مذهبی بود درس خواندم، در مدرسه برادران «de la salle» و در مدرسه ژوزوئیت‌ها. آن‌ها همه مذهبی بودند و من می‌بایستی که هر روز در مراسم مذهبی شرکت کنم. من آن‌هایی را که مایلند در این مراسم شرکت کنند، مورد انتقاد قرار نمی‌دهم ولی من مخالفم که کسی، مثل من مجبور شود که هر روز در این مراسم شرکت کند. بسیار خوب، چیزهای زیادی وجود دارد. من حتا دیروز با کمال احترام و در جوی بسیار مطبوع با چندین اسقف در مورد مسایلی از این قبیل صحبت کردم؛ اشاره کردم به آنچه که در مورد «اکومنی» گفته بودم و اشاره کردم که در زمان من کلیه مذاهب با یکدیگر در دشمنی و نفاق قرار داشتند: کاتولیک‌ها، پروتستان‌ها، یهودیان و مسلمانان. تنها نام یکی از آن‌ها را بردن مثل این بود که از شیطان سخن بگویی.

سال‌ها بعد، فکر می‌کنم پس از کانسیل دوم واتیکان بود، با کمال تعجب پیدایش روح انسان‌گرایانه و احترام به اعتقادات دیگران را مشاهده کردم. کلیساهای پر قدرت زیادی را در نظر بگیرید، کلیسای کاتولیک، دیگر کلیساهای مسیحی، مساجد مسلمانان. ما در رابطه با فرهنگ‌های مذهبی، اعتقادات و عادات مسلمانان چیزهای بسیار جالب توجهی را ملاحظه می‌کنیم که نمی‌شناسیم، زیرا پزشکان ما آنجا هستند و به کمک زندگی شتافته‌اند. رفتار

آنها در برابر ما در آنجا بسیار محترمانه و صمیمانه است. نمی‌خواهم داخل جزییات شوم، ولی می‌خواهم بگویم که تجربیات بسیار تأثیر گذارنده‌ای است. ادیان بسیار مختلف و پر قدرتی وجود دارد و برخی از آنها هزاران سال عمر دارد، ۲۵۰۰، ۳۰۰۰ و برخی کم‌تر از ۲۰۰۰ سال و برخی تنها چندین صدسال. این نمونه خوبی است، زیرا که اگر احساسات مذهبی باعث وحدت نشود، تمامی ایده‌های اتیک و یا ارزش‌های اخلاقی و یا اهدافی که هر مذهبی دنبال می‌کند، هرگز به دست نخواهد آمد. این درست نیست که مابین کلیساهای مختلف مبارزه وجود داشته باشد. هفت، هشت، ده و یا بیش‌تر - که بیش‌تر هم هست - هر یک علیه دیگری مبارزه می‌کند و در عین حال هر یک دیگری را دفع می‌کند. من در مورد این تم‌ها بر پایه ایده‌ای که بر ارزش‌های اتیک بنا شده است، فکر کردم. بدون ارزش‌های اتیک ارزش‌های انقلابی نیز وجود نخواهد داشت.

۱۳- لنین، مارکس و اتیک انقلابی

من نمی‌دانم چرا کمونیست‌ها متهم می‌گردند که فلسفه‌شان «هدف وسیله را توجیه می‌کند» است. گاه انسان از خود سؤال می‌کند که چرا کمونیست‌ها در مقابله با این اتهام بیش‌تر از خود دفاع نکردند؟ فکر می‌کنم علتش دلایل تاریخی بود؛ به خاطر تأثیر عظیمی که اولین کشور سوسیالیستی به جای گذارده بود. اولین انقلاب واقعاً سوسیالیستی در تاریخ یک کشور فئودالی با عادات و رسوم فئودالی و بی‌سوادی بخش عظیم مردم آن. اما آن اولین انقلاب پرولتری بود بر مبنای ایده‌های مارکس و انگلس، که تکامل بیش‌تر آن بعداً توسط نابغه بزرگ دیگری مثل لنین صورت گرفت. لنین بیش از هر چیز مسأله دولت را بررسی کرده بود. مارکس از اتحاد کارگران و دهقانان سخن نمی‌گفت. وی در کشوری با شکوفایی عظیم صنعتی زندگی می‌کرد. لنین آن بخش تکامل نیافته جهان را می‌دید، کشوری را می‌دید که با وجود نیروهای کارگری عظیمی که در بخش راه آهن و برخی صنایع دیگر وجود داشت، ۸۰ تا ۹۰ درصد آن دهقان بود. در این رابطه وی با وضوح کامل لزوم اتحاد کارگران و دهقانان را که تا قبل از آن هیچ‌کس سخنی از آن نگفته بود، می‌دید. تمام دنیا در باره آن فلسفه‌بافی کرده بود، ولی هیچ‌کس چیزی نگفته بود. و در یک چنین کشور نیمه فئودالی و نیمه عقب‌مانده، انقلاب سوسیالیستی رخ داده بود. اولین کوشش واقعی برای ایجاد جامعه‌ای بر پایه برابری و عدالت. هیچ‌یک از جوامع ماقبل آن، جامعه برده‌داری، فئودالی قرون وسطا و جوامع بورژوایی ضد فئودالی و یا جامعه سرمایه‌داری، با این که همه بسیار زیاد در مورد آزادی، برابری و برادری سخن می‌گفتند، ولی هیچ‌یک هرگز استقرار یک جامعه عادل را هدف خود قرار نداده بودند.

اولین کوشش جدی بشر برای استقرار یک جامعه عادلانه چیزی کم‌تر از ۲۰۰ سال پیش آغاز شد: در سال ۱۸۴۸ کتاب «مانیفست حزب کمونیست» نگاشته شد و اکنون فقط ۴۷ سال مانده، فقط ۴۷ سال که عمرش ۲۰۰ سال شود. در آن وقت می‌توان جهش تفکر انقلابی را برآورد کرد. با دگماتیسم ممکن نبود به یک استراتژی دست یافت. لنین زیاد به ما آموخت. مارکس به ما آموخت، جامعه را درک کنیم. لنین به ما آموخت دولت و نقش آن را دریابیم. کلیه این فاکتورهای تاریخی، تفکر انقلابی را شدیداً تحت تأثیر گذارد و طبیعتاً سوءاستفاده و گاه اعمال نفرت‌انگیزی هم وجود داشت. همه این‌ها باعث پیدایش این اتهام بی‌پایه شد که برای کمونیست‌ها «هدف وسیله را توجیه می‌کند».

من در مورد نقش اتیک زیاد فکر کردم. اتیک یک فرد انقلابی چیست؟ در ابتدا هر نوع فکر انقلابی با چاشنی اتیک به وجود می‌آید، با برخی از ارزش‌ها که پدر و مادر و یا معلمان به فرد القا کرده اند. وی با این عقاید به دنیا نمی‌آید، همان‌طور که در بدو حیات سخن هم نمی‌تواند بگوید. کسی سخن گفتن را به وی می‌آموزد. نفوذ خانواده

بسیار شدید است. وقتی که ما موارد مختلف در مورد زندانیان مابین ۲۰ تا ۳۰ سال را بررسی کردیم، دیدم که ریشه و سطح فرهنگی خانواده و والدین متهم نقش تعیین کننده‌ای را ایفا می‌کند، به طوری که در مورد بررسی‌های اجتماعی دیگر نیز به همین نتیجه رسیدیم که اعمال غیرقانونی و بزهکارانه در کوبا با سطح فرهنگی و موقعیت اجتماعی والدین متهمین، رابطه بسیار تنگاتنگی دارد. درصد فرزندان کارگران متخصص با تحصیلات دانشگاهی و همین‌طور فرزندان قشر روشنفکر که دست به تبهکاری و جنایت می‌زنند، بسیار بسیار نازل است. و همین‌طور تعداد کسانی که از خانواده‌های ساده می‌آمدند و دارای پایه فرهنگی نبودند، قابل باور نبود.

یک مشکل دیگر که نقش بزرگی بازی می‌کرد، تلاشی خانواده‌های با سطح فرهنگی نازل بود. برخی از اطفال نه نزد پدر و نه نزد مادر ماندند، بلکه توسط خاله و عمه و یا مادر بزرگ که یا از نظر سلامتی و یا مسایل دیگر محدودیت‌هایی داشتند که تأثیر مهمی بر سرنوشت این اطفال باقی می‌گذارد، تربیت گردیدند. وقتی که ما بریگادهای دانشجویی، که محلات مسکونی مردم فقیر را بازدید می‌کردند، ایجاد کردیم و مورد استفاده قرار دادیم تازه متوجه این وضعیت شدیم... من بسیاری از این دانشجویان و بریگادها را در حین کار ملاقات کردم و ما از آن‌ها بسیار آموختیم. انسان باید ببیند که در جامعه چه رخ می‌دهد. ما می‌خواستیم بسیاری از چیزها را بدانیم و اصلاً آن‌ها را نمی‌شناختیم. ما نمی‌دانستیم که مردم چگونه زندگی می‌کنند.

به همین مناسبت بود که مثلاً ما دریافتیم که یک مادری کار می‌کند و حقوق می‌گیرد و در عین حال دارای کودکی است که جداً از نظر جسمی علیل و زمین گیر است و به پرستاری دائم نیاز دارد... وقتی که این مادر به سر کار می‌رفت، عضوی از خانواده از این طفل پرستاری می‌نمود. روزی که این عضو خانواده نبود و یا مرد، آن مادر مجبور بود که مابین شغل خود که خرج زندگی آن‌ها را تأمین می‌کرد و پرستاری فرزندش یکی را انتخاب کند. در آن زمان تصمیم گرفتیم که هر زنی که تحت چنین شرایطی است، حق دارد آزادانه تصمیم بگیرد که آیا به کار خود ادامه دهد و در عوض دولت به کسی که پرستاری فرزند وی را به عهده می‌گیرد حقوق بدهد و یا نه در خانه بماند و پرستاری کودک خود را خود به عهده بگیرد. این یک نمونه از نمونه‌های بسیار است.

بریگادهای دانشجویان همین‌طور کمک کردند که جان مردم نجات پیدا کند. مثلاً انسان‌هایی که تمایل به خودکشی داشتند. ما چه چیزهایی یافتیم! حدوداً نمی‌دانم ۲۰ هزار و یا ۳۰ هزار نفر بالای ۶۰ سال وجود داشتند که تنها زندگی می‌کردند و حتا یک زنگ در خانه نداشتند که در صورت لزوم، مثلاً درد و یا مشکل دیگری، کسی را آگاه کنند. اجتماع این‌طور بود.

ما درآمدی را که هر شهروند به عنوان حقوق بازنشستگی و یا کمک اجتماعی دریافت می‌کرد، دیدیم. بسیاری از اطلاعات در هیچ نوع آماری بازتاب نمی‌یافت و هیچ‌جا به ثبت نمی‌رسید. ما همین‌طور پرده برداشتیم و چیزهایی را دریافتیم، اقداماتی را به کار گرفتیم و ایده‌های جدیدی را تکامل بخشیدیم. ما طرح بیش از ۱۰۰ برنامه اجتماعی را ریختیم که بسیاری از آن‌ها چندیست که به اجرا گذارده شده است. ما با بوق و کرنا اقدامات اجرا شده را اعلام نکردیم. چه روزهای پرافتخاری بود، وقتی که به همت رهبران سازمان جوانان و با کمک حزب و کلیه مؤسسات، مبارزه عقاید در مورد بازگشت «الیان گونزالس»، کودکی که در ایالات متحده آمریکا ربوده شده بود، صورت گرفت. ما باید از کلیه وضعیت‌هایی که در طول زندگی پدید آمدند، متشکر باشیم، که شناخت ما از جامعه و قدرت فراگیری ما را شتاب بخشید. من فکر می‌کنم، اگر آن تجربیات را کسب نکرده بودیم، احتمالاً کاری را که امروز انجام می‌دهیم، انجام نمی‌دادیم. ما اولین کورس مددکاران اجتماعی را به راه انداختیم. در آن زمان کمک مالی به طور متوسط یک سوم مبلغی بود که امسال تعیین شده است، یعنی ۱۲۹ پزو کم‌تر از امروز. این افزایش پس از این‌که سرتاسر کشور بازدید شد، صورت گرفت. این افزایش بیش‌تر از افزایش حقوق‌های بازنشستگی بود، که

حداقل اشل آن مابین ۱۵۰، ۱۹۰ و ۲۳۰ افزایش یافته بود.

۱۴- استالین، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و حق تعیین سرنوشت ملی

در رابطه با جنبش کمونیستی از اهمیت فاکتور اتیک سخن گفتیم. لازم است که دلایل سردرگمی در مورد «هدف وسیله را توجیه می کند» را مورد بازنگری قرار دهیم. فکر می کنم که برخی از وقایع تاریخی کمک کرد تا این برداشت که کمونیست‌ها هدف را موجه وسیله می سازند، در افکار عمومی جای گیرد. من چندین بار در این مورد سخن گفته ام، مسأله بر سر وقایعی است که با وجود کلیه کوشش‌های فرانسه و انگلستان، ... برای تحریک هیتلر علیه اتحاد جماهیر شوروی، در کش مشکل است. فکر می کنم که نقشه‌های امپریالیست‌ها برای تحریک هیتلر علیه اتحاد جماهیر شوروی، هیچ‌گاه پیمان مابین هیتلر و استالین را توجیه نمی کند. خیلی سخت بود. احزاب کمونیست که به انضباط شهرت داشتند، مجبور شدند از پیمان «مولوتف - رین تروپ» دفاع کنند و از نظر سیاسی خون بدهند. این پیمان، یعنی ضرورت ایجاد وحدت در مبارزه علیه فاشیسم، در کوبا به همکاری کمونیست‌ها با باتیستا انجامید و آن هم بعد از این که باتیستا علیه دولت موقت که بدون شک دارای خصلت انقلابی و عمدتاً دست‌آورد مبارزه قهرمانانه جنبش کمونیستی و کارگری کوبا بود، کودتا کرد و در سال ۱۹۳۴ آن اعتصاب معروف را سرکوب نمود. قبل از این پیمان ضدفاشیستی، باتیستا چقدر انسان که نکشته و چقدر پول که ندزدیده بود. وی نوکر امپریالیسم یانکی بود ولی از مسکو دستور آمد که جبهه ضدفاشیستی سازماندهی شود و با شیطان پیمان بسته شود. در اینجا با گروه فاشیستی ABC و با باتیستا، یک فاشیست از انواع دیگر و یک جنایتکار و تاراجگر بیت‌المال ائتلاف شد. آن‌ها وقایع بسیار مشکل‌سازی بود و یکی پس از دیگری اتفاق افتاد. و با انضباط‌ترین کمونیست‌های جهان، این را از صمیم قلب می گویم، احزاب کمونیست آمریکای لاتین، منجمله حزب کمونیست کوبا، که همیشه مورد احترام من بوده و خواهد بود، بودند. ما امروز می توانیم در مورد این مسایل صحبت کنیم زیرا که امروز در در حال طی مرحله دیگری هستیم. رفقای حزب کمونیست کوبا از با انضباط‌ترین، فداکارترین و صادق‌ترین شهروندان کوبا بودند. آن‌ها به حزب کمک می کردند. نمایندگان حزب در مجلس بخشی از حقوق خود را در اختیار حزب می گذاردند. آن‌ها صادق‌ترین مردم این کشور بودند، جدا از راه غلطی که استالین به جنبش بین‌المللی تحمیل کرده بود. چگونه می توانستیم آن‌ها را متهم کنیم. وضعیت بغرنجی است که در مقابل این تصمیم واقع شوید که چیزی را بپذیرید یا نه. چیزی که به نظر من کاملاً درست است: وحدت کمونیست‌ها. «پرولتاریای جهان متحد شوید!» و یا تحت این شرایط علناً انضباط را نقض کنید. و من کسی نیستم که بخواهد شخصیت‌های تاریخ را، که از طرف مرتجعین جهان مورد حمله قرار می گیرند، مورد انتقاد قرار دهد تا مورد لطف محافل بورژوایی و امپریالیستی قرار گیرد؛ ولی این حماقت را نیز به خرج نمی دهم که جرأت نکنم که چیزی را در روزی مثل امروز باید بگویم، بیان نکنم. درست هم اکنون ما باید جرأت داشته باشیم، تا به اشتباهات خود اعتراف کنیم، زیرا که تنها آن هنگام مقدور خواهد بود به اهدافی دست یافت که بایستی احراز گردد.

باری، بار سنگینی از سوءاستفاده از قدرت و اعمال خشونت انباشته شد و به ویژه این عادت مرسوم شد، که اتوریته یک کشور و یک حزب هژمونی طلب به دیگر کشورها و احزاب تحمیل شود. ما بیش از ۴۰ سال روابط طولانی، روابط بسیار نزدیکی با جنبش انقلابی آمریکای لاتین داریم. هیچ‌گاه به فکر ما خطور نکرد که کسی بگویم که چه کاری باید انجام دهد. و علاوه بر آن ما رفته‌رفته آن جهد و کوششی را که هر جنبش انقلابی برای دفاع از حق و حقوق خود می کند، درک کردیم. من لحظات مهم فراوانی را در خاطر دارم، مثلاً ... وقتی که اتحاد جماهیر

شوروی از بین رفت و خیلی‌ها، از جمله ما انقلابیون کوبایی تنها شدند. ولی ما می‌دانستیم که چه کار باید کرد و وظیفه ما چیست. جنبش‌های انقلابی دیگری نیز وجود داشت که در اقصاء نقاط مبارزه می‌کردند. نخواهم گفت کدام جنبش و نخواهم گفت که؛ ولی منظورم جنبش‌های انقلابی بسیار جدی بود. آن‌ها در آن وضعیت بسیار بغرنج، از ما سؤال می‌کردند که آیا مذاکره کنند یا خیر؛ آیا آن‌ها با این که روشن است که صلح به کجا خواهد انجامید، برای استقرار صلح با نیروهای مخالف به مذاکره بنشینند؟

من به آن‌ها می‌گفتم: «شما نمی‌توانید نظر ما را بخواهید. شما باید که باید به مبارزه ادامه دهید، شما باید که کشته خواهید شد، نه ما. ما می‌دانیم که در مورد خود چه خواهیم کرد و آماده ایم که چه کاری انجام دهیم؛ ولی شما در مورد خود، تنها خودتان می‌توانید تصمیم بگیرید.» و بدین صورت ما احترام عمیق خود نسبت به جنبش‌های دیگر را اعلام می‌کردیم. ما سعی نداریم به علت دانش و تجربه خود و به علت احترام عظیمی که آن‌ها در قبال انقلاب ما احساس می‌کنند، مواضع خود را به آن‌ها تحمیل کنیم. در این لحظات نمی‌توانستیم به خوبی یا بدی تصمیمات آن‌ها برای کوبا بیاندیشیم: «خودتان تصمیم بگیرید» و آن‌ها هر یک در لحظه تعیین کننده، خط خود را خود انتخاب کردند.

ما یک کشور کوچک در دریای کارائیب هستیم که ۹۰ مایل از امپراتوری و یک بند انگشت از پایگاه غیرقانونی آن (گوانتانامو) فاصله دارد؛ هزار بار ضعیف‌تر از اتحاد جماهیر شوروی در زمانی که با هیتلر پیمان بست و در زمانی که به رهبران احزاب کمونیستی دستور می‌داد. نازی‌ها به لهستان و ارتش شوروی که بهترین و درخشان‌ترین فرماندهانش به دنبال توطئه‌های نازی‌ها تصفیه شده بود، حمله بردند.

در دوران جمهوری وایمار که پس از جنگ اول جهانی در آلمان استقرار یافته بود و به دنبال قرارداد ورسای که توسط انگلستان، فرانسه و آمریکا به آلمان تحمیل شده بود، بحران اقتصادی عظیمی پدید آمد که از یک طرف به تقویت جنبش انقلابی و از طرف دیگر به تقویت ارتجاعی‌ترین نیروهای ناسیونالیست انجامید. هیتلر در انتخابات بر احزاب لیبرال بورژوازی و نیروهای مبارز و انقلابی کمونیستی پیروز شد. در چنین وضعیتی نارضایی وحشتناک مردم آلمان از شرایط تحمیلی قدرت‌های پیروزمند طغیان کرد و هیتلر را به قدرت رساند. هیتلر بی‌شرمانه در کتاب خود نوشت که وی تصمیم داشت بر دوش روس‌ها، که آن‌ها را نژاد پستی می‌دانست، فضای زندگی نژاد آلمانی را در مملکت اتحاد جماهیر شوروی توسعه بخشد. تمام این‌ها نگاشته شده بود و جنبش کمونیستی با ایده‌ها و برنامه‌های کاملاً روشن علیه فاشیسم نازی تربیت یافته بود.

در کشور ما، پس از کشته شدن آن همه انقلابی، که در بین آن‌ها کمونیست‌ها دارای بیش‌ترین خودآگاهی بودند، حزب مارکسیستی-لنینیستی با وجود این بدانجا کشانده شد تا به پیمان با «باتیستا»، که به دانشجویان و خلق آن طور ستم روا داشته بود، تن در دهد. جوانان شدیداً با وی مخالف بودند. کارگران که همواره رهبران کمونیست را مدافع منافعشان می‌دانستند، نسبت به حزب استوار و وفادار ماندند؛ ولی در بین جوانان و بخش‌های عظیمی از مردم روگردانی به حق و عظیمی علیه «باتیستا» وجود داشت.

فکر می‌کنم که تجربیات اولین کشور سوسیالیستی، شوروی که لازم بود تا آراسته و پیراسته شود ولی هرگز نابود نگردد، تجربه تلخی بود. فکر نکنید که ما در مورد این پدیده، پدیده‌ای که طی آن یکی از قوی‌ترین قدرت‌های جهانی، که به آن مرحله رسیده بود تا قدرت خود را به سطح ابرقدرت جهانی ارتقا دهد، قدرتی که در جنگ علیه فاشیسم ۲۰ میلیون کشته داده بود، قدرتی که این فاشیسم را به زانو درآورده بود و اکنون از میان رفته و آن هم به چه شکلی از میان رفته، اصلاً فکر نکردیم.

۱۵- آیا انقلابات محکوم به شکست اند؟

آیا این سرنوشت انقلابات است که به شکست منجر شود و یا این که این انسان‌ها هستند که انقلاب را به شکست می‌کشاند؟ آیا انسان‌ها و یا جامعه می‌تواند از به گمراهی رفتن انقلاب جلوگیری کنند؟ من می‌توانم یک سؤال دیگر نیز به این اضافه کنم. تصور می‌کنید که این روند انقلابی سوسیالیستی ممکن است شکست بخورد یا خیر؟ (فریاد حضار: «خیر!») آیا هرگز در این مورد فکر کرده اید؟ آیا عمیقاً در این مورد فکر کرده اید؟ آیا همه این نابرابری‌هایی را که نام بردم شما می‌شناختید؟ آیا شما برخی از عادت‌های مرسوم را می‌شناختید؟ می‌دانستید که برخی از افراد ماهیانه درآمدشان چهل تا پنجاه برابر بیشتر از آن پزشکی است که در کوهستان‌های گواتمالا عضو بریگاد «هنری ریو» است؟ این پزشک می‌تواند در نقاط دور افتاده دیگری مثلاً در آفریقا و یا در ارتفاعات بلند سلسله جبال هیمالایا و یا هر جای دیگری به خدمت و نجات حیات مشغول باشد و درآمد او ۵ و یا ۱۰٪ درآمد آن دزد کثیف است که بنزین به تازه به دوران رسیده‌ها می‌فروشد، آن دزد کثیف که در بندر، تَن‌ها جنس را می‌دزدد و یا از فروشگاه‌های ارزی دزدی می‌کند و یا از یک هتل پنج ستاره مثلاً شیشه روم مرغوب را با روم معمولی عوض کرده، بار کامیون می‌کند و همه آن‌ها را در مقابل ارز به فروش می‌رساند. چندین نوع دزدی در این کشور وجود دارد؟ چرا هر روز در نظرپرسی‌ها می‌خوانم که خیلی از مردم سؤال می‌کنند که کی این جوانان (دانشجویان و نیروهای امداد اجتماعی) به فروشگاه‌های ارزی و یا داروخانه‌ها و یا اینجا و یا آنجا سر خواهند زد؟ آن‌ها مورد تأیید و تحسین کامل قرار دارند، این جوانان و نیروهای امداد اجتماعی که از خانواده‌های کاملاً ساده و عادی می‌آیند و بسیار خوب تعلیم یافته‌اند. من چهره‌های آن‌ها را دیدم، همین‌طور که چهره‌های شما را می‌بینم و چهره‌ها بیش‌تر بیان می‌کنند تا هر مقاله‌ای و یا هر کتابی و هر کلیشه‌ای.

شماها به خوبی می‌دانید که از وقتی که تمدن به وجود آمد و از وقتی که مالکیت خصوصی پدید آمد، اختلافات طبقاتی رشد نمود و جهان تنها جوامع طبقاتی را می‌شناسد. بقیه به ماقبل تاریخ تعلق دارد. و من از کجا می‌دانم که شما وابسته به خانواده‌های ساده هستید؟ هیچ یک از شما به دانشگاه نیامده، چون فرزند یک بزرگ مالک است. ما اکنون اینجا گردهم آمده ایم و شما به من افتخار حضور داده و از من دعوت کرده اید. کدام یک از شما پدری دارد که مالک ۱۰۰۰ و یا حتی ۱۰۰۰۰ هکتار زمین است؟ احتیاجی نیست که از تک تک شما سؤال کنم. تنها کافی است به چهره‌های شما نگاه کنم. در بهترین شرایط فرزند یک فرد متخصص از قشر متوسطید. شماها زیاد کف زدید، می‌دانم از کجا می‌آیید و شما نیز می‌دانید که دیگر کسی با دست نیشکر درو نمی‌کند. چه کسی درو می‌کرد؟ و این قابل توضیح است که چرا امروز دیگر کسی نیشکر درو نمی‌کند. چون دیگر کسی نیست که درو کند و ماشین‌های سنگین مزارع نیشکر را نابود می‌سازد. سوءاستفاده کشورهای پیشرفته از طریق یارانه محصولات خود باعث شد که قیمت شکر در بازارهای جهانی معادل قیمت زباله گردد در حالی که در اروپا ۲ تا ۳ برابر قیمت به دهقانان پرداخت می‌شود.

اتحاد جماهیر شوروی برای شکر ما ۲۷ یا ۲۸ سنت می‌پرداخت و به جای آن نفت در اختیار ما می‌گذارد. این شکری که ما در ازای آن نفت دریافت می‌کردیم، ارزان‌تر از چغندر قندی بود که تقریباً به طور مصنوعی در مزارع اتحاد جماهیر شوروی تولید می‌شد، کشوری که اقتصاد آن در سطح و نه در عمق به سرعت رشد می‌یافت و به همین دلیل دائماً با مشکل کمبود نیروی کار روبرو بود...

۱۶- واشنگتن منتظر مرگ من است

مجدداً بازگردیم به سؤال قبلی که آیا انقلابات محکوم به شکست اند و یا این انسان‌ها هستند که انقلاب را به شکست می‌کشاند؟ خیلی پیش از این با در نظر گرفتن این که در مقابل یک امپراتوری بسیار بزرگ قرار گرفته ایم، که در کمین نشسته، ما را تهدید می‌کند و نقشه‌هایی برای دوران گذار و برنامه‌های ضربتی نظامی برای لحظات تاریخی مشخص آماده دارد، من در مورد این سؤال اندیشیده بودم. ایالات متحده آمریکا در انتظار یک پدید کاملاً طبیعی و منطقی مثل مرگ یک فرد است. در این مورد ویژه به من افتخار دادند که قرعه به نام من صادر شد. این فقط اعتراف به آن چیزی است که آن‌ها در این مدت طولانی نتوانستند انجامش دهند. من اگر افاده داشتم، می‌توانستم مغرور باشم که این آقایان مجبورند اعتراف کنند که آن‌ها بایستی منتظر بمانند تا من بمیرم و تازه پس از مرگ من آن لحظه، لحظه موعود آن‌ها خواهد بود. آن‌ها منتظرند که من بمیرم و هر روز در این رابطه چیز جدیدی اختراع می‌کنند: کاسترو مبتلا به این بیماری است، کاسترو مبتلا به آن بیماریست. آخرین اختراع آن‌ها این است که کاسترو مبتلا به بیماری پارکینسون است.

آری، من زمین خوردم و هنوز در نقاهت و درمان این بازو هستم (به بازویش اشاره می‌کند) که روزبه‌روز بهتر می‌شود. من از وضعیت پیش آمده که منجر به شکستن استخوان بازوی من شد، ممنونم زیرا که آن‌ها مرا به انضباط بیشتر و کار بیشتر مجبور ساختند؛ مرا مجبور ساختند که وقت بیشتر، یعنی تقریباً ۲۴ ساعت خود را در روز وقف کار کنم. من طی تمامی دوران ویژه این طور به کار مشغول بودم ولی اکنون هر ثانیه از وقت خود را مصروف کار می‌کنم و بیش‌تر از هر وقت در مبارزه ام. علاوه بر آن خوشبختانه حالم بهتر از همیشه است چون منضبط‌تر شده‌ام و بیش‌تر ورزش می‌کنم. (کف زدن حضار). واشنگتن می‌گوید من پارکینسون دارم.

و من به خاطر می‌آورم که روز بعد از آن سانحه به من گفتند که استخوان بازویم در چند جا ترک برداشته. هنگامی که می‌خواستم بنویسم و مردم را در مورد سانحه مطلع سازم به من گفتند: «نگو چون چندین ترک به معنی شکستگی است.» در آنجا دیگر چاره ای نداشتم غیر از این که بگویم: «شما بنویسید ترک و من مردم را مطلع خواهم کرد که بیش‌تر از یک ترک بوده است.» من که در هر صورت می‌گفتم، چون تحت هیچ شرایطی از دشمن نمی‌هراسم. معتقد بودم که در کمال حضور ذهن و تواناییم و مشکل تنها یک سانحه بوده است. سرم به جایی نخورده بود، چون اگر سرم به جایی خورده بود مطمئناً اکنون اینجا نبودم. سوار آمبولانس شدم و به این بیمارستان آمدم که استخوان کشککم را که ۸ تکه شده بود به همدیگر متصل کردند و کارهای دیگری که لازم بود. آن‌هایی که مرا به کرات «کشته» اند، کم مانده بود که خیلی خوشحال شوند. ولی آن‌ها بار دیگر نیز دلشکسته شدند و مرا به کار سنگین و همه روزه در جهت بهبودی مجبور ساختند تا این که مفصل زانویم بهتر کار کند. و شماها باور نخواهید کرد: دو لیتر خون در مفصل شانه و بازویم جمع شده بود. این را نمی‌شد در عکس رادیولوژی دید. من حرکات نرمش بدنی انجام دادم و هنوز هم می‌دهم. آنچه که فرا آموخته‌ام این است که تا ثانیه آخر این حرکات را ادامه دهم. هیچ چیز را دست کم نخواهم گرفت و امروز بیش از همیشه دارای نیروی اراده هستم که رژیم غذایی لازم را حفظ کنم.

حالا می‌گویند که سیا کشف کرده که من پارکینسون دارم. مثل آن یارو که کشف کرده بود من ثروتمندترین مرد دنیا هستم. چه مزخرفاتی! یک خرده حساب کوچکی است که هنوز پرداخت نشده. برای شما خواهم گفت. من در این مورد سخن نگفته بودم چون در روزها و هفته‌های اخیر وقت آزادی در تلویزیون نداشتم؛ یا مسأله بر سر «پوسادا کاری یس» و یا بر سر تبه‌کاران دیگر و میلیون‌ها چیز دیگر بود. ولی این خرده حساب کوچک هنوز باز است. آن‌ها این بازی را باختند و آن یارو و همه کسانی که به وی کمک کردند، ساعات سختی را در

پیش خواهند داشت برای این که توطئه آنها شکست خورد و اکنون نمی‌دانند که چه کار باید کرد. شاید تنها چاره این باشد که به دروغ خود اذعان کنند. آنها می‌گویند که من پارکینسون دارم. شما وقتی که ورزش می‌کنید، بایستی ماهیچه‌های دست را تک تک تقویت کنید. با چه تعداد از افراد من مجبور بودم دست بدهم؟ با هزاران نفر. و برخی موقع دست دادن، دست شما را چنان با شدت می‌کشند و شما نمی‌توانید کاری بکنید. انسان باید مثل برخی‌ها که هنگام دست دادن مفصل شانه خود را چنان خشک می‌کنند که آدم فکر می‌کند حریف خیلی قوی و مثل آهن است، رفتار کند. من حالا هر بار که کسی با من دست می‌دهد، این کار را می‌کنم. این بازو (بازو راست را نشان می‌دهد) قوی‌تر از آن یکی است. چطور است؟ ولی سیا کشف کرده که من پارکینسون دارم. خوب مهم نیست که آیا من پارکینسون بگیرم. پاپ هم بیماری پارکینسون داشت و با این حال چندین سال به دور دنیا سفر کرد. وی دارای اراده قوی بود. وی مورد سوء قصد قرار گرفت. و من به خود گفتم: «بگذار ببینم وضع پارکینسونت چطور است. بگذار با انگشت نشانه بگیرم.» (وی بدون لرزش دست با انگشت نشانه می‌گیرد) (کف زدن و هورا کشیدن حضار) بعد گفتم: «این دست راست است. هدف‌گیری من همیشه مطمئن بود. و شانس زد که این اطمینان پابرجا ماند و نیازی به تفنگ دوربین‌دار پیش نیامد، این‌طور نیست؟ البته! روز سانحه وقتی که شما را به بیمارستان آوردند، بعد از آنجا درآوردند و به جای دیگر بردند، شما اعتراض نمی‌کنید اما می‌دانید که چه کار با شما خواهند کرد. ولی با من مجبور بودند در مورد عمل جراحی بحث کنند که با زانوی من چه خواهند کرد و چگونه و در مورد استخوان بازویم چه تصمیمی گرفته شده و به آنها گفتم: «به من بیهوشی موضعی بدهید»، زیرا وقتی ببینم که دیگر نمی‌توانم کاری انجام دهم، به حزب تلفن می‌زنم و می‌گویم: «ببینید، من قادر نیستم کاری انجام دهم» به همین دلیل هم به پزشکان انتقاد کردم زیرا که آنها به جدی بودن برخی از مسایل کمی کم بها دادند. به آنها گفتم که قصد ندارم در مسابقات بیس بال آینده «پیچر» باشم و در مسابقات المپیک هم شرکت نخواهم کرد.

عمل جراحی و استفاده از میله خیلی خطرناک‌تر بود... برای یک جوان ۲۰ و یا ۲۵ ساله حتماً یک چنین عملی لازم است. به هر حال کاری که کردیم درست بود و وقتی که انسان فکر می‌کند که دیگر قادر نیست وظیفه خود را انجام دهد، باید بگوید: «این اتفاق برای من افتاده، خواهش می‌کنم که اکنون کس دیگری رهبری را به عهده گیرد چون تحت این شرایط من دیگر قادر نیستم.»

اگر مردم، که مردم و اگر نمردم و مجدداً سلامتی خود را به دست آوردم ... به هر حال انسان دارای برخی تجربیات و اتوریته مشخصی است و این اتوریته با دروغ و بی‌شرفی به دست نیامده. در آن لحظه می‌بایستی که به این مسایل رسیدگی می‌کردم. یک بار گفتم اگر من روزی واقعاً بمیرم، کسی باور نخواهد کرد. می‌توانم مثل «ال سید» رفتار کنم که با این که مرده بود، سپاهیان وی را سواره بر اسب با خود می‌بردند و در جنگ‌ها پیروز می‌شدند.

به امپریالیسم نباید هیچ‌گاه اعتماد کرد. او خائن است و قادر به انجام هر کاری می‌باشد: شکنجه در گوانتانامو، شکنجه در زندان‌های عراق، زندان‌های شکنجه در کشورهای سوسیالیستی سابق، او فسفر سفید استفاده می‌کند و سپس می‌گوید که آن «مشروع‌ترین و بی‌گناه‌ترین سلاح است». خیلی منطقی است که فکر کنیم که شما هم اگر به جای من بودید حتماً اسلحه‌ای با خود همراه داشتید و قادر بودید از آن استفاده کنید. این اصل شامل حال من هم هست. من یک «براونینگ» دارم با ۱۵ فشنگ. من در عمرم زیاد تیراندازی کرده‌ام. (پس از این سانحه) اولین چیزی که می‌خواستم بدانم این بود که آیا دست من آنقدر قدرت دارد که از این اسلحه که همواره همراه من است، استفاده کند. اسلحه را انسان باید همیشه همراه داشته باشد. انسان آن را همیشه با خود حمل می‌کند. خشاب را در

جای خود قرار دادم و اسلحه را آماده کردم، آزاد کردم، دوباره قفل کردم، خشاب را بیرون آوردم، گلوله‌ها را بیرون آوردم و به خود گفتم: خیالم راحت شد. این کار را در روز سانحه انجام دادم. من احساس کردم که هنوز می‌توانم تیراندازی کنم.

ما اقداماتی را انجام دادیم و اقداماتی را نیز در نظر گرفتیم تا قافله‌گیر نشویم و خلق ما هر لحظه دقیقاً بداند که در هر حالتی چه کار باید کرد. خوب گوش کنید. آدم باید بداند که در هر حالتی، چه کار لازم است. ما آن را توصیف نخواهیم کرد. ما به «مینی بوش» نخواهیم گفت که چه اقداماتی را در نظر داریم ولی من می‌توانم به او بگویم: «رهبر کوچولو، این کار پایان کار تو خواهد بود. البته اگر تا آن وقت ترا به دلیل زیرپا گذاردن قوانین ایالات متحده آمریکا با لگد بیرون نیانداخته و از کار برکنار نکرده باشند.» تمام دنیا علیه آن‌ها است و هر کجا که چشم می‌افکنی، جنایت، جنایت، جنایت. امروز می‌خواهم، و امیدوارم که در آینده هم مجبور نشوم، به سازمان سیا که در مورد وضع جسمی من و پارکینسون از خود درآوردی تحقیق می‌کند، نصیحت کنم که برخی از تحقیقات خود را هم شامل حال امپراتور سازد. فکر می‌کنم که لزومی به این کار نباشد. من خیال ندارم به وی توهین شخصی کنم. چیزی که می‌گویم، بازتاب برنامه‌ها است، بازتاب احساس تحقیر و این تصور کاملاً روشنی است که ما از حد متوسط بودن، از حماقت و از خیلی چیزهای دیگر داریم.

ولی من نمی‌خواهم تم‌های مشخصی را مطرح کنم. ما دارای مدارک زیادی هستیم و می‌توانیم به سازمان سیا، که واقعاً بسیار عصبانی است چون آن را دور زدند و تحقیر کردند، برخی از تحقیقات در مورد وضع سلامتی امپراتور را پیشنهاد کنیم. طبیعتاً سیا یک کلمه در مورد این که «پوسادا کاری یس» تروریست چگونه وارد خاک ایالات متحده آمریکا شده هیچ چیزی نمی‌گوید. هیچ کس، هیچ کس، هیچ کس!

۱۷- انقلاب تنها در اثر اشتباهات خود نابود خواهد شد

رفقا، دانشجویان، من برای شما سؤالی طرح کردم که هنوز فراموش نکرده ام، اصلاً و ابداً و سعی می‌کنم که شما هم فراموش نکنید. اما این سؤال، سؤالی است که نظر به تجربیات کسب کرده تاریخی خود آن را تنها مطرح می‌کنم و خواهش می‌کنم که همه شماها، بدون استثنا در مورد آن فکر کنید: آیا یک روند انقلابی می‌تواند غیرقابل بازگشت باشد یا خیر؟ اگر روزی آن‌هایی که جزو اولین‌ها و پیشکسوتان بودند دیگر وجود نداشته باشند و نسل جدیدی از رهبران جدید جای آن‌ها را بگیرد، کدام ایده‌ها و یا کدام سطح از خودآگاهی است که عقب‌گرد روند یک انقلاب را غیرممکن می‌سازد؟ چه باید کرد و چگونه؟ حقیقت این که ما شاهد بسیاری از اشتباهات بودیم که گاه حتماً متوجه آن نشدیم. قدرتی را که یک رهبر دارد، وقتی که مورد اعتماد توده است و وقتی که توده‌ها به توانایی‌های وی ایمان دارند، بسیار عظیم است. پی‌آمد اشتباهاتی که توسط شخصی که دارای بزرگ‌ترین اتوریته است، صورت می‌گیرد، هراس‌انگیز است و این اتفاق چندین بار در طول روند جنبش انتقادی رخ داده است.

این‌ها چیزهایی است که انسان به آن فکر می‌کند. انسان تاریخ را مطالعه می‌کند. اینجا چه اتفاقی افتاد، آنجا چه اتفاقی رخ داد. به این موارد فکر کنید. چه اتفاقی امروز افتاد و چه اتفاقی فردا رخ خواهد داد. هر کشوری چه روندی دارد و کشور ما به چه سمتی حرکت خواهد کرد و چگونه پیش خواهد رفت و کوبا چه نقشی را ایفا خواهد کرد. کشور دارای منابع محدود بود، بسیار محدود؛ ولی این کشور کار دیگری به غیر از حیف و میل منابع خود نکرد، آن هم با آرامش کامل و آن هم طی زمانی که به شماها یک تکه صابون بی‌بو و یک خمیر دندان داده شد تا دندان‌های خود را مسواک بزنید، با انضباط کامل، همه روزه...

برخی تصور می‌کردند که با متدهای سرمایه‌داری می‌توان سوسیالیسم ساخت. این یکی از اشتباهات بزرگ تاریخی است. من نمی‌خواهم راجع به آن صحبت کنم، من نمی‌خواهم تئوریزه کنم؛ ولی نمونه‌های زیادی دارم که بسیاری از اقداماتی که انجام گرفت و به نتیجه نرسید، درست توسط آن کسانی که به نام تئوری‌شناس معروف بودند و کتب مارکس، انگلس، لنین و دیگران را مطالعه کرده بودند، اجرا شد. به همین دلیل گفتم که یکی از بزرگ‌ترین اشتباهات ما در ابتدا و همین‌طور در طول روند انقلاب این بود که تصور می‌کردیم کسی می‌داند که چگونه می‌توان سوسیالیسم را ساخت.

امروزه ما دارای ایده‌هایی هستیم که به نظر من ایده‌های روشنی است در مورد این که چگونه می‌توان به سوسیالیسم دست یافت. ولی ما به ایده‌های روشن‌تر و بیشتری محتاجیم و سؤالات زیادی خطاب به شماست، شما مسؤولید که سوسیالیسم را در آینده چگونه می‌توان حفظ کرد. این چه اجتماعی می‌بود و یا چقدر لایق شادمانی بود اگر ما در روزی مثل امروز و در محلی مثل اینجا گردهم می‌آمدیم و نمی‌دانستیم آنچه را که باید دانست. یعنی اگر نمی‌دانستیم که این جزیره قهرمان با خلق خود، خلقی که صفحات زیادی را در تاریخ بشریت به خود اختصاص داده است، برای حفظ انقلاب باید چه اقداماتی انجام دهد؟

فکر نکنید که کسی که با شما سخن می‌گوید پرمدها است، یک آدم حرّاف، که بلوف می‌زند. ۴۶ سال گذشته و تاریخ این کشور بر همه عیان است. مردم این کشور این تاریخ را می‌شناسند. آن‌ها همین‌طور تاریخ امپراتوری را هم می‌شناسند. بزرگیش را، قدرتش را، نیرویش را، ثروت‌هایش را، تکنولوژی‌اش را، سلطه‌اش بر بانک جهانی را، سلطه‌اش بر صندوق بین‌المللی پول را، سلطه‌اش بر سرمایه‌های مالی جهانی را، و نهایتاً آن‌ها کشوری را که سخت‌ترین و غیرقابل‌باورترین محاصره را به کشور ما تحمیل کرده است، خوب می‌شناسند. در مورد این محاصره در سازمان ملل متحد صحبت شد و کوبا مورد پشتیبانی ۱۸۲ کشور قرار گرفت، که بدون در نظر گرفتن خطراتی که رأی دادن علیه امپراتوری با خود به همراه دارد، آزادانه رأی دادند. جزیره ما، نه آن وقت که مورد پشتیبانی اردوگاه سوسیالیستی در اروپا بود به این موفقیت نایل شد، بلکه هنگامی که این اردوگاه ناپدید شده بود و اتحاد جماهیر شوروی وجود نداشت. ما خطرات این انقلاب را نه تنها سال‌ها به تنهایی متقبل شدیم، بلکه در زمان معینی به این باور رسیدیم که اگر روزی ما مستقیماً توسط ایالات متحده آمریکا مورد حمله قرار گیریم، نه کسی برای ما مبارزه خواهد کرد و نه ما هم از کسی خواهیم خواست که به کمک ما بیاید. با رشد و تکامل تکنولوژی مدرن، ساده‌لوحانه بود که فکر کنیم و یا خواهش کنیم و یا توقع داشته باشیم که اگر این جزیره کوچک که در ۹۰ مایلی امپراتوری قرار دارد مورد حمله قرار گیرد، آن قدرت علیه این یکی به مبارزه برخیزد خواست. از اینرو به این نتیجه قطعی رسیدیم که آن کمک هرگز به وقوع نخواهد پیوست.

و بیش‌تر از این: روزی، سال‌ها قبل از نابودی آن (اتحاد جماهیر شوروی) از آن‌ها به طور مستقیم پرسیدیم: «علناً بگویید»، و آن‌ها جواب دادند: «نه!». آن‌ها همان جوابی را دادند که ما پیش‌بینی کرده بودیم و لذا ما بیش از پیش به تکامل برنامه خود پرداختیم و ایده‌های تاکتیکی و استراتژیکی را که انقلاب را به پیروزی رسانیده بود، کامل نمودیم؛ با نیرویی که مبارزه خود را با ۷ فرد آغاز کرد، با ۷ نفر علیه دشمنی که ۸۰ هزار سرباز و تعداد زیادی تانک و هواپیما و هر نوع اسلحه مدرن که در آن زمان موجود بود، در اختیار داشت. تفاوت میان سلاح‌های ما و سلاح‌های ارتش آن‌ها که توسط ایالات متحده آمریکا تعلیم یافته بود، توسط ایالات متحده آمریکا مورد پشتیبانی قرار داشت و توسط ایالات متحده آمریکا تأمین می‌شد بسیار فاحش بود. پس از «نه» دولت اتحاد جماهیر شوروی ما برنامه خود را تعمیق بخشیده و تقویت کردیم تا سطحی که... این کشور، گرچه که دارای سلاح‌های کشتار جمعی نیست، با این حال امروز از نظر نظامی شکست‌پذیر نیست. آن‌ها به قدر وفور دارای تانک هستند، در حالی

که ما حتا یک تانک نداریم. هیچ!

با این حال تمامی تکنولوژی آن‌ها فرو خواهد ریخت. مثل یخ به هنگام ظهر. مجدداً و مثل آن زمان که ما تنها ۷ تفنگ و کمی مهمات داشتیم. فقط ۷ تفنگ و کمی مهمات!

امروز ما خیلی بیش از ۷ تفنگ در اختیار داریم و امروز تمام خلق آماده است. خلقی که آموخته که چگونه می‌توان اسلحه را به کار برد. یک خلق که با وجود اشتباهات ما به چنان سطحی از فرهنگ و دانش رسیده که هیچ‌گاه اجازه ندهد که این کشور به کلنی آن‌ها تبدیل گردد.

این کشور می‌تواند خود را نابود سازد. این انقلاب می‌تواند خود را نابود سازد، ولی امروز ایالات متحده آمریکا قادر به چنین کاری نیست. اما ما آری. ما می‌توانیم آن را نابود سازیم و تقصیر آن هم به گردن ما خواهد بود. من این امتیاز را داشته‌ام که سال‌های زیادی زنده باشم. این کار بزرگی نیست، لکن امکان بزرگی است تا این حرف‌ها را به شما بگویم...

چند لحظه قبل در مورد یک صحنه جنگ سخن می‌گفتم، سؤال کردم که قیمتش چقدر است. تصور نکنید که این جوانان، این ۲۸ هزار مددکار اجتماعی بیهوده عرق می‌ریزند و وقت خود را هدر می‌دهند. من به شما گفتم که چگونه متوجه شدم که این جوانان به بخش مردم کاملاً ساده این کشور تعلق دارند. من این را در چهره‌های آن‌ها دیده‌ام. کاملاً اتفاقی این عادت در من رشد یافته که بدانم که شهروندی که در مقابل من است حتا از کدامین ایالت است. من به طنز به پزشکان و مددکاران که مأمور به انجام وظیفه‌ای شده‌اند گفتم که هر یک از آن‌ها به کدام قبیله کوچک تعلق دارند. من مثلاً کسانی را که از «مانزانیلو» و یا «هاوانا» و یا «گوانتانامو» و یا «سانتیاگو» هستند، می‌شناسم. شگفت‌انگیز است که بتوان ساده‌ترین بخش اجتماعی این کشور را به ۲۸۰۰۰ مددکار اجتماعی و چندین صد هزار دانشجوی دانشگاهی تبدیل کرد. دانشجویان دانشگاه! ببینید چه قدرتی!

و بزودی آن‌هایی را نیز که در میدان ورزشی بزرگ «کولوسئوم» دیپلم‌های خود را اخذ کردند به هنگام عمل شاهد خواهیم بود. کولوسئوم به ما مارکسیسم-لنینیسم می‌آموزد؛ طبقات اجتماعی را به ما می‌آموزد؛ تقریباً ۱۵ هزار پزشک و دانشجوی پزشکی چندی پیش در آنجا گرد آمده بودند که برخی از آن‌ها از مدرسه پزشکی آمریکای لاتین و برخی حتا از تیمور شرقی آمده بودند تا علم پزشکی را فرا گیرند. این‌ها را نمی‌توان هیچ‌گاه فراموش کرد. فکر نمی‌کنم که تنها مسأله بر سر احساس شخصی ما بود. هیچ‌گاه این جامعه تصویر آن ۱۵ هزار روپوش سفیدپوش را در آن روز فراموش نخواهد کرد که برای اخذ درجه دکترای خود جمع گشته بودند، در روزی که بریگاد «هنری ریوز» ایجاد شد که اعضای خود را به نقاطی اعزام داشته بود که اقدامات خارق‌العاده انجام دادند و آن هم در مدت بسیار کوتاهی که نمی‌توانستیم تصور کنیم.

چندی پس از آن جشن فارغ‌التحصیلی ۳۰۰۰ مری هنر بود، دومین جشن در این بخش، که در سانتاکلارا صورت می‌گرفت. اکنون ۳۰۰۰ مری هنر جدید آغاز به کار می‌کردند و آن ۳۰۰۰ نفر که در سال گذشته فارغ‌التحصیل شده بودند، هم‌اکنون شاغل به کار بودند. و همین‌طور تعداد آن‌ها به صورت تازیدی افزایش خواهد یافت. و روزی خواهد رسید که ما حداقل نیمی از مددکاران اجتماعی را گرد خواهیم آورد، مددکارانی که امروز وظایف مهمی را انجام می‌دهند که تا امروز هیچ گروهی به این جوانی انجام نداده بود. گروهی از متخصصین کار اجتماعی و ارتشی از دانشجویان جوان دانشگاهی که در اصل همه یکی هستند. چه نتیجه‌ای از کار آن جوانان می‌توان گرفت؟ این که ما به بسیاری از اعتیادات مثل دزدی، اختلاس و منابع مالی تازه به دوران رسیده‌ها پایان خواهیم بخشید و از میان خواهیم داشت.

کسی فکر می‌کند که ما پول کسی را غصب خواهیم کرد؟ خیر، پول مقدس است؛ هرکس که پول خود را در

بانک گذارده باشد، کسی دست به پولش نخواهد زد. ببینید این اقدام نو است. با تعداد زیادی از اعتیادات، دزدی‌ها و اختلاس‌ها مبارزه خواهد شد، یکی پس از دیگری، همه آنها، به ترتیبی که هیچ کس نداند. آنها حدس خواهند زد؟ باشد بسیار خوب!

ولی برخی از این اعتیادات چقدر عمیق است؟ ما در «پینار دل ریو» شروع کردیم که ببینیم در پمپ بنزین‌هایی که به ازای ارز بنزین می‌فروشند چه اتفاقی می‌افتد. به زودی دریافتیم که آنچه که دزدی می‌شود معادل فروش کل است. تقریباً نیمی از بنزین دزدی می‌شد و در جاهای دیگر حتا بیش از نیم. بسیار خوب. در هاوانا چطور بود؟ آیا آنها خود را اصلاح خواهند کرد؟ البته که نه. آنها خوشبخت و راضی بودند. شاید فکر می‌کردند که آن مددکاران اجتماعی، آن پسران و دختران احمقند. آنچه که ویژه است این که ۷۲٪ مددکاران اجتماعی زن هستند. نمی‌دانم آیا هیچ‌گاه چیزی شبیه این رخ داده است یا نه. همین‌طور پزشکان که این کشور را پرآوازه می‌کنند و پرستیژ عظیمی برای آن کسب می‌نمایند و راه می‌گشایند تا این کشور بتواند سرمایه‌های انسانی خود را که به مراتب پرازش‌تر از نفت و طلا است، تکامل بخشد.

کشوری که دارای نفت است می‌گوید: «دقت کنید، چه خوشبختی بزرگی. ما صاحب این ماده خامیم که روزی به پایان می‌رود!» ما هم همین‌طور. ما هم تولید نفت را افزایش خواهیم داد. ولی این خوشبختی ماست که ما آن را زودتر پیدا نکردیم و به همین دلیل در استفاده از آن اسراف به خرج ندادیم.

سرمایه انسانی محصولی نیست که نتوان آن را مجدداً تولید کرد. سرمایه انسانی قابل تولید است و حتا می‌توان آن را تکثیر کرد. سرمایه انسانی همه ساله رشد می‌کند. این سرمایه دارای چیزی است که در زمان من بهره بهره نام داشت: به ارزشش افزوده می‌گردد و بهره ارزش آن و سود بهره آن افزایش می‌یابد. پس از ۵ سال بیش‌تر و پس از ۱۰۰ سال که دیگر قابل تصور نیست. اجازه دهید که بگویم که سرمایه انسانی امروز مهم‌ترین منبع کشور است و یا با شتاب می‌رود که مهم‌ترین منبع گردد، مهم‌تر از همه منابع باهم. من غلو نمی‌کنم.

سؤال کردم خرجش چقدر است. مخارج کلیه دانشگاه‌های ما چقدر است. تنها با درآمدهای نوین از پمپ بنزین‌ها می‌توان مخارج دانشگاه‌ها را پرداخت ... تنها به این صورت که تازه به دوران رسیده‌ها مجبور شوند که پول بنزین مصرفی خود را بپردازند، می‌توان در سال حداقل ۴ بار مخارج ۶۰۰ هزار دانشجوی و استادانشان را پرداخت...

مددکاران اجتماعی به (پمپ بنزین‌های) هاوانا آمدند و ناگهان درآمد آنها دو برابر شد. و آنهایی که در هاوانا بودند دیگر درآمدی نداشتند؟ نه! حتماً می‌بایستی که مددکاران اجتماعی به آنجا بیایند. سؤال می‌کنم: آیا ممکن است که آنها (کارمندان فاسد قبلی) ترسی نداشته باشند و متنبه نشوند؟ ... در «ماتانزاس» و در ایالت هاوانا چه شد؟ درآمدها خیلی کم افزایش یافت، ۱۲٪، ۱۵٪، ۲۰٪؛ ولی آنجا نیز وضعیت مشابه «پینار دل ریو» و پایتخت قبل از کنترل مددکاران بود. در ایالت هاوانا بسیاری یاد گرفته بودند مثل دیوانه‌ها بدزدند.

اکنون مددکاران در پالایشگاه‌ها حاضرند، اکنون آنها سوار تانکرهای ۲۰ یا ۳۰ هزار لیتری می‌شوند و می‌بینند که چه مسیری را طی می‌کند و کدامیک از آنها از مسیر منحرف می‌شود. از این طریق پمپ بنزین‌های خصوصی کشف شد که توسط رانندگان تانکرها با مواد سوختی تأمین می‌شدند. همه می‌دانند که کامیون‌های دولتی به این طرف و آن طرف می‌روند تا در بهترین حالت فامیلی، دوستی و یا عضوی از خانواده را ملاقات کنند.

به یاد می‌آورم، سال‌ها قبل از پیروید ویژه، روزی در خیابان پنجم یک تراکتور باربری کاملاً نو مارک «ولوو» که در آن زمان ۵۰ یا ۶۰ هزار دلار قیمت داشت را دیدم که با سرعت می‌رفت. کنجکاو شدم و خواستم بدانم که با این سرعت کجا می‌رود. به اسکورت خود گفتم: «نگه دار و از وی بپرس کجا می‌رود ولی بگو که جواب صریح بدهد.» و وی اعتراف کرد که با ولوو، با سرعتی که مقدور بود در خیابان پنجم گاز می‌داد تا به ملاقات دوست

دخترش برود... چیزهایی نظیر این مدت‌ها رخ می‌داد و به طور کل همه چیز را می‌دانستیم و بسیاری افراد می‌گفتند: «انقلاب نمی‌تواند، نه، ممکن نیست. نه، هیچ‌کس نمی‌تواند این چیزها را راست و ریس کند.» آن‌ها اشتباه می‌کردند. خلق کارها را راست و ریس خواهد کرد، انقلاب نظم را برقرار خواهد کرد و آن‌ها خواهند دید چگونه.

آیا این تنها یک مسأله اتیک است؟ بلی در وهله اول این یک مسأله مربوط به اتیک است، ولی علاوه بر آن این یک مسأله اقتصادی حیاتی است. مردم ما در رابطه با استفاده از مواد سوختی، ولخرج‌ترین مردم دنیا هستند. این امر اینجا ثابت شد و شما با صداقت پذیرفتید. این خیلی مهم است. هیچ‌کس نمی‌داند که قیمت الکتريسته چقدر است. هیچ‌کس نمی‌داند که قیمت بنزین چقدر است. هیچ‌کس قیمت بازار آن را نمی‌داند. و من می‌خواستم به شما بگویم که خیلی غم‌انگیز است که یک تُن نفت می‌تواند ۴۰۰ و یک تُن بنزین ۵۰۰، ۶۰۰ یا ۷۰۰ و بعضاً حتی ۱۰۰۰ دلار قیمت داشته باشد. و آن محصولی است که قیمتش هیچ‌گاه پایین نخواهد رفت، شاید گاهی به دلایلی ولی نه به طور درازمدت. زیرا که ذخیره‌های طبیعی آن رفته رفته مثل بسیاری از مواد معدنی دیگر به پایان خواهد رفت. ما منابع نیکل خود را می‌بینیم. در آنجا که نیکل بود اکنون تنها سوراخی به جای مانده است. عین همین سرنوشت نیز شامل نفت خواهد شد. منابع بزرگ آن اکتشاف شده است و رفته رفته کم‌تر می‌شود. این تمی است که در موردش بایستی بیاندیشیم.

شما می‌دانید که مثلاً یک Sil-130 (نوعی کامیون) با یک لیتر بنزین چند کیلومتر راه می‌رود؟ ۱,۶ کیلومتر. این وسیله نقلیه نیشکر حمل می‌کند و یا برای کودکان دبستان صبحانه آن‌ها را توزیع می‌کند. به وزارت شکر گفته شد: چند تا کامیون اضافه دارید که به کمک وزارت مواد غذایی در پخش و توزیع صبحانه به دبستان‌ها کمک کند، این صبحانه، نان و ماست و غیره که اکنون به طور رایگان در اختیار ۴۰۰ هزار کودک قرار می‌گیرد. وزارت شکر البته از کامیون‌هایی که اضافه داشت، نوع بنزینی آن را تحویل داد که بیش از همه بنزین مصرف می‌کرد... پس از بحث با شرکت تولید الکتريسته ما به این نتیجه رسیدیم: آن‌ها مشکل کامیون‌های خود را که برای ترمیم کابل‌های الکتريسته استفاده می‌کنند مطرح کردند و گفتند: «ما باید ۴۰۰ کامیون شوروی را که بنزین حرام می‌کنند، عوض کنیم. مقدار بنزینی که ما مصرف می‌کنیم، اینقدر است.» لذا ما قدم به قدم همه را کنترل کردیم که چقدر بنزین مصرف می‌کنند و توسط چه چیزی باید جایگزین شوند.

بایستی خیلی بحث و گفت‌وگو صورت می‌گرفت. تصور نکنید که رؤسای شرکت‌های ما به انضباط عادت دارند... تا به امروز هیچ‌کس اعتراض نکرده است، ولی تا آنجا که به خاطر دارم تقریباً ۳۰۰۰ مؤسسه وجود داشت که با ارز قابل تعویض سروکار داشتند که با دست و دل بازی وافری تصمیم می‌گرفتند با ارزهای قابل تعویض به دست آمده از سودهای خود این و یا آن چیز را بخرند، دور بیاندازند، و یا به عوض آن ابوقراضه موجود، وسیله نقلیه مدرن‌تری ابتیاع کنند.

ما متوجه شدیم که این چیزها نسبت به شرایط موجود کشور بایستی از میان برداشته شود. لذا همایشی با مهم‌ترین شرکت‌ها انجام گرفت و وضع رفته رفته تغییر یافت.

وقتی که انسان در وضعیت جنگی به سر می‌برد و دارای مهمات زیادی است، زیاد مهم نیست که آیا تفنگ‌ها همگی خوب کار می‌کنند یا نه. ولی وقتی که مهمات محدود بود، چیزی که ما در جنگ همیشه با آن مواجه بودیم، بایستی که مهمات هر سلاحی را خوب شناخت، حتی مارک و نوع آن را دانست، حتی اگر شماره کالیبرهای آن‌ها مشابه باشد، زیرا برخی از آن‌ها با برخی از سلاح‌ها بهتر عمل می‌کرد و در برخی به گیر کردن فشنگ منجر می‌شد. گه‌گاه مجبور می‌شدیم به جهت صرفه‌جویی، تیراندازی را قدغن کنیم: تنها وقتی که می‌آیند تا سنگر شما را

تسخیر کنند، تیراندازی کنید. مثلاً هیچ چیز بدتر از یک مسلسل نیست. در زمان ما این طور بود. بانک‌ها. ما دارای مؤسسات بانکی ممتازی هستیم. اکنون مخارج کشور به دقت تقسیم می‌شود. بانک‌ها آن‌ها را کنترل می‌کنند و بنا بر برنامه مشخص شده در اختیار بخش‌های مختلف می‌گذارند و هیچ رییس بانکی نهار مهمان نماینده این و یا آن شرکت بزرگ نمی‌شود و هیچ‌گاه به یک رستوران و یا به اروپا دعوت نمی‌شود تا در خانه صاحب شرکت و یا در یک هتل لوکس به سر برد.

هرچه نباشد برخی از دولتمردان ما که خریدار اجناس در سطح میلیونی بودند در یک طرف و بسیاری از سرمایه‌دارها که دارای هنر رشوه‌دهی و وسوسه مثل یک مار خوش خط و خال در طرف دیگر... و می‌رفتند که انقلاب را منگ و لول کرده و آن را از محتوا خالی کنند. تعداد کسانی که علناً به ارتشا می‌پرداختند، کم نبود، برخی می‌دانستند و برخی حدث می‌زدند زیرا که سطح زندگی این افراد را می‌دیدند و می‌دیدند که آن‌ها چگونه ماشین خود را عوض می‌کنند و یا رنگش را عوض می‌کنند و به مخلفاتش می‌افزایند مثلاً دو نوار زیبا در طرفین، چون طرف پرافاده شده بود. بیست بار یک چنین چیزهایی را در گوشه و کنار شنیدیم و مجبور شدیم تا اینجا و آنجا دست به اقداماتی بزنیم. و این مشکل را نمی‌شد راحت حل کرد.

مثلاً اختلاس منابع در پمپ بنزین‌ها. در پمپ بنزین‌ها برخی از امکانات برای تأمین افراد با بنزین موجود است زیرا که فلان آقا که می‌تواند دوست بسیار خوب من باشد، از ماشینش خیلی خوب استفاده می‌کند و من او را از بابت بنزین به قدر کافی تأمین می‌کنم. اشکال زیادی از سوءاستفاده و حیف و میل منابع وجود دارد و اگر کنترل و بازرسی‌هایی که ابلاغ شده، درست صورت نگیرد و یا اگر ما شیوه و شکل واقعی این نوع سوءاستفاده‌ها را پیدا نکنیم و به آن‌ها خاتمه نبخشیم، این کارها ادامه خواهد داشت و تکرار خواهد شد.

اکنون می‌توان در این کشور حتا بیش‌تر از کشورهای دیگر انرژی صرفه‌جویی کرد زیرا که در خانوارهای این کشور ۲ میلیون و ۴۰۰ هزار یخچال وجود دارد که مصرف برقشان در ساعت ۴ تا ۵ برابر بیش‌تر از معمول است... قبل از این از Sil سخن گفتم (منظور کامیون است) که هزاران عدد آن موجود است. ولی از آن بدتر هم وجود دارد. بسیاری از ارگان‌های رهبری کامیون‌های خود را روی جک گذاشته‌اند، ولی آن‌ها را از لیست کامیون‌های موجود خط نمی‌زنند و از طرف دیگر اداره مرکزی هم به نحوی عادت کرده است تا با وزارت‌خانه‌ها چانه بزند. اداره مرکزی که نباید با وزارت‌خانه‌ها چانه بزند. آن‌ها باید دستور بدهند: «چند تا کامیون داری؟» «اینقدر!» بعد این اداره باید وضعیت را به طور عمیق تحلیل کند و تصمیم بگیرد.

به یاد دارم که روزی سؤالی مطرح کردم. من تاریخ آن روز را حتا به خاطر دارم. زمانی بود که صنعت نیشکر فرو پاشید. در گذشته ۸ میلیون تن تولید می‌کردیم و امروز شاید ۱،۵ تن و آن هم چون که می‌بایستی استفاده از زمین و کشت و کار به طور رادیکال محدود می‌شد، زیرا که قیمت هر بشکه نفت به ۴۰ دلار افزایش یافته بود و کشور را به ویرانی می‌کشید. توفان‌های موسمی نیز شدت یافته بود و خشکسالی هم بدان اضافه گردیده بود، از طرف دیگر مزارع نیشکر را نمی‌توانستیم بیش از ۴ یا ۵ بار در سال به زیر کشت ببریم و قیمت نیشکر نیز در بازارهای جهانی به زیر ۷ سنت سقوط کرده بود. من از یک شرکت تجارت نیشکر، هم در مورد قیمت نیشکر و هم در مورد تولید آن در ماه مارس سؤال کردم و هیچ‌یک از آن‌ها حتا حجم تولیدی نیشکر در ماه را نمی‌دانست و همین‌طور اطلاعی از مقدار ارز تبادلی برای یک تن نیشکر نداشت. این اطلاعات را ما یک ماه بعد به دست آوردیم. مجبور شدیم کارخانجات نیشکر را ببندیم، در غیر این صورت از بین می‌رفتیم.

این کشور اقتصاددانان زیادی دارد. خیلی زیاد، ولی من قصد ندارم از آن‌ها انتقاد کنم. اما با همان خلوصی که من از اشتباهات انقلاب سخن گفتم می‌توانم از شما سؤال کنم که چرا ما متوجه نشدیم، با این که اتحاد جماهیر شوروی

مدت‌ها از بین رفته بود، نفت بشکه‌ای ۴۰ دلار قیمت داشت و قیمت شکر به حداقل رسیده بود، چرا در این زمان صنعت نیشکر بهینه‌سازی نگشت و چرا می‌بایستی که ۲۰ هزار Caballerias یعنی ۲۷۰ هزار هکتار زمین زیر کشت برود، که برای شخم آن تراکتور و شخم‌زن لازم بود که بعد نیشکر کاشته شود و زمین آن توسط ماشین‌های سنگین آماده گردد و با مواد ضد آفات گران‌قیمت کود داده شود و غیره و غیره؟

ظاهراً هیچ‌یک از اقتصاددانان کوبایی متوجه نشده بود و لازم بود که ابلاغیه‌ای صادر گردد، تقریباً یک دستور تا شخم‌زدن‌ها متوقف شود. درست مثل این بود که گفته شود: «کشور مورد حمله قرار گرفته»، آن وقت نمی‌توان گفت: «صبر کنید، من باید ۳۰ مرتبه با ۱۰۰ نفر شور و مشورت کنم.» این درست مثل این است که ما در مورد وقایعی خلیج خوک‌ها می‌گفتیم: «ما یک همایش ترتیب خواهیم داد و سه روز در مورد اقدامات لازم برای مقابله با مهاجمین به بحث و گفت‌وگو خواهیم نشست.» من به شما اطمینان می‌دهم که انقلاب در تمامی مدت حیات خود یک جنگ واقعی بود و دشمن دایم مترصد است تا ضربه بزند و هر قدر که ما به وی امکان دهیم، وی به ما ضربه خواهد زد. جریان این‌طور بود که من به وزیر تلفن زدم و به وی گفتم: «لطفاً کنترل کن چند هکتار زمین شخم زده شده است؟» وی جواب داد: «۸۰ هزار.» من گفتم: «حتی یک هکتار بیش‌تر شخم نزنید!» این کار وظیفه من نبود، ولی چاره دیگری نداشتم. نمی‌شد گذاشت که کشور از بین برود...

ما یک چنین کارهایی انجام دادیم، کارهایی که حتا سنگ را به زبان می‌آورد. شما تقصیری ندارید؛ اما چه بر سر ما آمد؟ چرا این روند را ندیدیم؟ چه کار ما بد بود؟ چه کار صحیح بود؟ اتحاد جماهیر شوروی مدت‌ها بود که از بین رفته بود و ما به ناگاه از امروز به فردا دستمان از مواد سوختی، مواد خام، مواد غذایی، مواد بهداشتی و همه چیز کوتاه شده بود. شاید لازم بود که ما آنچه را که دیدیم، تجربه می‌کردیم، با آمادگی این که جان ببازیم ولی به وطن و به انقلاب خیانت نکنیم، انقلابی که بدان اعتقاد داریم. شاید لازم بود چون ما اشتباهات زیادی کردیم و اکنون ما کوشش می‌کنیم تا آن اشتباهات را تصحیح کنیم. ما مشغول برطرف کردن آن اشتباهاتیم.

یکی از تصحیحات مهمی که حزب و دولت انجام داد، خاتمه دادن به حق امتیاز اشتغال ۳۰۰۰ نفر به کار ارزی بود. اگر آن‌ها مقروض می‌شدند- و آن‌ها اجازه داشتند تا مقدار معینی بدهی به بار آورند- هیچ کس نمی‌توانست تضمین کند که این قرض بازپرداخت می‌شد. علت آن می‌توانست سرمایه‌گذاری نالازم، درست نیاندیشیده، و یا براساس احساس ذهنی بوده باشد، ولی کشور می‌بایستی آن را می‌پرداخت و اگر دولت آن را نمی‌پرداخت، اعتماد اعتباردهندگان را از دست می‌داد. امروز دیگر این‌طور نیست. می‌خواهم به شما بگویم که امروز دولت تا سنت آخر آن را می‌پردازد، بدون یک ثانیه عقب‌افتادگی و قابلیت وی برای دریافت اعتبار همین‌طور رشد می‌کند و رشد می‌کند. پول هنوز که هنوز است حیف و میل می‌شود ولی نه آنقدر بی‌مفهوم در مثلاً صنعت نیشکر.

تعجب خواهید کرد اگر به شما بگویم که همان وزارت‌خانه امروز ۲۰۰۰ تا ۳۰۰۰ کامیون بیش‌تر در اختیار دارد تا زمانی که ۸ میلیون تن شکر تولید می‌کرد. خیلی سخت است ولی من می‌گویم. من می‌گویم و معلوم نیست که چند بار دیگر نیز مجبور شوم آن را تکرار کنم؛ همین‌طور مثل انتقاد علنی که من انجام می‌دهم زیرا که ترسی از پاسخگویی ندارم. ما نمی‌توانیم مسایل را پنهان کنیم. بگذار آن‌ها به من حمله کنند. بگذار مرا مورد انتقاد قرار دهند. من می‌دانم که وضع چگونه است. من به خوبی می‌دانم. حتماً افراد زیادی وجود خواهند داشت که رنجیده شوند: تزارها، پادشاهان و قیصرها. آیا همه همین‌طورند؟ نه! آیا همه وزرای ما این‌طورند؟ نه!

برخی از وزرای ما بی‌کفایت و نالایق بودند. گه‌گاه ما در قبال کادرهای حزبی که مناصب بسیار مهمی را به عهده داشتند، ضعیف بودیم. ولی من از مدت زمان بسیار مدیدی یک عادت پیدا کرده‌ام. من با آن رفقای که خطا کرده‌اند، کار می‌کنم. من در طول حیات خود به کرات این کار را انجام داده‌ام، البته تا وقتی که در آن‌ها

خصلت‌های مثبتی کشف کرده باشم. اغلب خصلت‌های مثبت موجود است و تنها قدرت جهت‌یابی درست از دست رفته و یا با وجود کلیه مکانیسم‌ها و مؤسساتی که کشور در اختیار دارد تا از خود به دفاع برخیزد، مبارزه کند، مبارزه خالصانه و بدون سوءاستفاده از قدرت، نابینایی پدید آمده است. مواظب باشید: بدون سوءاستفاده از قدرت! هیچ چیز نمی‌تواند هرگز سوءاستفاده از قدرت توسط یکی از ماها را توجیه کند. ولی ما باید جرأت داشته باشیم که حقیقت را بیان کنیم و البته نه این‌که به طور اجباری و همیشه تمامی آن را، زیرا که انسان مؤظف نیست که همه حقیقت را به یکباره بیان کند.

جنگ‌های سیاسی تاکتیک‌های خود را داراست و اطلاعات در اختیار گذارده شده نیز راه خود را طی خواهد کرد. من به شما همه چیز را نخواهم گفت، بلکه تنها آنچه را که غیرقابل اجتناب است. بی‌تفاوت است که آن راهزنان چه بگویند و فردا و یا پس فردا در روزنامه‌ها چه بنویسند. جوجه را آخر پاییز می‌شمارند. آنجا برخی از اخبار قلب شده وجود دارد که می‌گویند کاسترو حمله خود را آغاز کرده، که کاسترو مددکاران اجتماعی را به میدان کشیده، که ما از پیشرفت فراروینده موجود صرف‌نظر می‌کنیم. «پیشرفت فراروینده» موجود یعنی این‌که نیم کیلو برنج به نرخ ۴ پزو فروخته شود و یا این‌که شهروندان مورد ضرب و شتم قرار گرفته و داراییشان مورد سرقت قرار گیرد. کدام بازنشسته قادر است برنج را به این قیمت امتیاع کند؟ آن بازنشسته‌ای که ۸۰ پزو دارد و ۲٫۵ کیلو برنج سهمیه‌ای؟ هاوانا تافته جدا بافته بود. آنجا ۳ کیلو می‌دادند. در هاوانا و سانتیاگو نیم کیلو اضافه دریافت می‌شد و دیگر ایالات همه ۲٫۵ کیلو... اکنون در همه‌جا یک کیلو برنج اضافه توزیع می‌گردد. مایلیم آن لحظه‌ای را که ما به کفایت دست می‌یابیم، تجربه کنم. ما زیاد از آن دور نیستیم، به شرطی که آن را جلوی مرغ و خروس نریزند. باشد... این چیز دیگری است. ما به لحظه‌ای نزدیک می‌شویم که به قدر کافی برنج موجود خواهد بود. در عین حال ما شرایطی را به وجود خواهیم آورد که دفترچه کوپن زاید گردد. ما شرایطی را به وجود خواهیم آورد که آنچه که تحت شرایطی غیرقابل اجتناب بود ولی اکنون مخل است، تغییر یابد. و اگر کسی بیش‌تر برنج می‌خواهد، بیش‌تر برنج بخرد و کم‌تر شکر یا از این بیش‌تر و از آن یکی کم‌تر و نه تنها این یکی لوبیای قرمز و آن یکی لوبیای سیاه. خیر، اگر کسی می‌خواهد و می‌تواند غذا بپزد، باید بتواند لوبیا قرمز، لوبیا سیاه، نخود فرنگی، عدس، باقالی و یا لوبیا سفید بخرد. من به شما می‌گویم.

شما در آینده نزدیک هوش و حواستان متوجه آشپزخانه خواهد شد. اطمینان دارم. همین‌طور برخی ناباورانه از «شکل‌تین» (پودر شکلات) سخن می‌گویند: «من تا نینم، باور نخواهم کرد».

این هم مثل دیگ زودپز بود و امروز میلیون‌ها نفر باورمندند. برخی در مورد «شکل‌تین» می‌گفتند: «این پودر شکلات چطور است؟ قیمتش چند است؟» «۸ پزو!» «با این‌که کوپنی است، خیلی گران است!» این مثال بدان جهت آوردم: هرچه کوپنی است باید مفتی باشد، مثل الکتریسته. «قیمتش با کوپن چقدر است؟» «آه، ۸ پزو!» «در بازار ارز نسبت به دلار چند سنت است؟ ۳۲ سنت. برای چقدر؟ آه، برای ۲۰۰ گرم.» در هر ۱۱ گرم، ۷ گرم پودر شیر است. آنهایی که باور نمی‌کنند بروند و در لابور آزمایش کنند. ۴ گرم کاکائو که خیلی مقوی است. که هم مقوی و هم سالم است و کوبا احتمالاً امروز بیش‌ترین مقدار مصرف سرانه کاکائو را در سطح جهان دارد. کودکان هم سهم خود را استفاده می‌کنند و هم سهم والدین خود را، همان‌طور که والدین، قهوه سهمیه فرزند خود را به مصرف می‌رسانند. زیرا همین که طفل به دنیا می‌آید و ثبت نام می‌گردد بایستی یک بسته کوچک قهوه به وی داده شود. قهوه مرغوب به قیمت ۵ پزو. «با این‌که کوپنی است، خیلی گران است!» در بهترین حالت می‌توان گفت که هدیه نیست. ولی این راه، راهی نیست که از طریق آن زحمتکش‌ان درآمد بیش‌تری به دست آورند و هر کس که کار می‌کند درآمدش بیش‌تر شود و افراد بازنشسته درآمدشان ارتقا یابد.

راه این است که درآمدها افزایش یابد و محصولات متنوع تر گردد... ولی باید اندیشید که افزایش حجم حقوق بازنشستگان بایستی به چه مقدار باشد که هرکس بتواند کالای مورد نیاز خود را اکتیاف کند و در عین حال پول قبل از این که تقسیم شود، پشتوانه داشته باشد. هدف این نیست که اسکناس چاپ شود و توزیع گردد، بدون آن که دارای پشتوانه کالایی و یا خدماتی باشد زیرا که در این صورت واسطه‌های محترم به جای ۳ پزو، ۵ پزو برای برنج قیمت خواهند زد. فراموش نکنید که آن‌ها چک سفید دارند و هر قیمتی که بخواهند، طلب خواهند کرد. اگر دلشان خواست می‌توانند برای هر کیلو لوییا ۱۶ پزو طلب کنند. می‌خواهم به آگاهیتان برسانم که هرکس در کشور - جمعاً ۵ میلیون نفر - که در گذشته ۱۰ «اونتنز» (هر اونتنز معادل تقریباً ۲۹ گرم) لوییا دریافت می‌کرد، امروز ۲۰ اونتنز و هرکس که ۲۰ اونتنز دریافت می‌کرد، امروز ۳۰ اونتنز دریافت می‌کند و آن که ۱۰ و سپس ۲۰ اونتنز دریافت کرده اکنون ۳۰ اونتنز دریافت می‌کند. تأمین لوییا سه برابر شد بدون آن که برنج و ذرت را به حساب آوریم. ۵ میلیون نفر سه برابر و و بقیه ۵۰٪ بیش‌تر دریافت کردند. این‌ها روی هم‌رفته چندین میلیون دلار خرج داشت. من نمی‌خواهم از شما پرسیم که این پول از کجا می‌آید و چطور فراهم شده زیرا که در این مورد تئوریسین‌های بزرگ بحث و گفت‌وگو می‌کنند که می‌گویند: «این تنها به معنی افزایش ناچیز درآمد است». آه، البته، اگر سه برابر بود، ایده‌آل بود. از کجا، جناب آقا؟ ممکن است به بنده بفرمایید که به کجا باید دستبرد بزنم...؟ سؤالات کوچکی است که باید برای ابلهان مطرح کرد، زیرا هرکس که نظری را بیان می‌دارد ابله نیست و حماقت‌های بسیاری وجود دارد که نتیجه افاده است: این گران است، آن گران است، همه چیز گران است!

آپارتمان‌ها و منازل را ما عملاً بخشیدیم. برخی افراد آن‌ها را خریدند و ۵۰ تا ۸۰ پزو که بنا به ارزی که از میامی برای آن‌ها ارسال می‌شد تقریباً ۳ دلار بود، صاحب خانه شدند. برخی از آن‌ها خانه‌های خود را به ۱۵ تا ۲۰ هزار دلار فروختند با این که فقط ۵۰۰ دلار پرداخته بودند. آیا کشور می‌تواند با بزل و بخشش خانه‌های موجود مشکلات مسکن را حل کند؟ و این خانه‌ها نصیب که شد؟ کارگران، و مردمان ساده؟ خیلی از مردمان ساده این خانه‌ها را هدیه گرفتند و سپس به تازه به دوران رسیده‌ها فروختند. این تازه به دوران رسیده چقدر بابت این خانه پرداخت؟ آیا این سوسیالیسم است؟ این می‌تواند در لحظه معینی لازم باشد اما می‌تواند هم یک اشتباه باشد زیرا وقتی که از امروز به فردا یک ابرقدرت متلاشی شد و ما را تنها گذارد، تنهای تنها، کشور دچار ضربه مهلکی گردید. ما کلیه بازار شکر را از دست دادیم و دیگر مواد غذایی، مواد سوختی و حتا چوب برای مراسم تدفین مسیحی رفتگان خود دریافت نکردیم. و همه فکر کردند: «کوبا سقوط خواهد کرد» و ابلهان بزرگ هنوز هم فکر می‌کنند که کوبا سقوط خواهد کرد اگر امروز نه، فردا! و هرچه که آن‌ها بیش‌تر خواب و خیال ببینند، ما باید بیش‌تر فکر کنیم، باید چاره بیاندیشیم و نتیجه‌گیری کنیم تا این خلق قهرمان که این‌گونه به ما اعتماد کرده است، هرگز به زانو درنیاید. (کف زدن حضار)

باشد که اینجا هیچ‌گاه اتحاد جماهیر شوروی نشود...! امپراتوری اجازه ندارد به اینجا بیاید و زندان‌های مخفی که در آن‌ها مردان و زنان مترقی از اقسام نقاط قاره مورد شکنجه قرار می‌گیرند، درست کند، قاره‌ای که امروز مصمم برخاسته تا برای بار دوم و به طور قطعی استقلال خود را کسب کند! بهتر است که حتا هیچ سایه محوی از خطرات نه برای یکی از ما و نه برای آیندگان ما باقی نماند تا ما مجدداً آن چنان زندگی منحوس و مشمئز کننده‌ای را تجربه کنیم.

من گفتم که ما هر بار انقلابی‌تر شدیم. این دلیل داشت. ما روزه‌روز امپراتوری را بهتر شناختیم. ما روزه‌روز بهتر درک کردیم که آن‌ها قادر به انجام چه کارهایی هستند. در گذشته حتا ما در مورد برخی از مسایل مشکوک بودیم، فکر می‌کردیم که غیرممکن است که آن‌ها چنین کارهایی را انجام دهند. آن‌ها به دنیا دروغ گفتند.

هنگامی که رسانه‌های جمعی پدید آمد، آن‌ها مغزها را تصاحب کردند و اکنون نه تنها به کمک دروغ، بلکه به کمک واکنش‌های سببی حکومت می‌کنند. یک دروغ مشابه یک واکنش سببی نیست: دروغ مربوط به دانش است و واکنش سببی مربوط به قابلیت تفکر. یک شکل شدن نیز مشابه آن نیست که قابلیت فکر کردن را از دست داده باشی، چون آن‌ها واکنش‌هایی در تو پدید آورده اند: «این بد است، آن بد است؛ سوسیالیسم بد است، سوسیالیسم بد است» و کلیه جاهلان و همه فقرا و همه استثمار شدگان می‌گویند: «سوسیالیسم بد است.» «کمونیسم بد است!» و همه فقرا و همه استثمار شدگان و بی‌سوادان می‌گویند: «کمونیسم بد است!» «کوبا بد است، کوبا بد است!» امپراتوری گفت. در ژنو گفت و در بیست جای دیگر گفت و همه بی‌نوایان دنیا می‌آیند، همه بی‌سوادان و همه کسانی که از نظر بهداشتی تأمین نیستند و همه کسانی که نه تحصیل کرده و نه تضمینی برای کار و هیچ تضمینی برای هیچ چیز ندارند می‌آیند و تکرار می‌کنند: «انقلاب کوبا بد است، انقلاب کوبا بد است.» «گوش کن! انقلاب کوبا چنین و چنان کرد» «گوش کن! در کوبا یک بی‌سواد وجود ندارد»، «گوش کن! نرخ مرگ و میر اطفال اینقدر است؟» «گوش کن! تمام دنیا می‌تواند بخواند و بنویسد» «گوش کن تا فرهنگ نباشد، آزادی نخواهد بود» «گوش کن! انتخابی موجود نیست» این‌ها راجع به چه چیز صحبت می‌کنند؟ یک آدم بی‌سواد چکار می‌کند؟ وی از کجا می‌تواند بداند که صندوق بین‌المللی پول خوب است یا بد است و یا بهره‌ها بیش‌تر است و این که دنیا در اثر هزاران ترفند این سیستم تحت فشار قرار دارد و تاراج می‌شود؟ او نمی‌داند. آن‌ها به مردم سواد خواندن و نوشتن نمی‌آموزند ولی سالانه میلیاردها خرج تبلیغات می‌کنند برای این که واکنش‌های سببی به وجود آورند زیرا که یکی پالمولیو می‌خرد و دیگری کلگیت و سومی صابون کاندادو، زیرا که خیلی ساده صدها بار به آن‌ها گفته شده و برای این که آن‌ها این محصولات را با تصاویر زیبا تداعی می‌کنند که در مغزهای آن‌ها تلقین شده.

آن‌ها که این قدر از شستشوی مغزی سخن می‌گویند، این‌ها را برنامه‌ریزی می‌کنند، به آن شکل می‌دهند و به وسیله آن قدرت تفکر انسان را از او سلب می‌کنند. حالا اگر آن‌ها قدرت تفکر را از فردی که دانشگاه دیده است و می‌تواند کتاب بخواند، سلب کنند زیاد ناراحت کننده نیست. ولی آن فرد بی‌سواد چه می‌تواند بخواند؟ وی چگونه می‌تواند آگاه شود که آن‌ها سر وی را شیره می‌مالند؟ چگونه مطلع می‌شود که که بزرگ‌ترین دروغ در جهان این است که اسم سیستم گندیده‌ای را که در بخش عظیمی از جهان حکم‌فرما است، اگر نخواهیم بگوییم که تقریباً همه جهان از آن کپی برداشته شده است، دمکراسی گذارده‌اند؟ خسارتی که آن‌ها به جای می‌گذارند، وحشتناک است. از طرف دیگر روزبه‌روز تعداد افرادی که آگاه می‌گردند، افزایش می‌یابد؛ روزبه‌روز تحقیر، انزجار، نفرت و محکوم کردن و آمادگی برای مبارزه بیش‌تر می‌شود. این روند بدانجا منجر خواهد شد که هرکس در مقایسه با زمانی که برخی چیزها را نمی‌دانست و تنها نابرابری و ناحقی را تمیز می‌داد، می‌تواند رفته رفته انقلابی شود.

من نمی‌خواهم مسایل را تئوریزه کنم گرچه که این مسایل باید تئوریزه شود. ما عمل می‌کنیم و به سوی تحول کامل اجتماع خود گام می‌گذاریم. باید از نو آغاز کرده و تغییر داد، زیرا سال‌های سختی را تحمل کردیم که این نابرابری و بی‌عدالتی را پدید آورد. ما آن‌ها را بدون کوچک‌ترین سوءاستفاده‌ای تغییر خواهیم داد، بدون آن که حتا یک پزو از کسی بگیریم. خیر ما از هیچ کس یک پزو نخواهیم گرفت، زیرا که برای ما اعتمادی که مردم ما نسبت به بانک دارند بسیار مهم است. و چون انقلاب ثروت تولید می‌کند و چون انقلاب هنوز ثروت زیادی تولید خواهد کرد که حاصل نیشکر و دیگر محصولات نیست؛ این ثروت عمدتاً از این سرمایه‌ها نشأت خواهد گرفت و هم‌چنین از این تجربیات، زیرا که دانستن این که چه باید کرد، خیلی مهم است.

اگر انسان داستان همه پمپ بنزین‌های پایتخت را برای شما تعریف کند، تعجب خواهید کرد: تعداد آن‌ها دو برابر

آنچه بود که لازم هست. بلبشویی بود. هر وزارت‌خانه‌ای به میل خود عمل کرد و اینجا و آنجا یک پمپ بنزین با مراکز خدماتی دایر کرد. و یا در ادارات «نیروی خلق» مصیبت همه‌جانبه و هرج‌ومرج کامل بود، علاوه بر آن قدیمی‌ترین کامیون‌ها با بیش‌ترین مصرف بنزین را آن‌ها در اختیار «نیروی خلق» قرار می‌دادند. هنگامی که به نظر رسید که استفاده از کامیون کنترل و تنظیم خواهد گردید، آن‌ها کشور را برای مدتی طولانی با بار سنگینی روبه‌رو کردند. آیا می‌توان به نحو مشابهی رفتار کرد وقتی که قیمت بنزین نه ۲ دلار، بلکه ۲۰، ۴۰ و یا ۶۰ دلار است؟ اشتباه سنگینی که ما دچارش شدیم درست همین بود که به حرف استراتژها و همه فن حریف‌های سیستم الکتریکی گوش کردیم. اما اگر سؤالات درست را مطرح کرده بودیم، کشف می‌شد که برنامه و طرحی به کار گرفته شده که مربوط به دورانی است که قیمت مواد سوختی ۲ دلار و سیاست قندی ما هم همان سیاست گذشته بود.

قیمت امروزی نفت به هیچ‌وجه از قانون عرضه و تقاضا پیروی نمی‌کند، بلکه وابسته به فاکتورهای دیگری از جمله کمبود آن و افراط و تفریط عظیم آن در کشورهای غنی است. این قیمتی نیست که ربطی به قوانین اقتصادی داشته باشد. قیمتی است که مربوط به کمبود آن در مقابل تقاضای فزاینده است. من همین امروز مطلع شدم که برای دو سال آینده روزانه ۲ میلیون بشکه بیش‌تر مورد نیاز است. ... این یکی از مشکلات کلیدی است. ما از تمام خلق دعوت می‌کنیم تا در یک مصاف بزرگ شرکت کنند، که مبارزه‌ای نیست که تنها به مواد سوختی و یا به انرژی الکتریکی مربوط شود، بلکه مبارزه‌ای است علیه دزدی در هر نوعش و در همه جا. تکرار می‌کنم: علیه هر نوع دزدی و در هر کجا. اگر بر حسب قیمت نفت در حال حاضر محاسبه کنیم، قیمت تمامی انرژی که کشور مصرف می‌کند، چقدر خواهد بود؟ تقریباً سه میلیارد دلار. البته صرفه‌جویی در مصرف تنها منع افزایش درآمدی که در باره‌اش صحبت شد، نخواهد بود. منابع بیش‌تری وجود خواهد داشت ولی فکر می‌کنم... که دوسوم انرژی که مصرف می‌گردد، از جمله برق، بنزین، گازوئیل، نفت و غیره را می‌توان صرفه‌جویی کرد. این مقدار بیش از ۱,۵ میلیارد دلار خواهد شد. و شما می‌توانید سؤال کنید که کشور با این ۱,۵ میلیارد دلار چه خواهد کرد؟ و من به شما خواهم گفتم: بخشی از آن به سرقت خواهد رفت، بخشی از آن حیف و میل خواهد شد و بخشی از آن به دور افکنده خواهد گردید. از آنجا که ما تهاجم را آغاز کرده‌ایم، نمی‌توانم همه جزئیات را مطرح کنم ولی فکر می‌کنم که زحمات این جوانان امدادگر برای صرفه‌جویی در انرژی شاید در عرض ۱۰ سال آینده ۲۰ میلیارد دلار برای ما آزاد سازد. شنیدید؟ شما که می‌دانید یک میلیون چقدر است، درست است؟ و صد میلیون و یا یک میلیارد ارز قابل تعویض؟ «کارلیتوس» تو یک کاغذ به من دادی، نوشته: «مخارج بخش فرهنگی روی هم‌رفته ۴,۱۱۷ میلیارد پزو؛ مخارج دانشگاه‌ها ۸۸۶ میلیون؛ منبع وزارت اقتصاد و برنامه؛ مقایسه با آمار وزارت دارایی و قیمت‌ها، روز ۱۷ نوامبر ۲۰۰۵» خوب، ۸۸۶ میلیون. تقریباً ۷۰۰ میلیون پزو معادل ۳۵,۴ میلیون دلار است. من مجدداً تکرار می‌کنم: بخش کوچکی از آنچه که در مواد سوختی دزدی و یا سوءاستفاده می‌شود. مخارج دانشگاه‌ها طبق آمار کم‌تر از ۲۰٪ این مبلغ است. وقتی که من از یک میلیارد دلار صرفه‌جویی صحبت می‌کنم، منظور ۲۵ میلیارد پزو است. نسبت به نرخ تعویض بین‌المللی که در مورد کوبا نسبتاً اختیاری است، کلیه حقوق و مواجیبی که در کشور پرداخت می‌گردد، ۱۴ میلیارد پزو است که البته در کشور ما دارای قدرت خرید بیش‌تری است. در ضمن ارزش پزو ارتقا پیدا کرده و می‌تواند باز هم بیش‌تر ارتقا پیدا کند.

هر حرفی که زده می‌شود باید خوب سنجیده باشد. این طور نیست که من فی‌البداهه سخن می‌گویم. من در مورد این اعداد زیاد فکر کرده‌ام و همه آن‌ها را در خاطره خود ثبت نموده‌ام و سبک سنگین می‌کنم: این حرف را می‌زنم و این را نمی‌زنم، زیرا دشمنی داریم که کوشش می‌کند تا همه را مایوس کند و همه چیز را به اغتشاش

بکشاند، مثل کسانی که می‌گویند؛ ما آزادی مقدس تجارت را زیر پا گذارده‌ایم. آن‌ها ولی چیزهای دیگر را مسکوت می‌گذارند، مثلاً؛ با آن یک دلاری که آن فردی که در اینجا حرفه و تخصصی کسب کرده و اکنون از میامی می‌فرستد، به چه چیز دسترسی پیدا می‌کند؟ شماها می‌دانید که وی برای تحصیل خود حتی یک سنت نپرداخته. آن‌ها پس از پیروزی انقلاب بدون سواد و فرهنگ به ایالات متحده آمریکا رفتند. از اینجا هر سال کسانی رفتند... که دارای علم و فرهنگ بودند. آن‌هایی که در ابتدای امر رفتند، فرزندان اقشار مرفه و غنی بودند و در دانشگاه تحصیل کرده بودند. در طی ۴۰ سال گذشته امپراتوری ده‌ها هزار فارغ‌التحصیل دانشگاهی و صدها هزار نفر از افراد متخصص کشور ما را ربوده، و اکنون سعی دارد تا از فرستادن پول به کوبا توسط آن‌ها جلوگیری به عمل آورد. چقدر تلخ بود آن روزی که دکان‌های ارزی گشوده شد، تا بخشی از این ارز را تحت کنترل در آورد، ارزی که از آمریکا به حساب کسی واریز شده و در دکان‌های گران قیمت خرج می‌شد. (دکان‌های ارزی گشوده شد) به این امید که بخشی از این پول جمع‌آوری گردد و در دورانی که کشور در شرایط سختی به سر می‌برد در اختیار کسانی گذارده شود که از خارج پولی دریافت نمی‌کردند. خوب، حالا امروز با یک دلار چه می‌کنند؟ می‌فرستند اینجا... نمی‌دانم که آیا برای تو هم یک دلار می‌فرستند (به یکی از حضار خطاب می‌کند). من فامیل‌هایی دارم که برایشان پول فرستاده می‌شود. به من اصلاً مربوط نیست. ایالاتی وجود دارد که ۳۰ تا ۴۰ درصد شهروندان آن پول دریافت می‌کنند. خیلی کم؛ ولی خوب یک دلار فرستادن معامله بسیار خوبی است. آنقدر خوب که می‌تواند ما را نابود کند. یک دلار با قدرت خرید زیاد در یک کشور محاصره شده با کالاهای سوبسید شده و سهمیه‌بندی شده با سیستم خدماتی رایگان و یا کاملاً ارزان.

مثلاً حالا که ما از انرژی الکتریکی سخن گفتیم. آیا می‌دانید که تولید یک کیلووات به نرخ ارز قابل تعویض برای کشور ما با آن سیستم انرژی پرمسأله‌اش، چقدر تمام می‌شود...؟ می‌دانید که کشور چقدر ارز احتیاج دارد؟ برای هر کیلو وات ۱۵ سنت. اما اگر تو یک دلار دریافت کنی، با آن می‌توانی چکار کنی؟ تو قبلاً پذیرفتی که الکتریسته خیلی ارزان و تقریباً مفت است. ما اگر به بازنشستگان و شاغلین به کار ببخشیم، هدیه شده است ولی ما به او هدیه کرده ایم؛ ولی ما به آن فروشنده دوره‌گرد و به آن که ۱۰۰۰ پزو می‌گیرد و تو را از اینجا تا گوانتانامو می‌برد و یا به آن که که دو برابر حقوق یک پزشک را برای انتقال تو از هاوانا به لاس توناس طلب می‌کند، آن هم با بنزینی که به کمک رشوه به کارمند پمپ بنزین دزیده است، به آن‌ها هم هدیه می‌کنیم. من مخالف هیچ کس نیستم، ولی مخالف حقیقت هم نیستم. ما با یک دروغ هم «ازدواج» نکرده ایم.

متأسفم اگر کسی می‌خواهد عصبانی شود. من متأسفم و از پیش می‌گویم که وی این «جنگ» را خواهد باخت، نه به علت یک اقدام ناعادلانه و نه به علت سوءاستفاده از قدرت. ما برق را به کسی که یک کیلو لوبیا را به قیمت ۱۶ پزو می‌فروشد، هدیه می‌کنیم. و من خواهش می‌کنم که باز هم بفروشید و این اشتباه را نکنید که بفروشید و بعد تقصیرها را به گردن من بیاندازید. باز هم بفروشید، ما ممنوع نخواهیم کرد ولی آنچه که من می‌خواهم بدانم این است که آیا آن‌ها اگر عرضه لوبیا افزایش یابد، چه خواهند کرد. در حال حاضر نمی‌دانم که آیا قیمت‌ها را کاهش خواهند داد یا نه. ولی بیش از نیمی از شهروندان دیدند که سهمیه آن‌ها سه برابر شده و نیمه دوم هم دید که سهمیه آن‌ها دو برابر گردیده است. من تصور می‌کنم که آن‌ها قیمت‌ها را کاهش خواهند داد. شاید روزی با پول انرژی صرفه‌جویی شده بتوانیم خرج ۱۰ «اونزن» لوبیای اضافه را بپردازیم و بعد لحظه‌ای فرا خواهد رسید که صداقت همه کسانی که توزیع می‌کنند تأمین است و یک دانه لوبیا هم گم نخواهد شد و لوبیایی که به فروش نرفته بازپس داده خواهد شد، زیرا که نه امکانی برای دزدیدن وجود دارد، نه دلیلی برای دزدیدن و نه شرایطی که دزدیدن را مقدور سازد. و سوداگر نخواهد توانست بفروشد و مجبور است همه آن را خود به تنهایی بخورد. دهقان

تولیدکننده بخشی از محصول خود را خود مصرف می‌کند و بقیه آن را به فروش می‌رساند. فرد سوداگر می‌دزد ولی تولید نمی‌کند.

خبری در «رویترز» آمده بود که دولت را دولتی معرفی کرده بود که «پیشرفت‌های متری» را که پس از پیروید ویژه جوانه زده بود، از بین می‌برد. «متری» منظور همه این‌هایی است که من نام بردم. آن تبهکار کوچک و یا آن فرد مرفه یک دلار برای تو ارسال می‌کند و تو برای برق پول ناچیزی می‌پردازی... تو برای ۳۰۰ کیلووات برق ۱,۹ دلار عوارض می‌پردازی؛ یعنی ۰,۶۳ سنت آمریکایی برای هر کیلووات برق کوبایی! چقدر عالی است! خلق کوبا چقدر باید برای این یک دلاری که تو از آنجا دریافت کردی، بپردازد؟ زیرا آن دلار پولی نبود که تو با عرق جبین و کد یمین به دست آورده باشی و یا یک پزو... که با کار حاصل شده باشد... آن‌ها از آنجا برای تو می‌فرستند، یک کسی که سالم و تندرست بود و از بدو حیات برای هرچه که در کوبا آموخته بود، یک سنت نپرداخته بود! وی مریض نیست، این‌ها سالم‌ترین شهروندانی هستند که به ایالات متحده آمریکا می‌آیند و آن‌ها قراردادی را امضا کرده اند و پذیرفته اند که پول واریز نکنند.

خوب، برای چیزی کم‌تر از دو دلار کشور مجبور است ۴۴ دلار صرف کند تا این پول را که از ایالات متحده آمریکا فرستاده شده سوبسید کند. کشور ما کشور سخاوتمندی است و هر دلاری را که آن‌ها می‌فرستند، سوبسید می‌کند. آن‌هایی که به جای کمک کردن، به تو می‌گویند: «بین، من دو دلار برای مصرف برق تو می‌فرستم ولی زیاد برق مصرف نکن، پس انداز کن، چراغ‌ها را خاموش کن. بین، من علاوه بر آن برای یک یخچال می‌فرستم یا برای پول می‌فرستم تا به مراکز فروش بروی و پول خرج کنی.» سپس این بخشنده پرسخاوت دلار ادامه می‌دهد: «فکرش را نکن، هرچه لازم داشته باشی برای می‌فرستم، من آدم خیری هستم، من رحیمم، من به بهشت خواهم رفت، من پول این ۳۰۰ کیلووات برقی را که تو به این دولت احمق سوسیالیستی باید بپردازی، تضمین می‌کنم. دولتی که می‌گوید انقلابی است و می‌خواهد تا لحظه مرگ مبارزه کند و از انقلاب دفاع نماید.»

ممکن است شهروندی وجود داشته باشد که بداند ما خوب هستیم ولی در عین حال می‌تواند فکر کند و آن هم به حق، که ما احمق هستیم؛ و وی حتا تا حدی حق دارد، توجه داشته باشید!

خوب، برای اینکه ۴۵ دلار داشته باشم، ۴۵۰۰ سنت احتیاج است. این پول را باید در بین شما جمع‌آوری کنم. چند نفر در این سالن جا می‌گیرند؟ (گفته می‌شود ۴۰۵) ۴۰۵ نفر؟ خوب، حالا قبل از این که شما سالن را ترک کنید، لطفاً دقت کنید و نفری ۱۱ سنت بدهید. یعنی پولی را که دولت می‌پردازد، پول شماست، پول خلق کوبا است. نفری ۱۱ سنت اینجا بپردازید تا مخارج الکتریسته در یک ماه را سوبسید کنید. یادتان نرود! یک نفر را جلوی در خواهیم گذارد که مواظب باشد و اسمتان را بنویسد. (خنده حضار) این طور هست یا نه؟

خوب، ما سهمیه برنج می‌دهیم. ۵ پوند اول برای وی چقدر خرج برمی‌دارد؟ با یک دلار ... ۱۰ پوند برنج ابتیاع می‌کند، نه در یک روز، آن طور که برخی ابلهان تصور می‌کنند؛ بلکه سهمیه را احتکار می‌کند. البته تو حتا یک سنت از آنچه که برای تو فرستادند برای دارو مصرف نکرده‌ای. داروهایی را که تو در داروخانه می‌خری، سوبسید شده است. منظور من داروهایی نیست که آن‌ها دزدیده و به فروش می‌رسانند. تو فقط ۱۰ درصد از آنچه که قیمت دارو به ارز است، پرداخت کرده‌ای.

اگر به بیمارستان بروی و مثلاً قلبت و یا مچ پایت را عمل کنند، عمل تو می‌تواند ۱,۰۰۰، ۲,۰۰۰ و یا ۱۰ هزار دلار خرج داشته باشد. در ایالات متحده آمریکا اگر سگته کنی و یک دریچه قلبی برای کار بگذارند، بلایی که سر یکی از مأمورین نمایندگی ما در آنجا آمد، ۸۰ هزار دلار برایت خرج خواهد برداشت.

همواره مورد مراقبت قرار داشتی؛ ممکن است در بیمارستان بدخلقی و یا ترشروی پیش بیاید و یا وجود داشته

باشد، ولی آیا تاکنون پیش آمده که تو به یک بیمارستان رجوع کنی و پذیرفته نشده باشی؟ طبیعی است که سیستم ما همیشه دارای آن سازماندهی که تازه از چندی پیش آغاز شده و در آینده وجود خواهد داشت، نبوده است. همین طور دستگاه‌هایی که ما رفته رفته در اختیار خواهیم داشت، دستگاه‌هایی با استاندار بالا و کیفیت مرغوب مثل سیتی اسکن ۶۴ لایه‌ای که در نوع خود از بهترین است و ما آن را خریداری کرده‌ایم و به زودی وارد خواهد شد. این‌ها با کدام پول پرداخته شده؟ با اندوخته‌ها و درآمدهای کشور که روز بروز افزایش می‌یابد. همه این‌ها هیچ خرجی برای تو ندارد. همه این‌ها برای تو از روزی که وارد کودکستان می‌شوی تا روزی که دکترای فیزیک، کشاورزی و یا پزشکی می‌گیری، یک سنت خرج برنداشته است.

اگر شانس داشته باشی یک آپارتمان پیدا می‌کنی؛ با این که احتمالاً تو از این شانس‌ها نداری، خوب، امیدوارم که پدرت آپارتمانش را هنوز در اختیار دارد چون عضو یک بریگاد کوچک بوده است. ولی تو برای آپارتمان هیچ مبلغی نمی‌پردازی، تو مالیات هم نمی‌دهی. شاید کمی بی‌حیا باشی و بگویی: «من در قبال ارز، آپارتمانم را به توریست‌ها اجاره می‌دهم. دولت بابت هر دلار درآمد، ۳۰ سنت مالیات می‌گیرد. خوب این آپارتمان به من هدیه شد و ۵۰۰ دلار برای من خرج برداشت، در عوض من ۸۰۰ دلار در ماه اجاره می‌گیرم که ۲۴۰ دلار آن را به دولت می‌پردازم که البته پول ناچیزی است و در نتیجه ۵۰۰ دلار در ماه درآمد من است. ۵ ضرب در ۲ می‌شود ۱۰، یعنی روی هم رفته معادل ۱۰۵۰۰ پزو» تو در اثر این حقوق مقدس تجارت آزاد می‌توانی برای نیم کیلو برنج در بازار آزاد کشاورزی ۳ پزو پردازی. می‌توانی با یک پیت به پمپ‌بنزین بروی و به فروشنده بگویی: «ببین! من یک ماشین قدیمی آمریکایی دارم که مثلاً از عمر و زید خریده‌ام. من آن را با ارز آزاد پرداخته‌ام و شخصی را می‌شناسم که قول داده بنزین آن را تأمین کند. من ۳۰۰ کیلومتر با آن مسافرت خواهم کرد چون سه تا دوست دختر دارم» و این ماشین قدیمی به علت مشکلات عظیمی که در بخش حمل و نقل موجود است، بسیار لوکس و دلرباست. دل چه کسی را نتوان با این ماشین قدیمی آمریکایی تسخیر کرد؟ (خنده حضار) اگر بخواهید، دانشجویان عزیز، می‌توانم بگویم آن‌هایی که ۳۰۰ کیلو وات برق مصرف می‌کنند، همان‌هایی هستند که ۴۰ درصد انرژی مصرفی خانوارها را مصرف می‌نمایند. اگر خیلی محافظه‌کارانه و با احتیاط بخواهیم بگویم، ۴۰ درصد یعنی ۴۰۰ میلیون دلار، حجمی است که دولت سخاوتمندانه و بزرگووارانه به کسانی می‌بخشد که بیش از همه مصرف می‌کنند. این کسانی که زیاد مصرف می‌کنند، کیانند؟

یکی از این تازه به دوران رسیده‌ها را ملاقات کن و از وی پرس چند نوع دستگاه برقی دارد. به خاطر می‌آورم، ما وقتی که مسأله مصرف و قیمت برق را بررسی می‌کردیم، کشف کردیم که یک Paladar (یک رستوران خصوصی) ۱۱ هزار کیلو وات برق مصرف می‌کند و این دولت احمق حتا صاحب دکان را سوبسید می‌نماید، فردی را که بورژواها دوستان خود را به مغازه‌اش می‌برند تا آن‌ها ببینند که گارنل و شاه میگو چقدر خوشمزه است و وی گویی که معجزه کرده باشد، همه آن‌ها را از کسی که از «باتابانو» با خود آورده بود، دزدیده بود. آنوقت فریاد می‌زنند: این دولت استبدادی، این دولت ضدقانون و دشمن پیشرف. این دولت که دشمن تاراج کشور است. به هر حال دولت این «پالادار» را با ۱۰۰۰ دلار در ماه سوبسید می‌کند. من چون سؤال کردم، متوجه شدم که چقدر مصرف می‌کند. و این فرد ۱۱۰۰۰ کیلووات را به این نرخ می‌پردازد. تصور می‌کنم وقتی که حجم مصرف از ۳۰۰ کیلو وات فراتر رود، باید بابت هر کیلوواتی ۳۰ سانت اضافه پرداخت شود. نمی‌دانی؟ نه! هیچ یک از شماها نمی‌دانند؟ (کسی چیزی می‌گوید) نه! از خودت درنیاور. من خیلی سؤال کردم و اغلب هم جواب غلط گرفتم. ۳۰ سانت است. یعنی وی برای ۱۱۰۰۰ کیلو وات ۳ هزار پزو، یعنی تقریباً ۱۲۰ دلار می‌پردازد. ببینید چقدر می‌پرداخته. دولت پولدار شد چون وی برای این مقدار برق ۳۰۰۰ پزو کوبایی می‌پرداخته است. ولی این برای دولت خرج

دارد. در گذشته ۱۰ سنت و امروزه ۱۵ سنت برای هر کیلو وات و آن هم برای ۱۱۰۰۰ کیلو وات. من نمی دانم وضع مالی شما چطور است ولی آیا باید این «پالادار» را سوبسید کرد و آن هم ماهیانه با ۱۲۵۰ دلار؟ از آنجا که شماها اینجا ۴۰۰ نفرید، وقتی که سالن را ترک می کنید نه تنها ۲۰ سنت بلکه ۳ دلار هم هر ماهه اینجا بپردازید. خوب حساب کنید زیرا که بالاخره یکی باید این «پالادار» را سوبسید کند. این را می گویند آزادی در تجارت، این مترقی است، این تکامل است، این پیشرفت است. ما به آن‌ها نشان خواهیم داد که پیشرفت چیست و تکامل کدام است و عدالت یعنی چه و به دزدی و راهزنی خاتمه دادن یعنی چه. و آن هم به کمک و با پشتیبانی خلق. ما می دانیم که چه می کنیم. تمام آن با ریاضیات و اعداد ثبت گردیده است. می دانیم که با هر یک از این اقدامات ما چقدر صرفه جویی خواهیم کرد.

من در این مورد که اکنون ما چه چیزها خواهیم خرید زیاد حرف نمی زنم و مایل نیستم بیش از توضیح دهم ولی می گویم که قطع برق پایان خواهد پذیرفت. می توانید مطمئن باشید. ما اکنون در تمام کشور علاوه بر پلوپز، ۲,۵ میلیون دیگ زودپز داریم که مصرف برقی تنظیم شده است؛ آن‌ها آماده است ولی ما لوازم برقی خواهیم داشت که وقتی که شما آبجوش تهیه می کنید، بیش از ۸۰٪ انرژی را صرفه جویی می کند.

مطمئنم که می توانم از شما سؤالی بکنم که حتماً جواب خواهید داد. هر کس که در ماه اوت با آب گرم دوش نمی گیرد، دستهایش را بالا کند. بلی ولی صادقانه. دقت کنید و عوضی نفهمید. (یک دختر جوان دستش را بلند می کند) بسیار خوب، تو هیچ گاه آب گرم استفاده نکردی؟ (وی می گوید نه) و در زمستان؟ (باز جواب می دهد نه) تبریک می گویم، تو جزو آن ۱۰٪ از جامعه ای که از آب گرم استفاده نمی کند.

تو، آره، و در زمستان؟ (یک پسر جوان می گوید آری) ببین تو یک مرد جدی هستی. (خنده حضار) ببین، من از کسان دیگر سؤال کردم، نه مثل شما دانشجو، از زنان همکارم و من از آن‌ها خواش کردم که کسانی که از آب گرم استفاده نمی کنند دستشان را بالا کنند. می دانید در چه تاریخی؟ روز تولدم، ۱۳ اوت. از ۱۰ نفر آن‌ها پرسیدم که چه کسی برای شستن خود آب گرم نمی کند و از ۱۰ نفر هیچ یک دستش را بالا نکرد.

و می دانید که بچه های شبانه روزی چه می کنند و با ماشین های آب گرم کن چه کاری انجام می دهند؟ می دانید؟ چرا کند و کاو نمی کنید که آن‌ها چقدر برق مصرف می کنند؟ من می توانم به تو بگویم. من می توانم بگویم که متدهایی برای آب گرم کردن وجود دارد که مصرف برق را ۴۰ برابر افزایش می دهد. ۴۰ بار بیش تر! صادقانه به من بگو: تا به حال وقتی که کپسول گاز تمام شده هیچ یک از شما در منزل از یک آبگرم کن برقی خودساخته استفاده نکرده اید؟ من از آن‌هایی که گاز شهری استفاده می کنند، سخن نمی گویم. گاز شهری باصرفه ترین نوع است و کسی نباید دست به آن بزند.

از آن‌هایی که با گاز مایع و یا کروزین پخت و پز می کنند، هیچ یک از شما تا به حال با پریموس خودساخته کار نکرده است؟ آن‌هایی که تا به حال هیچ گاه با آن کار نکرده اند لطفاً دستشان را بالا کنند. ببینیم که چه کسانی اینجا هستند؟ آن فرد که دستش را بالا کرده. نگاه کنید، مثل این که آنجا یک نفر دستش را بالا کرده، من درست نمی بینم. آری، حقیقتاً، هرکس که از آن استفاده نکرده است، دست‌های خود را بلند کند. یک نفر. دختر جان بلند شو! خواهش می کنم بیا اینجا. دقت کن و به این سؤال من جواب ده: تو هیچ چیز که خلاف واقع باشد نمی گویی؟ (وی جواب می دهد نه) تو تاکنون یک چنین چیزی استفاده نکرده ای؟ کجا زندگی می کنی؟ (دخترک می گوید در دهات سانتا ماریا) آنجا الکتریسته وجود ندارد؟ (وی جواب می دهد بلی)

من می خواستم یک شهروند ایده آل را ببینم که هیچ گاه یک دیگ زودپز برقی خودساخته استفاده نکرده است. یک چیز را به من بگو: آیا در آنجایی که تو زندگی می کنی شده که گرم شده باشد؟ یک چیز دیگر به من

بگو: آیا تو یک بادبزنی برقی داری، چون که آنجا حتماً پشه زیاد است. بادبزنی تو چه موتوری دارد؟ آوری؟ (خنده حضار) (وی جواب می‌دهد نه و بادبزنی وی موتور سانئو دارد که الکتروموتور بسیار باصرفه‌ای است) تو دهقان زاده‌ای، این طور نیست؟ (وی جواب می‌دهد آری) ولی تو در بازار چیزی نمی‌فروشی؟ (خنده حضار) این دختر صادق است و دارای برخی از امکانات می‌باشد. تو لامپ نداری؟ (وی جواب می‌دهد که چند عدد دارد.) چند تا؟ بزرگی و قدرتشان چقدر است؟ (وی جواب می‌دهد که دو لامپ به قدرت ۶۰ وات دارد.) تو با آن‌ها خوب می‌بینی؟ (وی می‌گوید آری) چند ساعت در روز از آن‌ها استفاده می‌کنی؟ (وی می‌گوید چند ساعت) ۵ یا ۶ ساعت؟ (وی می‌گوید که یک لامپ تمام شب روشن است.) یک لامپ تمام شب؟ روی هم‌رفته چند ساعت؟ طبیعتاً برای این که تاریک نباشد ۱۰، ۱۲ ساعت؟ (وی می‌گوید ۱۲ ساعت) ۱۲ ساعت. چه خوب! و آن یکی چند ساعت؟ (وی می‌گوید که از ساعت ۱۸ تا ۲۲ روشن است) تا ساعت ۲۲، حالا بگویم ۴ ساعت. ۱۲ و ۴ می‌کند ۱۶ ساعت، ضربدر ۶۰ می‌کند ۹۶۰ وات.

عوض این که ۹۶۰ وات مصرف کنی، دو تا لامپ مهتابی به تو خواهیم داد که هر کدام ۷ وات مصرف می‌کند. اگر ۱۶ ساعت روشن بمانند، ۱۶ ضربدر ۷ می‌کند ۱۱۲ وات و نور بیش‌تر. می‌خواهی به کشورت یک هدیه بدهی؟ می‌خواهی؟ مطمئنم که می‌خواهی. تو آنجا زندگی می‌کنی؟ من نمی‌خواستم این را از تو سؤال کنم ولی خوب مشکل حل شد. من به تو خواهیم گفت که تو به زودی چقدر به کشورت هدیه خواهی کرد. اگر بخواهی از همین فردا. انریکه، دو تا از لامپ‌های ۷ وات برای بفرست، اگر می‌خواهی ۱۵ یا ۲۰ وات. آن‌ها با این لامپ‌ها بهتر خواهند دید تا با لامپ معمولی و دزدان کم‌تری به خانه آن‌ها نزدیک خواهند شد! مصرف این دو لامپ ۷ وات همان‌طور که قبلاً حساب کردم، ۱۱۲ وات است. از آن ۹۶۰ وات که لامپ‌های معمولی مصرف می‌کنند، تفریق می‌کنم؛ ۹۶۰ منهای ۱۱۲ می‌کند ۸۴۸ وات، ضربدر ۳۶۵ روز، البته اگر سال کیسه نباشد، می‌کند ۳۰۹۵۲ وات تقسیم بر ۱۰۰۰، می‌کند ۳۰۹،۵۲۰ کیلو وات ضربدر ۱۵ سنت، مخارج تولید آن به نرخ ارز، می‌کند ۴۶،۴۳ دلار. من جلو جلو تشکر می‌کنم. تو به کشور این هدیه را تقدیم می‌کنی که... صبر کن، نرو! چون از آنچه که تا به حال مجبور بودی پردازی، همه روزه به کوبا ۱۲،۷ سنت هدیه می‌کنی، در عرض ۱۰۰ روز ۱۲،۷ دلار هدیه می‌کنی و در طول سال آینده ۴۶،۴۳ دلار هدیه خواهی کرد تا بتوانی کمی بیش‌تر لوییا و یا چیز دیگری بخری. دقیقاً! من به تو خواهیم گفت، و آن مالیات نیست و تو روشن‌تر خواهی دید: تو با تعویض دو تا لامپ به همگی ما ۴۶،۴۳ دلار کمک خواهی کرد. ما برای دو تا مهتابی نه از تو و نه از هیچ کس دیگری پول نخواهیم گرفت. آن‌ها هم طول عمرشان ۵ برابر لامپ‌های معمولی است و هم خنک‌تر است و تو از بادبزنی برقی سانئو هم کم‌تر استفاده خواهی کرد.

بلی این طور است. حالا یک مثال دیگری را در نظر بگیرید. تصور کنید که نه دو لامپ مهتابی، بلکه ۱۵ میلیون لامپ مهتابی وجود داشته باشد و آن هم نه تنها آن‌هایی که در خانوارها مورد استفاده قرار دارند و تعدادشان بیش‌تر از آن است که حساب شده، بلکه همین‌طور آن‌هایی که در مدارس، دکان و مغازه و فروشگاه‌های مواد غذایی و غیره موجود است. ۱۵ میلیون. طبیعی است، وی تنها دو لامپ دارد و از آن‌ها زیاد استفاده می‌کند. برخی خیلی کم‌تر و برخی دیگر بسیار زیادتر مصرف می‌کنند، به طوری که تخمین زدن سخت است. با این حال ما صرفه‌جویی خواهیم کرد، احتمالاً به اندازه حجمی که دو تا سه دستگاه ۱۰۰ هزار کیلو وات تولید می‌کند، ساعت‌ها صرفه‌جویی شود، علاوه بر این که مواد سوختی برای کار دستگاه‌ها نیز صرفه‌جویی خواهد شد...

راجع به چی صحبت می‌کنید؟ چرا می‌خندید؟ (حضار به سقف سالن بزرگ دانشگاه اشاره می‌کنند که پر از لامپ‌های کوچک است.) آه! نه... من حاضرم مقداری پول پردازم تا این وضعیت به همین صورت حفظ گردد.

آن‌ها بسیار زیبايند. اين افراط نيست، اين يک دکوراسيون سنتي و تاريخي است و علاوه بر آن در اينجا که هر روز و هر ساعت برنامه اجرا نمی‌شود. و تازه تقصير من است که لامپ‌های اين سالن تمام وقت، در طی زمانی که من پشت میکروفون هستم روشن است. بسيار خوب، متشکرم.

ما اکنون يک آزمایش کوچک انجام می‌دهيم. ما اکنون جلسه‌ای با حضور نمايندگان شهر «آرويو نارانخو»، که دارای ۳۰ هزار مصرف کننده گاز مایع است، خواهيم داشت. ملاقاتی با آن‌ها صورت خواهد گرفت. انريکه، چند مددکار اجتماعی در راهند تا با مردم «آرويو نارانخو» که تقريباً ۵۰ هزار خانوارند، ملاقات کنند؟ (انريکه جواب می‌دهد که امروز ۱۰۹۸ مددکار اجتماعی در راهند تا ۵۵ هزار خانوار را ملاقات کنند. وی توضيح می‌دهد که هر يک از آن‌ها به طور متوسط از ۲۰ خانوار در روز بازدید خواهد کرد که بنا بر آن امروز آن‌ها احتمالاً ۲۰ هزار خانوار را ملاقات کرده‌اند.) در عرض دو روز آن‌ها با همه شهروندان «آرويو نارانخو» مصاحبه کرده‌اند. آن‌ها ثبت خواهند کرد که چه نوع لوازم برقی در اين منطقه وجود دارد. ما يک آزمایش اجتماعی بسيار عميق انجام خواهيم داد و گاز را تعويض خواهيم کرد.

مسأله بر سر فقيرترين شهروندان است و برای آن‌ها گاز مایع تعيين شده است. قيمت گاز مایع: بيش از ۷۰۰ دلار برای هر بشکه، يعنی ۳۰ هزار ضربدر ۱۰، می‌کند ۳۰۰ هزار کيلوگرم يعنی حداقل ۳۰۰ تن گاز مایع. اين مقدار حجم مصرفی گاز در «آرويو نارانخو» در ماه است که بالغ بر ۳ ميليون دلار در سال می‌گردد، البته به شرطی که آن‌ها واقعاً ۳۰ هزار نفر باشند که از گاز استفاده می‌کنند. آن هم همه ماهه بايد کپسول گاز خريد، حمل و نقل کرد و دايم نگران بود که نکند تمام شود.

ما يک آزمایش مهم انجام خواهيم داد و کليه اطلاعات به دست آمده را جمع آوری خواهيم کرد. ما با نمايندگان مستقيم بلوک‌های مسکونی، شوراهای محلی، سندیکاها و سازمان‌های توده‌ای، تقريباً ۱۵۰۰ نفر، گردهم جمع خواهيم شد و با آن‌ها اين آزمایش را که در پيش داريم به بحث خواهيم گذارد و من مطمئنم که اين آزمایش موفقيت‌آمیز خواهد بود، اگر ما بتوانيم بلاواسطه مصرف انرژی را کاهش دهيم. ما مصرف گاز را در زمستان بررسی خواهيم کرد. خواهيم ديد که چقدر در اثر توزيع لامپ‌های مهتابی که تا آخر دسامبر انجام خواهد گرفت، صرفه‌جویی خواهد شد. چه مقدار مصرف انرژی با استفاده از بادبزن‌های برقی جديد که جایگزین بادبزن‌های خودساخته خواهد شد و ما هم‌اکنون تقريباً يک ميليون عدد از آن‌ها را در اختيار داريم صرفه‌جویی می‌گردد و علاوه بر آن‌ها چه مقدار انرژی توسط همان تعداد لوازم برقی ديگر از قبيل بخاری برقی تا آبگرمکن برقی که توزيع خواهد گرديد و مصرف برق را به طور چشم‌گیری کاهش خواهد بخشيد، نزل خواهد يافت. ما در ماه دسامبر ۱۴ ميليون وسايل برقی خواهيم داشت و آن‌ها را توزيع خواهيم کرد: پلوپز، ديگ زودپز، آبگرمکن... در اين تعداد، لامپ‌های مهتابی محسوب نگردیده است.

خواهيم ديد که با برخی از وسايل نقلیه چه کاری صورت خواهد گرفت. در مورد هریک از آن‌ها با مددکاران و همين‌طور با کسانی که آن‌ها را به طريق مسیحي تدفين خواهيم کرد، بحث خواهد شد. اگر هر وزارتخانه کاميون‌هایی را دریافت کند که نیاز دارد و تعدادش را اعلام کرده و نرخ به کارگیری آن از ۹۰٪ کم‌تر نباشد و همه وسايل نقلیه به ثبت رسیده باشند، انرژی صرفه‌جویی شده در اين بخش تعجب‌انگيز خواهد بود. اگر حقيقت را بگويم، ما ایده‌هایی در سر داريم که نمی‌خواهم توضيح بدهم؛ مهلت معين برای اين که ديگر حتا يک کاميون وجود نداشته باشد که با بنزين کار کند و يا وسايل نقلیه‌ای که انرژی‌های نوع ديگری را مصرف کند. ما می‌خواهيم در بخش الکتريسته تا پايان سال ۲۰۰۶ حداقل يک ميليون کيلو وات که امروز برای حيف و ميل شدن توليد می‌شود، صرفه‌جویی کنيم. علاوه بر آن توانایی‌هایی خواهيم داشت که به توسط ابزار مدرن حداقل ۱,۴ ميليون کيلو وات در

ساعت تولید کنیم، بدون آن که موتورهای برق اضطراری را به حساب آوریم.... لازم نیست زیاد حرف زد، ولی ایده‌های زیادی موجود است که ما به طور وسیع به کار خواهیم گرفت. ما از این واقعیت استفاده خواهیم کرد که مصرف برق اکنون در زمستان ۱۵٪ کم‌تر است، زیرا هر دستگاهی را که ما به کار خواهیم گرفت، بایستی وظیفه کاملاً مشخصی داشته باشد.... مشکلات زیادی وجود دارد ولی همگی آن‌ها دقیقاً بررسی خواهد شد و همان‌طور که مارکس می‌گوید برای حل این مشکلات صادقانه کوشش خواهد گردید. در این مورد دیگر توضیحات بیش‌تری نخواهم داد. بار دیگری نیز خواهم آمد و در این مورد با یکدیگر سخن خواهیم گفت.

۱۸ - کوبا جامعه کاملاً نوینی خواهد بود

من موضوعات مختلفی را مطرح کردم. ما باید تصمیم بگیریم و تمامی اعوجاجات را از میان برداریم و انقلاب را تقویت کنیم و بدین وسیله رؤیایی را که امپراتوری هنوز در سر می‌پروراند، نابود سازیم. می‌توانیم بگوییم: یا ما به طور رادیکال بر تمامی مشکلات نامبرده غلبه خواهیم کرد و یا از بین خواهیم رفت. در این زمینه باید شعار «یا میهن یا مرگ!» را تکرار کرد. این مسأله بسیار جدی است و همه نیروهای لازم به کار گرفته خواهد شد: ۲۸ هزار مددکار اجتماعی، و بهتر این است که کسانی که بنزین اختلاس می‌کنند، خود بر سر عقل آیند و دیگر لازم نشود که ما محل به محل کنترل کنیم که هر کس چقدر بنزین می‌دزدد. چون هم‌اکنون ۱۰ هزار مددکار اجتماعی آماده اند و شهر هاوانا به یک مدرسه غوغا برانگیز تبدیل گردیده که در آن می‌توان یاد گرفت که چه باید کرد. و این مددکاران هر بار علم بیش‌تری کسب می‌کنند. ما آماده ایم تا این ۲۸ هزار و آن ۷ هزار را که در حال آموزشند، به کار گیریم. بخشی از این ۲۸ هزار مددکار هم‌اکنون مشغول ایجاد هسته‌هایی علیه ارتشا است. در حول و حوش هر نقطه‌ای که باید مورد بررسی قرار گیرد یک هسته استقرار خواهد یافت. در آنجا اعضای سازمان جوانان، اعضای سازمان‌های توده‌ای و مبارزین انقلاب درست همان چه را که ما در کولوسئوم مطرح کردیم انجام خواهند داد. مشکلات مطرح شده با جدیت مورد بررسی قرار می‌گیرد. شما نمی‌توانید شور و شوق این مددکاران جوان را تصور کنید. من در طول زندگی خود اینقدر شور و شوق، اینقدر جدیت، اینقدر وقار و غرور، اینقدر خودآگاهی سرشت نیک که آن‌ها برای کشور نشان می‌دهند، ندیده‌ام. من در مورد مواد سوختی و انرژی به طور کل سخن گفتم. این مهم‌ترین مسأله است، اما تنها مسأله نیست.

چقدر در اینجا دزدی شده است، حتا در کارخانجات، در کارخانجاتی که مثلاً دارو تولید می‌کنند. مثلاً در «لالیزا»، جایی که مجبور شدند مباشر کارخانه و تقریباً ۱۰۰ نفر را اخراج کنند، دستگاه مدیریت و تعداد زیادی از افراد این کارخانه داروسازی در آن دزدی سهیم بودند. ۱۰۰ نفر می‌بایستی که می‌رفتند... این کافی نیست و تنها راه‌حل نمی‌باشد. و بعد از آن؟ ما باید از کلیه وسایل فنی و تکنیکی که در اختیار داریم، استفاده کنیم. تعداد زیادی پمپ نو برای تقریباً یک سوم کلیه پمپ بنزین‌ها تهیه شده است، همین‌طور کامیون‌های نفت‌کش که نه ترافیک را مختل می‌کنند و نه سانحه به وجود می‌آورند. آن‌ها شب‌ها و یا در ساعاتی که ترافیک سبک است کار خواهند کرد... و روزی خواهد رسید که انقلاب به کمک دستگاه‌های تکنیکی خواهد دانست که هر کامیونی در کدام منطقه و خیابان خواهد بود. هیچ‌کس نخواهد توانست با کامیون به مسافرت برود که خاله و یا دوست دخترش را ملاقات کند. نه این که ملاقات عضوی از خانواده و یا دوست دختر اصولاً کاری بدی باشد، ولی نه با کامیونی که برای کار در نظر گرفته شده است. و به ویژه وقتی که جهان با بحران مواد سوختی فسیلی روبه‌رو است، انجام یک چنین کاری گناه بزرگ‌تری خواهد بود...

ما در حال حاضر حجم و کمیت مواد مصرفی مثلاً صابون و یا خمیردندان را افزایش می‌دهیم. هیچ‌یک از چیزهای اساسی که ما قادر به حل و انجامش باشیم، فراموش نخواهد شد. ما جدیداً ۱۰۰۰ اتوبوس خریداری کرده ایم اما نه برای آن که از قیمت‌های قدیمی استفاده کنیم. بخشی از آن‌ها هم‌اکنون به کار گرفته شده و وظایف حیاتی مهمی را که قبلاً مطرح شد، انجام می‌دهد؛ بقیه در ماه‌های آینده وارد خواهد شد. وسایل نقلیه مطمئناً سوبسیده خواهند شد ولی نه ۹۰٪ مخارج آن، که ویران کننده است. این یارانه بایستی که به حداقل برسد. ما باید به حداکثر بهینه‌سازی در مزدها، قیمت‌ها، حقوق‌های بازنشستگی و امثالهم دست یابیم. هیچ‌نوع حیف و میلی نباید صورت گیرد. ما مجبور به افراط و تفریط نیستیم. ما یک کشور سرمایه‌داری که همه چیز به امید سرنوشت است، نیستیم. یارانه و یا به رایگان بودن تنها در مورد چیزهای حیاتی و اساسی مجاز است. نه در مورد خدمات بهداشتی و نه خدمات فرهنگی و یا شبیه به آن‌ها ما پولی نخواهیم گرفت.

پول آپارتمان را باید پرداخت، ولی باید ببینیم برای چند نفر. آن را می‌توان یارانه کرد، ممکن است ولی آنچه که در طول سال‌ها پرداخت می‌شود رفته رفته بایستی به سطح مخارج منزل نزدیک شود. شماها خواهید گفت: با کدام پول مخارج منزل را بپردازیم؟ بخش عمده‌ای از آن را با آنچه که امروز حیف و میل می‌شود و یا به غارت می‌رود و با درآمد قابل ملاحظه‌ای که کشور سال به سال بیشتر خواهد داشت.

ما می‌توانیم به همه چیز دست یابیم، همه چیز متعلق به خلق است، تنها چیزی که مجاز نیست، حیف و میل خودخواهانه و غیرمسئولانه ثروت‌هاست. من اصلاً قصد نداشتم وارد این بحث بسیار حساس شوم ولی قابل بخشایش نمی‌بود، اگر از این فرصت استفاده نمی‌شد تا برخی چیزها که با اقتصاد، با زندگی مادی کشور، با سرنوشت انقلاب و با ایده‌های انقلابی در رابطه است، گفته شود و آن هم به دلایلی که این مبارزه را آغاز کردیم، با نیروی قوی که امروز دارا هستیم، کشوری که امروز هستیم و در آینده می‌توانیم باشیم...

من دیگر هیچ‌گاه به این مکان پا نخواهم گذارد اگر یک کلمه دروغ بگویم و یا اغراق کنم. من بیش‌تر مایل به جای وعده دادن، کار انجام دهم. و آن هم مطمئناً نه به عنوان فرد، زیرا که فرد به تنهایی به هیچ‌جا نخواهد رسید. در بهترین حالت از تجربه و اتوریته خود که می‌توانم در بین مردم داشته باشم، استفاده می‌کنم تا حریف را به چالش طلبم.

میلیون‌ها کوبایی آماده جنگ خلقند. گفتم که ما از نظر نظامی رویین‌تن شده‌ایم، که آن امپراتوری اگر بخواهد کشور ما را اشغال کند، قادر نیست تاوان خونی را که ریخته خواهد شد، بپردازد... و جامعه آمریکا نیز حاضر نخواهد بود به خاطر ماجراجویی‌های جهانی حکام خود، جان هزاران نفر را فدا کند. خواهیم دید که آیا تعداد کشته‌شدگان آن‌ها در عراق به ۳۰۰۰ نفر خواهد رسید، هم‌اکنون بیش از ۲۰۰۰ نفر کشته شده‌اند و آن‌هایی که جنگ را آغاز کردند، هر روز خبرهای هولناک‌تری را دریافت می‌کنند.

و ما خواهیم دید که چه بر سر این محاصره کثافت خواهد آمد، زیرا که آمریکایی‌های زیادی وجود دارند که از این که پزشکان کوبایی (پس از توفان «کاترینا») پذیرفته نشدند، رنج می‌برند. اکثریت مردم مایل بودند و مقامات محلی بیش‌تر تمایل داشت. خواهیم دید، زیرا که ما به آن‌ها ثابت خواهیم کرد که بهتر است به این کثافت‌کاری که انقلاب را هیچ‌گاه از بین نخواهد برد، خاتمه دهند.

و به اروپا می‌گوییم: ای متزوران و ای ریاکاران! کمک‌های انساندوستانه خود را کلاً برای خود نگه دارید، ما به آن احتیاجی نداریم. چه احساس پرعظمتی است که بتوان گفت ما به کمک اروپا نیازی نداریم، و ما محتاج امپراتوری نیستیم! «کمک»‌های خود را هر وقت که خواستید قطع کنید... زیرا که ما تعلیم یافته ایم، ما فولاد آبدیده شده ایم، ما فرا گرفته ایم که صرفه‌جویی کنیم، فرا گرفته ایم که فکر کنیم. ما یاد گرفته ایم رشد یابیم و

نیروهای خود را چندین برابر کنیم تا در سطح حریف بسیار قوی خود قرار گیریم. من آنقدر محرمانه که می‌توانم، با شما سخن گفتم. من در مورد تک تک وظایف مهم امدادکاران اجتماعی و رفتار مؤثر آنها با شما سخن گفتم. گاهی اوقات آنها مجبور بودند غافلگیرانه عمل کنند، با سرعت، با انضباط و با کارایی. تعداد آنها در شهر هاوانا بیش از ۱۰۰۰ نفر بود و ما هزاران نفر دیگر از آنها را ذخیره داریم. آنها وظایف مختلفی را انجام دادند. و اگر تعداد آنها کافی نباشد، این دانشگاه چند دانشجو دارد؟ از حالا به شما همانچه که به آنها گفتم، می‌گویم: اگر ۲۸۰۰۰ نفر کافی نیست، با شماها، دانشجویان عضو کانون پرافتخار دانشگاه در اینجا جمع خواهیم شد و شما ۲۸۰۰۰ دانشجوی دیگر را به این کار جلب خواهید کرد (کف زدن حضار) و جفت جفت با امدادکارانی که هم‌اکنون مشغول تجربه‌اندوزی هستند ب کارخواهید پرداخت. اگر قرار باشد که همه را تجهیز کنیم، تجهیز خواهیم کرد و اگر ۵۶۰۰۰ نفر کافی نیست باز هم با شما در اینجا گرد هم خواهیم آمد و شماها ۵۶۰۰۰ نفر نیروی کمکی دیگری را جمع‌آوری خواهید کرد. می‌دانید که چه کسانی خانه و مسکن در اختیار شما خواهند گذارد؟ خلق، مثل همه جا، خلقی که احترام ویژه‌ای برای این جوانان قایل است و بعد از آن تعداد کسانی که باز بگویند: «حریف این مشکل نمی‌شود شد»، «این چیزها باز ادامه خواهد داشت». به اتفاق شماها، به اتفاق خلق، ما ثابت خواهیم کرد که می‌شود! علاوه بر آن، گوش کنید، من تصور می‌کنم که امکانات بیش‌تری در اختیار خواهیم داشت و نه تنها برای ارضای حواجی، بلکه برای رشد و تکامل، زیرا که ما مدیریت را بهبود خواهیم بخشید. بسیاری از چیزهایی را که ما انجام می‌دهیم، به کمک امکانات حاصله از صرفه‌جویی جامه عمل می‌پوشانیم. ما هم امروز چندین صد میلیون دلار صرفه‌جویی می‌کنیم و درآمد حاصله منوط به آهنگ و کارایی اقداماتی است که انجام می‌دهیم.

هر روز ایده‌های جدیدی پدید می‌آید و آنچه که از صرفه‌جویی انرژی به دست می‌آید، بلاواسطه مبدل به منبع ذخیره می‌گردد. بدترین و کم‌صرفه‌ترین نیروگاه‌های انرژی حرارتی کشور باقی خواهد ماند ولی ما آنها را آماده نگاه خواهیم داشت تا بتوانیم در طی روند تکاملی با هر احتمال غیرقابل پیش‌بینی مقابله کنیم.

تنها برای تولید برق، کشور سالانه به ۳,۸۰۰ هزار تن مواد سوختی محتاج است. نرخ استفاده از سیستم الکتریسته ما امروز ۶۰٪ است. نیروگاه‌های انرژی حرارتی جدیدی ساخته نخواهد شد. تأسیساتی به وجود خواهد آمد که هم‌جوار نفت از گاز استفاده خواهد کرد، تأسیساتی با سیکل مضاعف که در عرض ۴ تا ۵ سال می‌تواند مخارج خود را تأمین کند، مثلاً با فروش برق به ده سنت که هتل‌ها قادر به پرداخت آن هستند. پس از ۴ تا ۵ سال که خرج خود را درآورد، این تأسیسات می‌تواند برق را به ۲ سنت برای هر کیلو وات بفروشد.

هرگز نیروگاهی چون «گیتراس» ساخته نخواهد شد. آن کار دیوانگی محض بود که تنها می‌توانست نتیجه دگماتیسم و شیوه فکری شابلون‌وار باشد. برای سیستمی که می‌بایستی ۲ میلیون کیلو وات برق تولید کند، خریدن یک نیروگاه به قدرت ۳۳۰ هزار کیلو وات، بدین معنی بود که بیش از ۱۵٪ توان تولیدی فقط روی یک نیروگاه متمرکز شود و هرگاه این نیروگاه از مدار خارج شود و یا مثلاً مثل چند هفته پیش در مؤسسه گیتراس، صاعقه بزند، برق قطع خواهد شد که ضربه بزرگی برای مردم و اقتصاد خواهد بود. انقلاب چقدر می‌توانست این نظر بی‌معنی را که به تکامل این سیستم تولید برق منجر شده بود، تحمل کند؟ این نظر - من می‌توانم به شما قول بدهم - نظری نبود که فقط در کوبا پدید آمده بود. ولی امروز ما اولین کشور جهانیم که متوجه این اشتباه شد و حالا باید آمد و دید که چه باید انجام شود.

در این مورد نمی‌خواهم بیش از این اضافه کنم، با این که می‌توانم هنوز به چیزهای مهمی اشاره کنم. از یک کشور کودن می‌رویم تا دیگران را پشت سر بگذاریم. من می‌توانم بگویم که دیگران هم همین پایشان

لنگ است و همین اشتباه را مرتکب می‌شوند.

امروز بیش از این نمی‌توانم بگویم، چون کلمات می‌تواند هشدار دهنده باشد. کلمات می‌تواند به دشمن راه نشان دهد. در گفتار من طبیعتاً مطالبی وجود داشت که آن‌ها دیگر قادر به جلوگیری از آن نیستند، مثلاً ۲,۵ میلیون دیگ زودپز برقی که یا هم‌اکنون وارد شده و یا در راه است. جلوی آن‌ها را دیگر نمی‌توان گرفت. و کالاهایی که هم‌اکنون در راه است در چین خریداری شده است. و چین جزو بزرگ‌ترین کشورهای دنیا و موتور اصلی اقتصاد جهانی است. چین کشوری است که تولیدات بسیار مختلفی دارد و ما در حال حاضر با آن‌ها در مورد خریدهای دیگر و هم‌چنین تعیین شرایط برای ادامه مبادلات که روزه‌روز سریع‌تر رشد می‌یابد در مذاکره ایم. من به شما می‌گویم که به قدرت اعتباری ما افزوده گردیده. کشور ما می‌تواند میلیاردها دلار به بازار روانه کند؛ ما این را به «بچه بوش» می‌گوییم، تا که بعضاً زندگی برایش تلخ شود؛ و ما به توطئه‌گران می‌گوییم که مواظب خود باشند زیرا که حساب‌های ما درست است. ما یک بار باعث افت قیمت دلار شدیم ولی این دلار هنوز دارای امتیازات زیادی است.

طبیعتاً نه دلار و نه آن‌هایی که دزدی می‌کنند دارای اداره هواشناسی هستند. توفان‌هایی در پیش است ولی هیچ‌کس نمی‌داند که کدام مسیر را انتخاب خواهد کرد، به غرب، به شمال‌غربی، ۳ درجه بالا یا پایین با وزش باد ۱۰. تنها چیزی که می‌توانم به شما بگویم که توفانی به قدرت ۵ خواهد بود. (خنده حضار) طوفان با شدت ۵ یعنی این که سنگ روی سنگ باقی نخواهد ماند، بدون آن که سوءاستفاده به وجود آید و یا کسی از گرسنگی بمیرد. ما تنها پرنسب‌های ساده را به کار خواهیم گرفت؛ کوپن‌های مواد غذایی بایستی که از بین بروند؛ هرکس که کار می‌کند و در تولید سهیم است، بیش‌تر دریافت خواهد کرد و قدرت خریدش افزایش خواهد یافت؛ کسی که ده‌ها سال کار کرده، بیش‌تر دریافت خواهد کرد و بیش‌تر خواهد داشت. و کشور هم خیلی بیش‌تر خواهد داشت ولی هیچ‌گاه به یک جامعه مصرفی تبدیل نخواهد شد. جامعه ما، جامعه دانش، فرهنگ و تکامل غیرمعمولی از انسان‌هایی خواهد بود که به تصور نمی‌آید؛ تکامل فرهنگ، هنر و دانش و نه تکامل سلاح‌های شیمیایی، با آزادی فراوان که نباید محدود گردد. ما این را می‌دانیم و احتیاجی به تکرار آن نیست، ولی بد نیست که به خاطر آورده شود. ما حق انجام کارهایی را که امروز انجام می‌دهیم با زحمت زیاد کسب کرده ایم. ما امروز دارای یک میلیون فارغ‌التحصیل مدارس عالی، روشنفکر و هنرمندیم؛ ۵۰۰ هزار نفر دانشجو در دانشگاه‌های ما در کلیه بخش‌های علمی به تحصیل اشتغال دارند و یا رشته عوض می‌کنند و یا هر کار دیگری که می‌توانند.

من می‌توانم بگویم، جامعه ما، جامعه کاملاً نوینی خواهد بود. و در این مسابقه دوندگی، ما نسبت به آنانی که در حول و حوش ما هستند، خیلی جلوتریم. البته این اجر ما نیست؛ این اجر امپراتوری است. تهدید و چالشی که امپراتوری متوجه ما ساخت، بسیار بزرگ بود. این نتیجه زحمات آن‌ها است. خلق گرانبها، از خود گذشته، متهور و باهوش ما تنها جواب لازم به این تهدیدات را داد و امروز با قدرت مغزهای بسیار باهوش و تحصیل کرده جواب می‌دهد.

۵۰۰ هزار نفری که نام بردم، در مدت بسیار کوتاهی پدید آمد. تقریباً سه سال پیش چقدر بود و فردا چقدر خواهد بود؟

یک مسأله دیگر: در دانشکده‌های پزشکی ما ده‌ها هزار نفر دانشجو از کشورهای آمریکای لاتین تحصیل خواهند کرد. تنها کشور ما باید در ۱۰ سال آینده ۱۰۰ هزار پزشک تربیت کند. ما هم‌اکنون در حال خلق بهترین سرمایه پزشکی در جهانیم و آن هم نه تنها برای خود، بلکه برای خلق‌های آمریکای لاتین و دیگر خلق‌های جهان که از ما می‌خواهند تا کادرهای پزشکی آن‌ها را تربیت کنیم. ما امکاناتش را در اختیار داریم و هیچ‌کس نمی‌تواند این کار

را بهتر از ما انجام دهد. ما شیوه‌های تعلیمی را طوری تکامل دادیم که حتا در رؤیا متصور نبود. ما در آینده بسیار نزدیک شاهد موفقیت آن خواهیم بود.

در سال آینده نه تنها ۱۲ هزار دانشجوی پزشکی از آمریکای لاتین در دانشکده‌های پزشکی تحصیل خواهند کرد، بلکه ۲۰۰۰ دیپلمه جوان نیز از بولیوی به اینجا خواهند آمد. یک گروه از آنها در «سین فواگوس» در بین خانواده‌هایی تقسیم شده‌اند، که شاغل به کار و باسواد و دانشمند و از نظر پروفیل روانشناسی مثل دانشجویان و خانواده‌های آنها کنترل شده‌اند. این یک تجربه جدید و نادر است.

دیروز در این مورد با چند نفر صحبت می‌کردم؛ از این طریق همبستگی مبدل به یک ثروت عظیم شد. چگونه می‌توان ۱۰۰ هزار دانشجو را سکنا داد؟ ما همین‌طور می‌دانیم که مخارج هر یک از آنها چقدر است و چه مبلغی برای تغذیه و محل سکونت وی باید پرداخت.

همان‌طور که می‌دانید، در مرحله اول انقلاب ما صدها دبستان و دبیرستان بنا کردیم که تعداد دانش‌آموزان آنها کم‌تر از نصف تعداد دانش‌آموزان در دهه ۷۰ بود. ما می‌دانیم که تعمیرات آنها چقدر خرج برمی‌دارد و چقدر زمان لازم دارد. مدارس پزشکی زیادی برای ۴۰۰ تا ۵۰۰ دانشجو تأسیس خواهد شد. شرایط مادی بسیار خوبی وجود خواهد داشت، لوازم صمعی- بصری و برنامه‌های اینتراکتیو. این‌ها را ما می‌دانیم، رفیق «ماچادیتو» هم می‌گوید که اگر وی در طی پنج سال تحصیل خود دارای این امکانات بود، می‌توانست همه دانش کسب شده طی ۵ سال را در عرض یکسال کسب نماید. البته این بدان معنا نیست که ما در عرض یکسال یک دکتر تربیت خواهیم کرد، بلکه یک پزشک پس از ۶ سال تحصیل دارای آنچنان معلوماتی خواهد بود که برای کسب آن از طریق سنتی و متداول ۲۰ سال زمان احتیاج می‌داشت. و در اینجا کیفیت مورد نظر من است، کیفیت! و ما روزبه‌روز بیش‌تر کیفیت کسب خواهیم کرد.

ما می‌دانیم که شهروندان ما در چه حالتی و چه می‌کنند. ما داریم با آنها در تماسیم، با گروه‌های «هنری ریو» و بسیاری دیگر. در حال حاضر تجربه بسیار زیبایی در شرف پیدایش است که تاکنون در انقلاب ما وجود نداشته. خیلی خوشحالم که شما روزی چون امروز یعنی روز دانشجو را به مناسبت شصتمین سالگرد ورود من به این دانشگاه انتخاب کردید. شما می‌توانید هرچند بار که خواستید این کار را تکرار کنید. در این ملاقات، با شماها من خود را واقعاً از نظر جسمی و روحی بسیار خوب احساس می‌کنم. چیزهای زیادی به فکرم رسوخ کرد و خاطرات من از دیروز و ایده‌های نوین امروز می‌بایستی که منظم می‌گردید و آن هم با دقت، یعنی این که چه چیز نباید بگویم ولی بگویم هر آنچه که باید گفته شود.

منظورم این است، و این با نظر رفقا تنظیم شده است که در ماه‌های آینده برخی از اقدامات بایستی که صورت گیرد؛ می‌گویم در ماه‌های آینده؛ ما نباید وقت را تلف کنیم زیرا اینجا و آنجا برخی از چیزها تحویل داده می‌شود. لازم است که تا اندازه‌ای از حیف و میل برق اجتناب کرد؛ ببینید، تنها تا اندازه‌ای؛ و این یک راه‌حل همیشگی نخواهد بود. راه‌حل اصلی چیز دیگری است. ولی اکنون که ما پنخس وسیع تعداد زیادی از لوازم و دستگاه‌های خانگی را آغاز کرده‌ایم، هرچه بیش‌تر صرفه‌جویی کنیم، می‌توانیم بیش‌تر توزیع کنیم. و هرچه بیش‌تر توزیع کنیم بیش‌تر برق صرفه‌جویی خواهیم کرد و در نتیجه از پایان این ماه و از آغاز سال آینده درآمد بیش‌تری خواهیم داشت ولی برای این کار بایستی که حتماً از ماه دسامبر شروع کنیم و از حیف و میل عظیم برق جلوگیری به عمل آوریم.

خیر! برای استفاده از برق تا ۱۰۰ کیلو وات در ساعت یک شاهی اضافه طلب نخواهیم کرد؛ مبلغ ناچیزی برای مصرف کنندگان بین ۱۵۰ تا ۳۰۰ کیلو وات در ساعت. ولی بدون شک افرادی هستند که بیش از ۳۰۰ کیلو وات

در ساعت برق مصرف می‌کنند. آن‌ها بایستی که کمی بیش‌تر بپردازند، ولی آن هم باز زیاد نخواهد بود. کسی که حیف و میل می‌کند، شاید مجبور باشد برای ۳۰۰ کیلو وات به جای دو دلار ۴ دلار بپردازد. بدین لحاظ بیش‌تر از ۳۰۰ کیلو وات در ساعت مصرف نکن. لامپ‌ها را خاموش کن، بادبزن را خاموش کن، تلویزیون را روشن نگذار! هنوز یک چیز را نگفتم. ۱ میلیون تلویزیون. ۴۰ هزار تا تحویل داده شده، ۵۰ وات، و بقیه در راه است برای این که حتا دیگر یک تلویزیون سیاه و سفید وجود نداشته باشد.

امکانات برای صرفه‌جویی زیاد است، بسیار زیاد. در لابراتوار مقدار مصرف هر دستگاهی آزمایش شد و مورد اندازه‌گیری قرار گرفت. اعداد و ارقام آن موجود است. هیچ جزئی مورد اغماض قرار نگرفت، شاید اجزای بسیار نادری و هر روز آزمایشات باز هم جدیدتری انجام می‌شود. در یک بخش که فقیرترین‌ها زندگی می‌کنند ما یک آزمایش انجام خواهیم داد؛ به همین دلیل مددکاران اجتماعی از امروز آنجا مشغول خواهند شد. همین‌طور در «سین فواگوس» تعدادی از مددکاران به تعویض لامپ‌ها خواهند پرداخت.

انریکه، در چه روزی در این ایالت به کار پمپ بنزین‌ها رسیدگی خواهند کرد؟ اشکالی ندارد اگر آن‌ها امروز مطلع شوند. آن‌ها فکرش را کرده‌اند. (انریکه توضیح می‌دهد که روز شنبه آن‌ها به کار آغاز خواهند کرد؛ در «سین فواگوس» هم اکنون ۱۵۸ هزار لامپ عوض شده است و بقیه فردا به پایان خواهد رسید)... عوض خواهد شد. چند تا لامپ روی هم‌رفته در «سین فواگوس» مورد تعویض قرار خواهد گرفت؟ (انریکه جواب می‌دهد ۲۰۷ هزار) چند تای دیگر باز پیدا کرده‌اند؟ (وی می‌گوید که تعداد مورد احتیاج افزایش یافته و ۱۰۰ هزار تای دیگر به آنجا فرستاده خواهد شد). گفتیم ۱۵۰ هزار تا از هاوانا... (وی جواب می‌دهد که آن‌ها هم‌اکنون در راه است؛ ۱۵۸ هزار تا توسط ۴۰۰ نفر از مددکاران، به اضافه ۳۶۰ نفر کمکی که ارسال شدند، تعویض شده است. وی تأیید می‌کند که از روز شنبه در پمپ بنزین‌ها کنترل آغاز خواهد شد).

بسیار خوب. پس فردا در پمپ بنزین‌ها. آن‌ها می‌توانند خود را آماده کنند ولی ما در هر حال مشخص خواهیم کرد که مردم چه می‌خرند؛ دستگاه‌های پمپ که دقیق کار می‌کند نصب خواهد گردید و تمام کشور خواهد دانست که هر کدام از این دستگاه‌ها در کجا قرار دارد...

تعجب نکنید اگر روزی شنیدید که نیروگاه‌های قدیمی برق به طور قطعی از خط خارج شده است، ولی نه تا هنگامی که خطر کمبود برق موجود است، زیرا که ما باید مطمئن باشیم و باز هم بیش‌تر مطمئن باشیم. حتا آنجایی که یک ماده سوختی توسط ماده سوختی دیگری جایگزین می‌گردد، تا وقتی که ماده سوختی جدید تضمین نشده باشد، ماده سوختی قبلی باقی خواهد ماند. ما شاهد تغییرات زیادی خواهیم بود.

من قبلاً گفتم که باید ۱۰۰۰ اتوبوس برای مسافت‌های دور تهیه گردد، که البته خرج دارد و فعلاً وقتش نرسیده است و ما ترجیح می‌دهیم که صبر کنیم. گه‌گاه انسان برای آن‌که چیزی را، مثلاً یک اقدام را بهتر درک کند، بایستی که کمی تأمل کند تا خوب آن را درک نماید. آنچه را که انقلاب همیشه نیاز دارد، تفاهم خلق است و پشتیبانی وی از قدم به قدم اقداماتی که صورت می‌گیرد. زیرا- من برای چندمین بار به شما قول می‌دهم- تمامی خلق زحمتکش بیش‌تر دریافت خواهد کرد؛ همه آن‌هایی که برای کشور و انقلاب کار کرده‌اند نیز بیش‌تر دریافت خواهند کرد؛ سوءاستفاده از میان برداشته خواهد شد؛ زمینه برای از بین رفتن بسیاری از نابرابری‌های نامبرده آماده خواهد گردید... وقتی که دیگر کسی احتیاج به یارانه نداشته باشد، آنگاه ما در راه رسیدن به جامعه عادل و اخلاقی، آن‌طور که خصلت سوسیالیسم واقعی و بازگشت‌ناپذیر است، بسیار پیشرفت کرده‌ایم.

امپراتوری خواب دیده بود که در کوبا «پالادار»‌های بیش‌تری (رستوران‌های خصوصی) ایجاد خواهد شد. ولی امکان دارد که حتا یک پالادار هم دیگر وجود نداشته باشد. و یا این که آن‌ها فکر می‌کنند که ما نتولیرال شده

ایم؟ هیچ یک از ما نتولیرال نشده، ولی ما به طور غیرقابل انکاری بحران تئوری آن‌ها را ثابت خواهیم کرد، همان‌طور که ما شکست سیاست محاصره اقتصادی، خشونت و اقدامات بی‌ثبات کننده آن‌ها را ثابت کردیم. ممکن است که در سال آینده در سازمان ملل متحد به هنگام رأی‌گیری در مورد محاصره تنها چند رأی ممتنع وجود داشته باشد، با این‌که آن‌ها به غیر از هم‌پیمان فاشیست و قاتل خود (اسرائیل) که همواره رأی خود را بدون هیچ تردید اخلاقی در اختیار آن‌ها می‌گذارد، تقریباً هیچ کسی را در کنار خود ندارند.

۱۹- جهان مجبور به مبارزه است

هیچ‌کس نباید حق داشته باشد سلاح هسته‌ای تولید کند؛ چه رسد به حق ویژه، که امپراتوری برای خود قایل است تا بر کشورهای جهان سوم استیلا یابد و منابع طبیعی و معادن آن‌ها را تاراج کند. ما تاکنون هزاران بار این وضعیت را محکوم کرده‌ایم، ولی این راه‌حل اساسی نیست. برای یک کشور جهان سوم راه‌حل این است که در مقابل امپراتوری ترس به خود راه ندهد. رفتار ما همواره این‌طور بوده است و اکنون امپراتوری رفته رفته جرأت خود را از دست می‌دهد.

ما در کلیه همایش‌های جهانی از حق اصولی خلق‌ها در تولید مواد سوختی هسته‌ای با صلابت و بدون هیچ ترس و تردیدی دفاع خواهیم کرد. (دست زدن حضار)

باید در جهان به تضییق، سوءاستفاده، استیلا زور و ترور خاتمه داد که اگر ترسی وجود نداشته باشد، از میان خواهد رفت. روزبه‌روز به تعداد خلق‌هایی که از ترسشان کاسته می‌گردد، افزوده می‌شود؛ روزبه‌روز به تعداد کسانی که به پا می‌خیزند، افزوده می‌گردد و امپراتوری قادر نخواهد بود سیستم بدنام و ننگین خود را پا برجا نگه دارد.

روزی سالوادور آلنده از «زودتر و یا دیرتر» سخن می‌گفت. تصور می‌کنم که امپراتوری دیر یا زود متلاشی خواهد شد و خلق ایالات متحده آمریکا به آزادی بیشتری از گذشته دست خواهد یافت و عدالت اجتماعی را استقرار خواهد بخشید و علم و تکنیک را در خدمت منافع مردم خود و بشریت به کار خواهد گرفت. سپس این کشور به خیل مردمی خواهد پیوست که برای بقای تیره انسانی مبارزه می‌کنند. این کشور می‌تواند به آن‌هایی بپیوندد که برای کسب یک شانس برای تیره انسانی مبارزه می‌کنند.